والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا

از فیوضات تائید سبحانی و تفضلات توفیق یزدانی کتاب مستطاب

امداد السلوک



حسب استدعاے مولوی محمد یحیی صاحب تاجر کتب گنگوہ ضلع سہارنپور

در بلالی دخانی پریس ساڈھورہ طبع گردید

فہرست مضامین رسالہ امداد السلوک

هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم

لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم احمده علی ما خصنا بالنعماء السوابغ و بالفضل الاتم وجعلنا من اشرف
الامم وارسل الینا نبیا وحیدا هو فخر الانبیاء واولاهم صلی الله علیه وعلی آله واصحابه واتباعه
واحبابه وسلم اما بعد میگوید فقیر خاکسار حقیر نابکار رشید احمد عفی الله عنه واوصله الی
متمناه که این فصول چند است از ترجمه رساله مکیه که حسب ارشاد قدوة العارفین زبدة السالکین
قطب الواصلین حافظ محمد ضامن صاحب تهانوی سلمه الله تعالی بالافضال والتلقین
ثبت افتاده ومحض پابند ترجمه لفظی نبوده بیشتر در ترتیب فصول وتوضیح مجملات وایجاز تطویلات
وحذف مکررات تغیرات مناسب داده بامداد السلوک نام نهاده وبنام نامی واسم سامی افتخار
المشائخ الاعلام مرکز الخواص والعوام منبع البرکات القدسیه مظهر الفیوضات المرضیه
معدن المعارف الالهیه مخزن الحقایق مجمع الدقایق سراج اقرانه قدوة اهل زمانه
سلطان العارفین ملک التارکین غوث الکاملین غیاث الطالبین الذی کلت السنة
الاقلام من مدائحه البالغة واعجزت التوصیف شمائله الکرائم السابغة یغبطه الاولون والاخرون من شعائره
ویحسده القاصرون والغافلون من آثاره مرشدی ومعتمدی وسیلة یومی وغدی مولائی ومعتقی سیدی وسندی الشیخ الحاج
المشتهر بامداد الله الفاروقی تهانوی سلمه الله تعالی بالارشاد والهدایة وازال بذاته المطهرة

الضلالة والغوایة استعانه نموده و باذیال فیضان دعا طفتش پناه جسته ورنه صلاحیت این امر نمیداشت و باین راه پائی نمیتوانست فراشت مرجو آنکه حضرت ایشان خصوصاً و هرکه مطالعه اوکنند عموماً این محروم را از دعای خیر خود بفراموشی ندهند و خطائیکه بینند اصلاح فرماید که خود نیز از زلت بری نمی کنم و الا از حسد حاسدے باکی و از چشم عیب بینی پروائے نے کہ گزندش و کمندش برگردن هموست و مقصود من ازین ترجمه و تسهیل همان است که مصنف رح فرموده که اگر صادق بصدق مطالعه آن کند و حق تعالی او را آگهی بخشد اینقدر بداند که بارگاه حق جل و علا بسیار پاک و نهایت منزه از کدورات ست و آلوده نجاسات معاصی لایق آن بارگاه نیست و او تعالی از بندگان خود اطاعت و موافقت اوامر طلبد و از معاصی و مناهی منع می فرمائید و بلسان حال می فرمائید که این آدم من بدلازم تو هستم بدلازم خود را محکم گیر و ترا از همه چیز کفایت میکنم و از من هیچ شئے ترا کافی نیست پس چون اینقدر علم و یقین او شد در طلب نجات خود کمر جست بسته مشغول طهارت ظاهر و باطن بود و رفته رفته سلوک طریق حق ورزد تا باشد که واصل گردد و مقرب شود و انس و مجالست با حضرت صمدیت حسب مصداق او تعالی شانه که من جلیس من ذکرنی حاصل آید و اکنون ترجمه مطالب او میکنم و بخدا تعالی می پناهم فالله تعالی یعصمنی من کل ما لا یلیق و یوفقنی خیر التوفیق

فصل بدانکه سلوک طریقه عبارت است از تهذیب اخلاق که جمیع صفات خبیثه از بخل و حسد و کبر و عجب و ریا و غیرها دور کرده همه اوصاف حسنه از سخاوت و اخلاص و عجز و تواضع و ذلة و غیرها پیدا کند تا استعداد وصول میسر آید و طریقه در اصطلاح صوفیه کرام رحمهم الله تعالی قطع منازل[1] و ترقی مقامات[2] الی الله را گویند و اول باب شریعت است و بدایة طریقه آن است که از رخصت و تسهیلات اجتناب کند و احسن و مستحبات را در احکام شرع بر خود لازم گیرد و اما نهایة طریقه پس جنید رحمه الله تعالی فرمود که او رجوع[3] بسوے بدایة باشد و در معنی این اقوال بعض گفته اند که مراد از بدایة ذات پاک حق تعالے است چرا که او تعالی اول و بدایة هر چیز است و هموست منتهی و مرجع هر شئے چنانکه در قرآن شریف مے فرماید که همه امور[4] بسوے او تعالے رجوع مے کنند و هم فرماید که طرف وے تعالی خواهید رفت و نیز فرمود که اے محمد صلے الله علیه وسلم منتهای[5] کار بسوے پروردگار تست پس چون سالک بتمامه طرف بدایة خود که حق تعالی ست رجوع کرد نهایة

[1] [illegible]
[2] [illegible]
[3] النهاية هي الرجوع الى البداية
[4] الى الله ترجع الامور
[5] وان الى ربك المنتهى

طریقه رسید و معنی دیگر آن است که مرید چون طرف بدایة خود رجوع کرد بنهایة رسید یعنی چنانکه در رحم
مادر او حق تعالی وے را پیدا کرد و صورت بخشید و روح دمید و درین حالت هیچ حافظ و مربی
بجز خداے تعالی نداشت و بکمال فقر و عجز متوکل بخدا بود و بخضوع و تواضع و تذلل موصوف و از حسد
و حقد و کبر و عجب وغیره صفات ذمیمه بالکل تصفیه مے داشت و از جمیع عیوب مبرا و از خودی
و نفی خودی هم بے خود بود همچنان در آخر الامر کار خود باینجا رسانده و همین است کمال صوفی و درین
مرتبه کمال عبدیت و آزادگی حاصل آید - و در طریقه مقامات و منازل اند و هر مقام را بدایه و نهایة
باشد و بنهایة بدون تصحیح بدایه هرگز نتوان رسید چنانکه جنید رحمة الله تعالی فرمود که کسی بنهایة نرسد تا که
بدایت درست نکند و بعض صوفیه گفته که وصول که حقیقت و عرفان است بسبب خراب کردن اصول
طریقه ضایع مے شود - همچنین ابو سلیمان دارانی فرموده و اصول طریقه حسب قول جنید رحمة الله تعالی
پنج چیز است صوم روز و قیام شب و اخلاص عمل و رعایة تمام در اعمال و توکل بخدا در همه احوال
و سهیل تستری فرمود که اصول ما هفت چیز اند تمسک بکتاب الله و اقتدا بسنیه و اکل حلال و باز داشتن
ایذا از خلق و اجتناب از معاصی و توبه و ادا حقوق ظاهر است که علوم صوفیه حالات اند و حالات نتائج
اعمال اند پس بدون تصحیح اعمال وراثت حال چگونه متصور گردد از ینجا گفته اند هر که ورد و وظیفه
ندارد وارد حال هم نیارد - و ابو سلیمان دارانی فرموده عملیکه در دنیا مورث نباشد یعنی حضور و خضوع
وغیره حالات ندارد در آخرت هم نفع نه دهد و برائے صحت عمل علم ضروری است خصوصاً فقه که فرض
و واجب و سنت و مستحب نماز و روزه وغیره عبادات و حرام و حلال و مکروهات معاملات بدان اند
پس سالک را بعد تصحیح عقاید اول فقه هر قدر که تواند ضروری است که بعض صوفیه فرموده اند که عمل بے
علم سقیم باشد و علم بلا عمل عقیم بود و علم با عمل صراط مستقیم گردد پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم فرمود که
طلب علم بر هر مسلمان مرد و زن فرض است و هم در بعض روایات آمده که علم طلب کنید اگر چه در چین بود
و مراد علمے است که تصحیح عقاید و ایمان و درستی اعمال و افعال از آن گردد و از وجوب قلبی که ایمان است
و وجوب جوارح که عبادات است بدر آید نه علمیکه مخالف شریعت باشد و بتضییع اوقات و تفضیح آخرت
رساند و اصل این علوم حقه و علم راجح قرآن است که قرآن امام است در اعتقادات و ایمانیات و توحید
و معرفت و عبادات و حالات چنانچه حق تعالی فرمود که اے محمد صلی الله علیه وسلم آنچه بر تو وحی فرستادیم

۱ لا یصل الی النهایة الا بتصحیح البدایة
۲ه لا اعمال الا بالاحوال
ورد ۱۲ منه
سه عمل الاعمال وراثة الاحوال
لا اجر علیه ۱۲ منه
الآخرة ۱۲ منه
ه طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة ۱۲ منه
ه اطلبوا العلم ولو بالصین ۱۲
ه والذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه ۱۲ منه

همون حق است و او تصدیق کتب سابقه میکند و هم فرمود که اتباع آن کنید که از طرف رب شما بشما رسید و حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرماید که دو چیز در شما گذاشتم اگر بآن تمسک دارید هرگز گمراه نشوید قرآن و اہل بیت پس اگر سالک عالم است او را این امر خود حاصل است وگرنه شیخی طلبد که او را اولًا مسائل صحت توحید و فقه تعلیم فرماید بعده طریقه مجاہده و زہد و تقوی نماید و ہمیں معنی دارد آنچه گفته اند ہر کرا پیرے نباشد پیر او شیطان بود یعنی ہیچ رہبرے ندارد و نه علم نه صحبت مرشد حق بہر حال ہر طرح که بود مشغل علم ضروری است تا که راه راست از دست ندہد و غلط نخورد که علم نور قلب است و قلب بے علم کور باشد چنانچه حق تعالی فرمود که ہر که در دنیا از راه حق کور است در آخرت ہم کور باشد و بوعلی رود باری فرمود که استاد من در تصوف جنید است و در فقه ابوالعباس بن شریح و در نحو ثعلب و در حدیث ابراہیم و برائے استکمال نفس اینہا ضروری اند و ہمیں سبب صوفیه کرام طلب علم را افضل الاعمال قرار داده اند چه عمل بر علم موقوف است که جاہل گاہ بدعت و باطل را سنت و حق مے داند چنانچه اکثر فرق ریش ستردن و حلقه آہن پوشیدن وغیره امور قبیحه را طریقه خود گردانیده اند و بے علم را گاہ فساد عمل پیش آید و او ندانند و حق تعالی عمل درست و خالص را قبول مے فرماید و تا که موافق شریعت نبود درست نباید و خالص آن است که خاص برائے خدا یتعالے بود و این ہمه موقوف بعلم است حق تعالی فرمود که ایشان بجز عبادت و اخلاص دین ہیچ امر نکرده شده اند و ہم اجماع است براینکه ہرچه حق تعالی در قرآن فرض کرد و از حدیث به ثبوت پیوست فرضیت و وجوب او لازم گردید و در ہیچ حال با وجود صحت عقل و حواس نه ولی را و نه صدیق را اگرچه بکمال مراتب رسد از وے تخلف روا نیست و کسے را امکان افراط و تفریط در رعایت ادب شریعت از ہیچ یکے ہیچ مقام ساقط نمے شود و خود ظاہر است که از انبیا علیهم السلام کدام فاضلتر خواہد بود با این از ایشان تکلیف مرتفع نشد پس دیگرے را چگونه جائز بود بلکه ہر قدر که بمرتبه اعلے مے رسد مطالبه آداب شرائع زیاده مے گردد و مواخذه و عتاب در ترک آنہا بسیار می شود الحاصل صحت عمل بدون صحت علم نمے تواند و ہر که خلاف این فہمید خرابی جہل ست از ہمیں سبب سہیل تستری فرمود رحمة الله تعالی که از صحبت متکبرین غافلین و قاریان سست دین و متصوفه جاہلین چون تیر بگریز و اصول علم شریعة توحید و معرفت و

وایمان است واعمال و طاعات فروع است واحوال و مقامات ثمرهٔ ایں ہر دو اند و علم یا اخبار
وآثار است که از ثقات منقول است یا فقه که احکام مستنبطهٔ ائمه مجتهدین اند یا کلام که در رد اہل ہوا
و مبتدعین و اثبات توحید ست و یا علم حقایق و حالات و انقطاع عن غیر الله و ایں علم از ہمه اشرف
و اعلیٰ ست و غایة ثمرهٔ ہمه علوم ست اگر دریں علم کسے غلطی خورد بجز از کاملیکه دریں علم کمال دارد نرسد
چراکه ہمه علوم دریں علم مے باشد و ایں علم در غیر اہل علم نمے باشد که او علم معارف و اسرار ست و ہر که
در اینجا رسید در بحر بیکراں افتاد و کسیکه دراں ایں ہر چہار علوم جمع شوند قطب وقت و امام کامل
و داعی بسوئے راه حق بود چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید که ہمیشه گروہے از امت من بر
حق قایم باشد که مخالفت کسے با ایشاں ومدد نه کردن کسے ایشاں را آنها ضرر نکنند و ایشاں
بر ایں امر تا قیامت قایم باشند و علی کرم الله وجهه فرمود که زمین از قائمین بر حق خالی
نمے ماند و ایشاں کم باشند و قدر ایشاں نزد خدا تعالیٰ بسیار بزرگ بود المرام سالک را اول
علم ضروری ست تا که عقاید و اعمال درست کند و بدایة طریقه راست آید و وصول الی الله را شاید
و وصول و اتصال عبارت ست از انقطاع عن غیر الله و ادنیٰ مرتبه وصال آن ست که بعد
رفع حجاب قلبی جمال محبوب حقیقی بچشم دل مشاہده کند اگرچه از دور بود و بعد ازیں حسب ہمت
و دوام مشاہده ترقی او مے شود و بمقامات ملبند که انس و بسط و غیره اند میرسد حضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم که اے ابا رزین آیا دانستی چوں کسی برائے زیارت برادر مسلم از خانه بر آید ہفتاد ہزار ملائک
حق تعالیٰ پس او میگردانند و ہمه ملائکه برائے او استغفار مے کنند و میگویند که الٰہی چنانکه ایں بنده برائے
تو در راه تو مواصلت کرد تو ہم ایں بنده را واصل خود گرداں پس ایں حدیث دلیل وصال ست و وصال در بنده
و خدا تعالیٰ بمعنے انقطاع از غیر خدا تعالیٰ و محویت در وے تعالیٰ نه آنکه بعض ملاحده فہمیده اند و بر
اتصال دو چیز چنانکه در خارج دیده مے شود قیاس کردند و مرتد گشتند نعوذ بالله منه بلکه ہر قدر که
از غیر الله تعالیٰ منقطع مے شود ہمانقدر بمرتبه وصل مے رسد پس باید که طالب بہر مرتبه که رسد اجتہاد
افزاید و ترقی جوید آنکه توقف کند و باز ایستد مولانا فرمود۔ بیت اے برادر بے نہایت
درگہی است ٭ ہرچه بروی میرسی بروے مایست ٭ و ہم یاد باید کرد که کسے را نشاید که خود را حاوی
جمیع علوم داند و بر خواص خطا گیرد و تزندق و تبدیع ایشاں کند و بے علم حالات و مقامات زبان

وباز کند که این خطای عظیم ست حق تعالی فرماید که کفار تکذیب کلامی نمودند که هنوز احاطه علم او هم
نکرده اند و هم فرماید که چون ایشان راه این کلام هدایت نیافتند این کلام را اکنون قصه پیشینیان
و کلام دروغ خواهند گفت و نیز علم سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بعض براے عوام و خواص بود
و او علم اوامر و نواهی ست و بعض براے خواص چنانکه حذیفه یمانی صاحب سر رضی الله عنه را تعلیم
فرمودند و علی رضی الله عنه فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم هفتاد باب علم مرا تعلیم فرمود که
غیر مرا تلقین نفرموده و بعض علوم خاص براے ذات پاک آن سرور صلی الله علیه وسلم بود که کسے
اطلاع او نیست چنانچه میفرماید که قسم ذات پاک خدا تعالی است اگر بدانید آنچه من میدانم
خنده کم کنید و گریه بسیار سازید و هرگز با زنان خود بر بستهاے خویش لذت و آرام مگیرید و
البته بر بلندیهاے صحرا رفته بخدا استعانت نمائید و بخدا که من دوست میدارم که درخت بودمی
و قطع کرده شدمے پس کسے را نمیرسد که خود را حاوی جمله علوم داند چرا که علوم را نهایتے نیست
و فوق کل ذی علم علیم مقرر ست و بهمین جهت قائل را در کلام رعایت مخاطب واجب ست
چنان سخن نگوید که از فهم مخاطب عالی بود و بر سامع واجب است که تخطیه متکلم جلد نکند بلکه حسن
ظن دارد و بر قصور فهم خود فرود آرد والله تعالی اعلم **فصل** بدانکه سالک را شیخ کامل که رفیق
طریق او بود ضرور باید چنانچه حق تعالی فرمود اے ایمانداران تقوی کنید و بسوے خدا تعالی وسیله
جوئید و حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید که اصحاب من مثل ستارگانند هر که پیروی کنید راه یابید
امام غزالی رحمه الله تعالی در احیاء العلوم از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرد که شیخ در قوم خود
مثل نبی است در امت خویش یعنی آن شیخ قوم خود را راه حق نماید و از ضلالت ترساند و نجات دهد و
هم غزالی فرموده که این عظمت شیخ بسبب تومندی و توانائی و کثرت مال نیست بلکه بسبب تجربه
کاری او در طریقه و ثمره عقل است و بهمین الطاف چه بلکه اجلاف هم مشائخ را معزز و موقر دارند
پس شیخ همان باشد که طریق حق رفته و مخاوف و مهالک راه دریافته باشد تا مریدان را از
نفع و ضرر ایشان خبر دهد و بدانند که براے طریقه محک و معیار قرآن و سنت و اجماع امت است
هر چه موافق معیار است مقبول والا مردود و صحبت اینچنین شیخ از جلیس صالح نخواهد بود چنانچه
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که جلیس صالح همچو عطار است اگر عطر ندهد از خوشبوئی او بهره گیری

بخشیں ۔ مثل آہنگرست اگر بدن و پارچہ ترا نسوزاند بوے دخان ضرور آید مگر مرید دریں بسیار
کوشش و تلاش کند کہ ایں شیخ لایق مشیخت ہست یا نے کہ بسیار طالبان دریں راہ بہ سبب اتباع
گمراہاں ہلاک شدند بلکہ اکثر بربادی دریں راہ از ہمین است حق تعالی فرمائید۔ کہ چوں
بہشتیاں در بہشت و دوزخیان بدوزخ روند شیطان گوید اے مردمان اللہ تعالی شما
را وعدہ راست فرمودہ بود و من دروغ وعدہ بشما کردم و ہیچ دلیل حق بر شما پیش نکردہ بودم
بجز طلب بلا حجت شما دعوت باطل مرا قبول کردید پس چرا مرا ملامت میکنید خود را ملامت کنید
کہ حق الامر را گذاشتید و حضرت فخر الرسل صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اسلام کسے را خوش
ندارید تا کہ عقدہ قلب و عقیدہ او را ندانید پس باید شنید کہ اطاعۃ جملہ انبیا علیہم السلام
خصوصاً حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم فرض ست و جملہ انبیا علیہم السلام در
اصول دین کہ معرفت ذات و صفات و رسل و ملائکہ و امور آخرت وغیرہا ست متفق اند قدر ذرہ
دریں امور اختلاف نیست و نسخ در احکام و اعمال شدہ نہ در عقاید و اختلاف مجتہدین ائمہ
در جزئیات فروع است نہ در اصول و ہر کہ در اصول غلط کردہ مبتدع و گمراہ گشت نجات ازیں
گمراہی بجز اتباع کتاب و سنتہ و اجماع دیگرے نیست و اختلاف در فروع موجب رحمت
و وسعت ست مخطی را یک ثواب و مصیب را دو ثواب پس ہر شیخے کہ بریں مذہب بود و
موافق اجماع امت و کتاب و سنت عقیدہ دارد و معہذا در علم طریقۃ و حقیقۃ ماہر بود قابل مشیخت
است و مبتدی ایں امر را با فواہ مردم ثقات و عدول و از احوال مریدان او می تواں دریافت کہ اگر
علماء وقت بر وانکار نمے کنند بلکہ بعض اہل علم و زیرکان و صالحان جوانان و پیران از و فیضان
مے گیرند و با او محبۃ دینی مے دارند و در طریقۃ و حقیقت مسلم مے پندارند بدانند کہ فی الواقع ماہر راہ
حق است پس چوں با او بیعت کند فرماں بردار او شود و بتوحید مطلب حلقہ اطاعت او
در گوش کشد و **توحید مطلب** اینکہ بداند کہ بجز ایں شیخ معین موصوف صفات مرا
در عالم کسے بمطلب نتواں رسانید اگرچہ دیگر شیوخ اقران او باشند و بایں صفات
موصوف بوند و ایں رکن عظیم ست اگر توحید مطلب ندارد پراگندہ ہر جاے ماند و مشوش
شود و خدا ہم پرواے او نکند کہ در کدام صحرائے ہلاک شد بلکہ چنانکہ حق و قبلہ یک ست شیخ راہ

لقولہ وقال الشیطان لما قضی الامر ان اللہ وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا انفسکم ۱۲

دانستہ صلاح

مراد حقیقت ذات حق تعالی بلحوظ است بلا حجاب تعینات ۱۲

رسان خود ہم یک واند و بسیاران ور ین پراگندگی ہلاک شدند پس اگر خطرہ ہم دارد کہ در عالم
کسے بجز این شیخ مرا بمطلب تواند رسانید شیطان در و تصرف کند و از جائے لغزاند و بسیار
شود کہ شیطان بصورت پیر او آمدہ او را خراب کند و چنین اشیا نماید کہ بآن عقیدہ او بر باطل
منعقد گردد معاذ اللہ و بتوحید مطلب ہرگز شیطان راہ نیابد و تمثل باین شیخ نتواند کہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم شیخ را از مریدان خود مثل نبی در قوم خویش فرمودہ و علماء امت خویش را بمثل
انبیا بنی اسرائیل فرمودہ پس چنانکہ شیطان لعین بمشکل حضرت فخر الانبیا صلی اللہ علیہ وسلم
نتواند شد چنانچہ خود فرمودہ اند کہ ہر کہ مرا بخواب دید فے الواقع مرا دید کہ شیطان بصورت من
ہرگز نمے تواند آمد ہمچنین بصورت شیخ متابع شریعت نمی تواند گشت پس مرید محفوظ می ماند
و ازینجا گفتہ اند کہ چار چیز رکن وصول اند عبرت در دین حق و علو ہمتی و وقت مشاہدات و مکاشفات
و تجلیات و حفظ حرمت شیخ و شفقت بیاران طریق کہ عبارت از توقیر کبار و ترحم صغار است
و این ہمہ کامل ایمانان را نصیب بود نہ ناقص ایمانان را و مرید را باید کہ صادق بود یعنی بظاہر
و باطن سراً و علانیۃً با خدا مستقیم ماند و بہر حال طالب حق بود بہ بدن و عقل و نفس و سر و قلب
و روح مخلص باشد کہ تمام حرکات و سکنات و افعال و اقوال او برائے خدا تعالی بود کہ با این دو شرط
اخلاص و صدق توقع قوی ست کہ بمعرفت و وصول شتابد چنانچہ ابو درداء رضی اللہ تعالی روایت
کرد کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ حق تعالی مے فرماید کہ ہر کہ مرا طلبید مرا یافت و ہر کہ
غیر مرا طلبید مرا نیابد و ازین خبر طالبان و عاشقان را رجاء عظیم شد چرا کہ طلب را بذات پاک
خود نسبت کرد مگر بشرط اخلاص و صدق و ارادہ کاملہ چنانکہ صوفیہ کرام رحمہم اللہ تعالی فرمودہ
اند کہ توحید آن است کہ نہ ذکر کند غیر خدا تعالے را و نداند جز او را و نفہمد و نہ دوست دارد سوائے او
را و محبت خدا تعالی برائے ذات پاک او تعالی دارد نہ بہ طمع جنت و خوف دوزخ و آنچہ حق تعالی
فرمود کہ مومنان توقع رحمت الہی دارند و از عذاب می ترسند صفت عوام مومنین است
نہ بینی کہ در صفت خواص فرمود کہ ایشان تبلیغ رسالت مے کنند و از خدا تعالی مے ترسند
و بجز وے تعالی از ہیچ چیز نہ ترسند و ہم فرمود کہ ایشان خدا را دوست دارند و خدا تعالے
ایشان را و ہم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ الہی من از تو بتو مے پناہم و امثال این در قرآن

و اخبار بسیار است که مطلب صوفیہ کرام بخوبی ثابت می کند و ہم مرید یقین داند کہ روح شیخ مقید
بہ یک مکان نیست پس ہر جا کہ مرید باشد قریب یا بعید اگرچہ از شخص شیخ دور است اما از روحانیت
او دور نیست چوں ایں امر محکم داند و ہر وقت شیخ را بیاد دارد و ربط قلب پیدا آید و ہر دم مستفید
بود و چوں محتاج بہ حل واقعہ محتاج شیخ بود شیخ را بہ قلب حاضر آورده بلسان حال سوال کند البتہ
روح شیخ باذن اللہ تعالی او را بالقاء خواہد کرد مگر ربط تام شرط است و بہ سبب ربط قلب
بشیخ لسان قلب او ناطق می بود و بسوئے حق تعالی راہ مے کشاید و حق تعالی راہ می کشاید و
حق تعالی او را محدث میکند چنانکہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ در امتہائے سابقہ محدث
یعنی درست رائے بودند اگر دریں امت ہم ہست او عمر ست رضی اللہ عنہ یعنی قلب عمر رضی اللہ
عنہ بہ سبب کمال ربط خود بآں سرور صلی اللہ علیہ وسلم چناں با حق تعالی ارتباط یافت کہ از
حق تعالی ملہم مے شود و ہمیں موافق رائے او رضی اللہ تعالی عنہ وحی آمد و موافقات رائے
وے رضی اللہ عنہ زیادہ از ہژدہ گفتہ اند واللہ تعالی اعلم الحاصل شیخ طریقہ آں بود کہ
دین و شرع در قلوب مریدین راسخ گرداند و مشیخت بدون سلوک طریق حق کہ مذموم و محمود را
دیدہ و دانستہ و نافع و ضار را فہمیدہ و چشیدہ باشد متصور نیست و مجذوب اگرچہ بمطلب
رسیدہ مگر چوں در قطع طریق آفتہائے راہ ندانستہ از بلاہائے راہ خبر ندارد و مشیخت کہ بدرقہ
و دلالۃ راہ ہست از و راست نیاید و شروط شیخ آں ست کہ عالم کتاب و سنت بود نہ صرف
علم بلکہ باید کہ اتصاف بصفات کمال و اعراض از حب دنیا و جاہ و مال ہم دارد و طریقہ از شیوخ
پسندیدگان مسلسل تا رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم داشتہ باشد بامر شیخ خود ریاضت و مجاہدہ
از قلت کلام و طعام و منام و قلت اختلاط با انام و کثرت صدقہ و سکوت و صلوۃ و صیام کردہ
باشد و مکارم اخلاق و حسن ادب مثل صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و قناعت و امانت
و حلم و تواضع و کفایت امور آخرت و صدق و اخلاص و حیا و وقار و سکون و تانی و بباد دادن
جاہ و مال و غیرہ خصلت او بودہ باشند و انوار مشکوۃ نبوی در خود پیدا کردہ جمیع اخلاق ذمیمہ
از کبر و عجب و بخل و حسد و حقد و حرص و امل و سبک حرکتی و غیرہ دراں نور مضمحل نمودہ
باشد و صورت مجاہدہ و ریاضت بے تکلف بہ سبب حلاوت و لذت تجلیات بر روئے وے

درخشیده بود و انوار مشاهده وکمالاتش تابان بوده و بنور قلب او شرح صدرش گردیده
باشد واز دنیا و اہل او بخلوت گریخته سیراب بحر جلال شده باشد واز جمله علل و قیود مطلق
بوده بمقام احسان[۱] رسیده بلسان حال گفته باشد که معبودے را که نمی بینم قابل عبادت نمیدانم
چنانچه وعیل یمانی از علی رضی الله عنه پرسید که اے علی آیا رب خود را مے بینی فرمود که ربّی
که او را نه بینم وے را نمی پرستم وعیل گفت که چگونه مے بینی فرمود که اے وعیل او را چشمان ظاہر
نمی بینند بلکه دیده قلب بصدق و ایمان مے بینند وہم آں شیخ بعد مجاہدات و ریاضات
از محنت ظاہری برآمده براحت وصال رسیده واز تلخی مشقت گذشته حلاوت حالات چشیده
باشد و بانسیم فضل خاص حظ راحت ربوده و بوسعت گاه لامکان نفحات قرب[۲] مانوس بوده
و باب مشاہدات بروے کشوده باشد و دواے درد ہجر خود یافته و ظرف سینه خود پر داشته
وکلمات حکمت از وے سرزده باشند وقلوب خلایق باو مائل بوده باشند و ظاہر او در ملا
و باطن در خلا بمشاہده مستغرق گردیده باشد و بجلوت او را خلوت میسر آمده باشد و مغلوب الحال
نه شده و شطحیات[۳] نگفته باشد و او بفراست خود استعدادات دیگراں را دانسته و مقام او را
کسے نشناخته باشد پس او ست قابل مشیخت چرا که طریقه محبین و حال مقربین نه بسبب اعمال ابرار
صالحین باو عطا شده و گاه ایں شیخ را خلیفه باشند که علم او در ایشاں منتقل شود و بواسطه ایشاں
در طریقه او برکت ماند و لین جلد ہمچو لین قلب او دریں شیخ نمودار بوده و ایں علاقه قبول کردن
بدن او ست اعمال را مثل قبول قلب او و ایں باعث کمال محبت خاصه ہست که حقتعالی او را
ترقی مے فرماید و وصل خود بعد انقطاع تمام از اغیار میکند و خود حق تعالی فرمود که جلدہا مثل
قلبہا نرم مے شوند و ایں حال محبوبین است چنانچه فرمود که حق تعالی احسن حدیث کتاب
متشابه مکرر نازل فرمود که بر جلدہا ے خدا ترساں از وے موے مے خیزند و باز جلود و قلوب
ایشاں نرم مے شوند و آرام مے گیرند بذکر خدا تعالی و ہم بدانی که شیخ را حاوی جمیع علوم بودن
شرط نیست بلکه بقدر فرایض و سنن و نوافل عبادات و انواع محرمات و محذورات و بقدر تمیز
در جائز و نا جائز بس است و در طریقه واجب است که جمله معالجات امراض سالکین طریقه
و طرز مجاہده و ریاضت را که بهر کس حسب استعداد او لایق بود بداند و دانشمند باید بود که مزاجہاے

مریدان وا وصاف فرمائیم آنہا را دریابد و بعلوم و معارف کہ در طریق الی اللہ تعالیٰ مریداں باو
محتاج مے شوند مہارت داشتہ باشد و در حقیقت و مقامات و منازل و تلوینات و تمکینات
و فوائد وضو . را دانستن واز مکاشفات و مشاہدات و معائنات گذشتہ بفنا رفنا و بقا ببقا
پیوستن و جامع معرفۃ عظمۃ و کبریا و وحدانیۃ و فردیۃ را بودن ضرور باید تا تربیت سالکین وارشاد
طالبین تواند و سزا اے پیری آید چنانچہ حق تعالیٰ فرماید کہ بگو اے محمد صلے اللہ علیہ وسلم کہ ایں
راہ منیست کہ شما را طرف خدا تعالیٰ باوصف بصیرۃ و مشاہدہ و رویۃ قلبی و تصدیق ایمانی خود
مے طلبم و ہمچناں اتباع من با بصیرت و مشاہدہ مے طلبند و ہم شرط شیخ است کہ کریم و رحیم
و صابر و حلیم بود و نہ سخت رو و ترش مزاج تلخ کلام کج خلق و نہ کوچہ گرد و سیرانی و دنیا پرست و نہ
طالب زینت و جاہ و نہ طالب کثرت مریداں و نہ مغلوب الحال شطحیات گویاں و ہم باید کہ
بر مریداں ہمچو نبی صلے اللہ علیہ وسلم بر اصحاب خود رضی اللہ تعالیٰ عنہم شفیق بود چنانچہ حق تعالیٰ
فرماید کہ البتہ رسول شما از قوم شما است کہ ہرچہ بر شما سخت است بروے ہم دشوار است و
او بر شما حریص است و مہربان رحم کنندہ ہست و چوں شیخ بایں صفات موصوف و متخلق باخلاق
نبوی بود خلیفۂ رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم در باب تربیت مریداں باشد و آنچنانکہ
حق تعالیٰ از حال موسےٰ و خضر علیہما السلام حکایت فرمود کہ موسیٰ ہمراہی خضر خواست تا
از خضر رشد و ہدایت آموزد خضر گفت کہ تو با من صبر نتوانی تا تمام قصہ ہمچناں مریداں را اتباع آں
شیخ و ترک اعتراض بر آں و ادب و امتثال امر او فرض باشد و ہیچ امر انحراف نشاید واللہ
تعالیٰ اعلم **فصل** چوں صادقی را شوق سلوک الی اللہ بود اولا او را شیخ موصوف الصفات
طلب باید کرد تا ذکرے مناسب حال مرید تلقین فرماید و حسب امر آں شیخ بر آن ذکر مواظبت
نماید حتے کہ حرارت ذکر وجود او را در گیرد و سزاوار تلقینات دیگر و لائق خرقہ تشبہ و تصوف گردد
و بفضل اللہ تعالیٰ صوفی شود پس برائے مبتدی لائق است کہ اہم الاذکار کہ نفی و اثبات است
خفیہ یا جہرا ہرچہ شیخ او تلقین فرمودہ باشد مداومت کند بایں طور کہ بہ لا الٰہ جملہ خواطر خیر و شر
نفی کند و بہ الا اللہ ذات پاک حق تعالیٰ کہ عدم او محال ست ثابت نماید و بوقت لا الٰہ شیخ را
بدل آوردہ روح او را در خود یا خود فہمد و اگر در اثنا ذکر و خلوت چیزے بر ظاہر شود و صورتہائے

نیک وبد وانوار برقی والوان مختلفه بینند ہرگز باو التفات نکنند وبالیقین دانند که نورِ حقیقی از شکل
وجہت وتحیز پاک ست پس آنچه ازیں انوار وغیره از قسم خیالات خواهد بود فی الحال زائل خواهد شد
وپیداست که ناپایدار قابل دل بستن نیست ہمچو خلیل علیه السلام که چوں ستارگاں را دید که غروب
شدند فرمود که گم شوندگان را دوست نمیدارم که ایشاں قابل خدائی نیند ایں مرید ہم دم لا احب الآفلین
زند واز ناپایدار وفانی تبری ورزد واگر ایں معائنات ثابت مانند ـ باید دانست که حقایق ایں
معائنات در عالم معنی ہست واینکه در عالم مثال روشن شده تجلی وپرتوهٔ آں حقایق ہست مگر
باید که باآں ہم مانوس نه گردد که حق تعالیٰ دریں راه ہفتاد ہزار حجاب از نور وظلمت پیدا کرده وآنها
را پرده کعبهٔ اسرار بسبب غیرت وعظمت او مقرر فرموده چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم
بایں از اشارت فرموده که برائے خدا تعالیٰ ہفتاد ہزار پرده نور وظلمت اند اگر برداشته شود
جمله ماسوا سوخته گردد وآں حجاب ہمیں انوار روحانیه وظلمت جسمانیه از حواس خمسه وطبائع
واغراض واخلاق ذمیمه ونفس وہوا وہوس وشہوت وشیطان وغیره اند ونفس زاکیه از ظلمت
وکدورت بالطبع متنفر ست وبانوار مانوس ازیں جہت رفع حجاب ظلمانی بر طالب اسہل ست
مگر رفع نورانیہا بسیار دشوار ست وبیان آنها اینکه ده ہزار حجاب ظلمت در لطیفه قالب
که وجود سالک ست برنگ خاکی اند وبمواظبت ذکر ہنوز ذکر ایں ظلمات نو بر نو مشاہده میشوند
وچوں جسم ہنوز ذکر صالح بود صاف مثل ابر سپید میگردد وده ہزار پرده نورانی در لطیفه نفس
برنگ آسمانی اند وبدانکه نفس مربی وجود ست وشرور خود بر خود فیضان میکند چوں نفس
مربی مزکی گردد خیرات خود بر وجود فیضان خواہد کرد وده ہزار نورانی در لطیفه قلب برنگ سرخ
اند مثل آتش اگر غذائے حسب خواہش خورده میشود دخانیه ہم دراں آمیزیده بود وسریع
الصعود نباشد وگرنه صاف وسریع الصعود باشد وده ہزار نورانی در لطیفه سر اند برنگ شیشه
صاف وسفید که آفتاب براں تافته باشد وده ہزار نورانی در لطیفه روح زرد رنگ اند باکمال
صفائی وده ہزار نورانی در لطیفه خفی اند برنگ آئینه رومی مصقل مثل رنگ حدقهٔ چشم انسان
وده ہزار نورانی در لطیفه حقیقیه که ہمه لطائف باو قایم اند برنگ سبز که قرار چشم وفرحت قلب باو
بود واو لون حیات دل است بعد آں رنگ عقیق باقی ماند نجم الدین کبری رحمه الله تعالیٰ فرماید

که هر که باین رنگ متصف شد خواه مخواه بمقام فنا رسد سالک قصد کند یا نکند مثل روح که بالذات از آتش مے گریزد و اختیار صاحب روح را دراں نباشد و این رنگ بعد دشواری بسیار و مجاهدۀ بے شمار به آسانی ظاهر گردد و بعد ارتفاع حجابهاے مذکوره انوار لطایف سبعه مشاهده میشوند و در لطیفه قالب جنات را و در لطیفه نفس دوزخ را و در لطیفه قلب جنت را و در لطیفه سر ملائکه را و در لطیفه اولیاء کرام را و در لطیفه خفی انبیاء علیهم السلام را و در لطیفه حقیقت فخر الرسل صلے الله علیه وسلم را مشاهده میکند بعد آں نور الانوار تجلے فرماید و همه انوار را مضمحل و متلاشی گرداند و سلوک تمام شود و سیر طالب بجذبۀ جلیه تبدل پذیرد **بدانکه** چوں سالک بمحبت حق تعالی سلوک ورزید و بنوافل طاعات و صوم و صلواة و طهارت و لطافت مشغول شد و قرب خدا جست این را جذبۀ خفی و سیر الی الله تعالی گویند و شروع سلوک دانند و بدون این جذبه سلوک این طریق ممکن نیست و همین ست معنی آنکه حق تعالی فرمود دوست مے دارند خدا تعالی را و بعد مواظبت سالک بریں چوں خدا تعالی او را دوست داشت و بسوی خود کشید و بمحبت خود او را آگاه فرمود و واصل کرد این را جذبۀ جلی گویند و اینست مصداق قول و تعالی که فرمود دوست میدارد خدا ایشاں را و باین جذبه بے اتباع شریعۀ نبوی صلے الله علیه وسلم هرگز نتوان رسید چنانکه حق تعالی فرماید گو اے محمد صلے الله علیه وسلم اگر خدا را دوست میدارید اتباع من کنید که اگر اتباع من خواهید کرد خدا تعالی شما را دوست خواهد گرفت و این سریست سر که بخشیده نداند است و اگر طالبے صادق چهل روز مستمر بشرائط کاربند باشد انشا الله تعالی باب مکاشفات برو بکشاید و اول انوار روحانی و کواکب روحانی دیده شوند باز مشاهده فرشتگان کنند باز مشاهده صفات بود که بواسطه آں صفات بعض حقایق بر سالک ریزان بوند و این حال در بدایه بود و چوں از عالم مثال بلند شد بصر روح حق در جمیع اشیا مطالعه کند و چوں باز در بیں عالم مجاز که همچو ظلال ست آید بر خلق نظر رحم مے کند که ایشاں از جمال حقیقی محروم اند و باین عالم غرور و ظل قانع و مغرور و این شخص اگرچه بوجود خود با خلق بود مگر بقلب از ایشاں غائب باشد و این کس از ظهور خلق تعجب کند که چرا با وجود ظهور حق محو نیند و ایشاں تعجب کنند که چه شد این شخص را که با وجود وجود چنیں بے خود و از خویش بے خویش است و این جمله

ثمرہ ذکر است کہ اول ذکر زبانی بود بعد آن ذکر قلبی و بعد آن غلبہ ذکر و بعد آن محویت ذکر و ذاکر
در مذکور باشد و این نتیجہ عمل صالح و اتباع سنت است و نہایت سلوک ہم ہمین ست
کہ بسبب صحت بدایۃ نصیب گردد و شرایط تصحیح بر طریق امام جنید رحمہ اللہ تعالی کہ
اقرب الطرق ست برای حصول مقصود ہشت اند دوام طہارت و دوام صوم و دوام
سکوت و دوام خلوت و دوام ذکر اللہ و دوام نفی خواطر و دوام ربط قلب با شیخ و استفادہ
علوم و واقعات ازو تا آنکہ تصرف خود را در تصرف او فنا کند و دوام ترک اعتراض بر خدا تعالی
در ہر حال ضرر رسد یا نفع تا آنکہ سوال جنت و پناہ از آتش ترک کند و ہمہ این موقوف بر توفیق
الٰہی ہستند ہر کہ را توفیق رفیق شد خود میداند و فکر مے کند کہ اہم ضروریات خدا تعالی
ست پس محبت این مطلوب حق راسخ نمودہ از مخلوق رو میگرداند و بخالق متوجہ مے شود و
بعد و مہاجرت را گذاشتہ طالب قرب و وصال میگردد و از کسل و سستی باز ماندہ مشقت و
مجاہدہ اختیار مے کند سہیل تستری رحمہ اللہ تعالی فرمود کہ ہجرت تا قیامت فرض
خواہد ماند از جہل بسوئے علم و از غفلت طرف ذکر و از گناہ جانب طاعت و از اصرار جہت
توبہ و این شرایط را در ہشت فصل مفصل میکنیم بفضل اللہ تعالی و عونہ **فصل** شرط اول دوام
وضو ست تا آنکہ یکساعت ہم بے وضو نماند اگر آب نیابد تا بہم رسیدن آب تیمم کند چنانچہ
حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرماید کہ استقامت ورزید و کاہل نشوید و بدانید کہ بہترین اعمال
شما نماز ست و محافظہ وضو بجز مومن کسے نمے کند و ہم فرمود کہ وضو سلاح مومن ست و
ہم فرمود کہ وضو بر وضو نور بر نور است و امام غزالی رحمہ اللہ تعالی در احیاء العلوم روایت
کرد کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بناء دین بر پاکی ست و ہم فرمود کہ کلید نماز طہارت
ست و فرمود کہ طہارت نصف ایمان ست و حق تعالی فرماید کہ در مسجد نبوی مردمانند کہ طہارت
را مرغوب دارند و حق تعالی پاکان را دوست میدارد و پس باید کہ بہر حال در خوردن و آشامیدن
و خفتن و گفتن وغیرہ با طہارت ماند تا کہ ببرکت طہارت ظاہری طہارت باطنی حاصل شود
و سینہ او صالح و سالم گردد کہ در حضرت منزہ بجز صاحب قلب سلیم را کہ از جملہ کدورات
سالم بود بار نیست و ہر کہ ظاہر خود را موافق شریعت پاک نہ کرد ہرگز باطن او باوجب طریقہ قابل

فیہ رجال یحبون ان
یتطہروا واللہ یحب
المطہرین ۱۲

نگردد که ظاہر عنوان باطن ست و اگر بر طہارت مداومت دارد قریب است که انوار ربانی در وے
عکس اندازند و عکس آں انوار در مخیلۂ او فتد و بچشم دل در تاریکی چنیں مشاہدہ کند که ہرگز
قبل ازیں نصیب خود نداشت انشاء اللہ تعالےٰ **فصل** شرط دویم آن ست که ہر روز
روزہ دار د و وقت افطار غذا کم خورد تا گراں شکم نشود و بگرسنگی ہم ہلاک نہ گردد که بسیار خوردن
و چناں کم خوردن که ہلاکت آرد ہر دو ناز یبا اند حق تعالی فرماید که بخورید و بنوشید مگر اسراف
مکنید و ہم فرمود که اے مومنان طیب و حلال کردہ خدا تعالی را بر خود حرام نسازید و از حد
ہم نگذرید که خدا تعالےٰ زیادتی کنندگان را دوست ندارد و ہمچنیں چوں نیت روزہ کند
غذا کم خوردن بہتر است برائے تعظیم روزہ چرا که روزہ بفضیلتے خاصه که در وے خدا تعالی
نہادہ است از جملہ ارکان اسلام و ہمہ عبادات ممتاز ست چنانکه در حدیث قدسی است که ہمه
نیکوئی را ثواب دہ مثل تا ہفتصد مثل شود مگر صوم خاص برائے من ست و ثواب او ہم من
خواہم داد یعنی قدر ثواب او در علم منست دیگرے نداند و بوے دہن صائم نزد خدا تعالےٰ
از مشک خوشبوناک تر است و حضرت صلی اللہ علیه وسلم روزہ را سپر فرمودہ اند و ہر که بنفس
و شیطان جہاد دارد سپر او را ضرور باید تا تاثیر شیطان نخورد چرا که در پری ہیچ شے چنداں شر نیست
که در پری شکم بنی آدم که ہمه بلا از شہوات و حرص و کینه و غیرہ از پری شکم اند بلکه آدمی را چند لقمه که
بداں کمر راست تواند کرد کفایت اند چنانچه عیسیٰ علیه السلام حواریین را فرمود که شکمہائے خود را
گرسنه دارید و جگرہائے خود را تشنه و بدنہائے خود را برہنه سازید تا شاید که دلہائے
خود رب خود را ببیند امام غزالی رحمة اللہ تعالی در احیاء العلوم فرمود که مقصود اہم در ہمه چیز توسط است
که خیر الامور اوساطہا مقرر است و ہر دو طرف افراط و تفریط قبیح اند و آنچه در فضائل جوع گفته ایم
و ہم میدہد که افراط تمام و گرسنگی کمال مراد باشد و ہرگز چناں نیست بلکه وجه آن است که اسرار
حکمت الٰہی در امر شریعت این است که ہر چه طبع او را بنہایة خواہاں می بود و او موجب فساد باشد
شرع دراں چنانچه مبالغه کند که جاہل پندارد که مخالف طبیعت بالکل مراد است مگر عالم میداند
که اینقدر مبالغه بسبب کمال حرص طبع شدہ و مقصود توسط است چرا که طبیعت تقاضائے
ایں شے خواہد کرد و شرع بالکل منع خواہد نمود و بسیار دور است و دشوار که طبع را بالکل از بیخ

بلکه لهذا اعتدال پیدا خواهد آمد که حرص طبع نخواهد گذاشت و شرع اجازت نخواهد داد پس
ترسان و لرزان تقلیل خواهد کرد و اگر کسے بالکل مخالفت طبع کند شریعت براے او در آوردن
آن کار و ترک مخالفت طبع امر مے فرماید پس بهتر براے طبع معتدل آن است که آنقدر
خورد که آروغ نیارد که از ثقل معده که مانع از عبادت است و گرسنگی بسیار که هم شاغل وقت مانع
از ذکر است وا رهد و مقصود آنکه چنان خورد که اثر طعام باقی نماند و بسرعت تحلیل گردد تا که تشبه
بملائکه پیدا آید که ایشان از گرسنگی و ثقل معده هر دو پاک اند والله الموفق **فصل** شرط سوم
آنکه بغیر ذکر و عبادت و امر خیر هرگز لب نکشاید حضرت صلی الله علیه وسلم فرماید هر که بر خدا تعالی و قیامت
ایمان آورده باید که کلام خیر کند یا خموش ماند و هم فرمود که مردمان در آتش واژگون بر بینی های انداخته
خواهند شد چه سبب است بجز اینکه زراعت زبانهاے خود خواهند درود و علی کرم الله وجهه فرمود
که تمام نیکی در چهار چیز است کلام و سکوت و نظر و حرکت پس هر کلام که بذکر الله نبود بیهوده است
و هر سکوت که بفکر نبود فراموشی ست و نظر یکه عبرت نباشد غفلت است و حرکتیکه در عبادت نیست
سستی است رحم کند خدا تعالی بنده را که کلامش ذکر و سکوتش فکر و نظرش عبرت و حرکتش عبادت
بود و مردمان را از شر زبان و دست خود نگاه دارد و خود را از دروغ و نفاق در امن سپارد
که حق تعالی بمقام شکایت میفرماید که بزبانهاے خود آنچه مے گویند در دلهاے ایشان از آن هیچ
نیست عزیز من چون عیسے علیه السلام را در طفلی حق تعالی گویا کردن خواست مریم
علیها السلام را فرمود که اگر از تو کسے پرسد که این بچه از کجا شد بگو که من نذر صوم کردم کلام انسانان
کردن نمی توانم و در شریعت ایشان همچنین بود پس چون مریم علیها السلام زبان خود بست
عیسے علیه السلام در کودکی بکلام آمد تو هم اگر زبان خود از کلام فضول بر بندی کلام دل که طفل طریق
الی الله هست بشنوی و قاعده هست که اگر زبان در گفتگو مے آید قلب خاموش بوده می شنود
و چون زبان بند شد دل گویا مے گردد پس زبان بربند که دل تو کلام لغو نشنود بلکه ذاکر باشد
که قلب تو ذکر شنیده عادت ذکر گیرد والله ولی التوفیق **فصل** شرط چهارم دوام خلوت
است و خلوت عبارت است از بند کردن حواس ظاهره براے کشادن حواس قلب تا در بیداری
بیند آنچه دیگران در خواب بینند و حواس قلب بغیر بند شدن حواس ظاهره نمی کشایند ازین است

که در خواب بسیار اشیا دیده می شوند که در بیداری نظر نمی آیند پس اگر در حالت بیداری هم
حواس ظاهره بند شوند حواس دل بکشایند و آنچه در خواب می نمود در تیقظ آید و بهمین سر رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم پانزده سال قبل از نبوت خلوت را پسند فرمودند و در غار حرا یک هفته
و دو هفته عبادت میکردند و انوار سبحانی می فرمودند و جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت
کرد که آنجناب در آن غار تا یک ماه تشریف داشتند پس باید که خلوت خانه چنان تنگ
بود که وقت ذکر مربع توان نشست و ایستاده نماز توان خواند و بسیار تاریک چندان باشد که
شعاع خورشید و روشنی روز آنجا نگذرد و متخلی را منزوا راست که برای رفع قبض طبع و کسل و
ملال خلوت و دیگر خواهش نفسانی بیرون نیاید مگر برای ضرورت دینی از وضو و نماز جمعه و جماعت
وغیره و باید که قوی مردانه بود و قدم بعلو همتی نهد که تا جان هم دریغ ندارد و نه سست نامرد که
بهر این افتد و باید که عاشق صادق باشد که غیر مطلوب را پس پشت اندازد و ثابت قدم بآرام
دل و اطمینان نفس و راحت روح ماند و طبع را از شهوت پاک کند و دل را به تقوی آراید و عقل را بایمان
و جوارح را بطاعات معمور کند و انفاس را بنور صدق و اخلاص منور سازد و سینه را بذکر اسلام کشاده
دارد که اینچنین مردان را حق تعالی هدایت داده و اولوا الالباب فرموده و شاید که باخلاق حسنه از ادب
و تواضع و ذلت و انکسار و مسکنت و خضوع و خشوع متخلق بود و نفس را چنان گوشمالد که
باین اخلاق عادت گیرد و از حب دنیا و جاه و مال اعراض کند و بقلت اکل و طول صمت و کثرت
صوم و صلوة و صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و قناعت و امانت و سکون و تاقی مرتاض گردد
و غذا و لباس از حلال بهم ساند تا شیطان وسوسه ندهد بلکه باید که قبل از خلوت هم عادت ریاضت
و عزلت گیرد و کم خوردن و کم خفتن و کم باخلق بودن و کم آب نوشیدن را شعار گرداند و گوشت
بسیار نخورد که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که چون گوشت خوری در نفس خود رغبت جماع
می یابی بلکه در هفته یک دو دفعه خورد و چون خورد از نیم پاؤ زیاده نخورد که باین مدت قدر
از شیخ اجازت ست تا مبتدی ضعیف نگردد و باید که غذا خفیف سریع الهضم
موافق طبع بخورد و نه بطی الهضم و نه شکم سیر و ادب خوردن در خلوت و هم در غیر خلوت اینکه
لقمه کوچک گیرد و بسم الله گوید و با حضور قلب و ذکر بسیار خاید تا ظلمت شهوت طعام نبرد

ذکر متبدل گردد وچوں فرو برد خدا ے را که در حلق او آسانی فرو کرد شکر او انماید وچوں در معده
قرار گیرد لقمه دیگر گرفته همیں عمل کند تا آنکه بقدر غذا رسد وهمیں سان آب جرعه جرعه نوشد و
اول بسم الله وآخر شکر خدا تعالی گوید و بعض صوفیه گفته اند که بتجربه تشنگی را شهوت کاذبه
دریافته ایم پس هر که نفس را کمی آب وقت تشنگی عادت دهد خدا تعالی تشنگی او را دفع
کند تا آنکه چند چند ماه آب ننوشد وخواهش هم نیابد و در مزاج و بدن او هیچ اثر ضرر پدید
نیابد بعد طبع برطوبت غذا قانع باند و شیخ محی الدین نووی رحمه الله تعالے در ریاض الصالحین
فرمود که عزلت وقت فساد زمانه وخوف وقوع در فتنه وحرام وشبهات وغیره مستحب است
وحق تعالی بزبان حبیب خود صلے الله علیه وسلم فرمود که بسوئے خدا تعالی بگریزید که من شما
را از حق تعالے ترسانندہ صریح ام ودر مسلم از سعد بن ابی وقاص رض روایت است که ایشاں
از حضرت صلے الله علیه وسلم شنیده اند که مے فرمودند حقتعالی متقی پاک غنی النفس پوشیده
را دوست مے دارد ودر صحیحین ابو سعید خدری رضی الله تعالی عنه روایت کرد که شخصے از
رسول الله صلے الله علیه وسلم پرسید کدام شخص بهتر است فرمود مومنیکه بنفس ومال خود در راه
حق تعالے مجاهده کند باز پرسید که بعد ازیں کدام بهتر است فرمود یکسو شده در دره کوه که
عبادت خدا تعالی مے کند ودر روایتے آمده که از حق ترسیده مردماں را از شر خود وارهانیده
وهم ابو سعید خدری رضی الله تعالے عنه در بخاری روایت است که عنقریب بهترین
مال مردم اهل اسلام گوسفنداں بوند که ایشاں را بر سر کوه برد ودین خود را از فتنها وارهانیده
گریزد و عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرد که شروع وحی بر حضرت صلے الله علیه وسلم
خوابهائے صالح بود که تعبیر آنها ظاهر مثل صبح صادق بوجود مے آمد بعده حضرت
صلے الله علیه وسلم در غار حرا خلوت گزیدند تا چند چند شب عبادت مے کردند ودر آنها
بخانه تشریف نمے آوردند وطعام آں روزها همراه مے بردند وباز نزد خدیجه رضی الله
تعالے عنها تشریف آورده توشه چند روز مے بردند وهمچنیں عمل مے فرمودند تا آنکه در
همان غار وحی رسید که فرشته جبرئیل علیه السلام آمده گفت که بخواں فرمودند که من خوانده
نیستم پس جبرئیل علیه السلام آنسرور صلے الله علیه وسلم را گرفته بزور بسیار بشپلیده گذاشت

وگفت کہ بخواں باز فرمودند کہ خواندہ نیستم باز فرشتہ بزور تمام شپلیدہ وگذاشتہ گفت ۔
اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي تا مَا لَمْ يَعْلَمْ پس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد خدیجہ رضی اللہ
عنہا تشریف آوردند ودل مبارک حضرت صلے اللہ علیہ وسلم مے لرزید وفرمود کہ مرا در پارچہ
بپیچید در پارچہ بپیچید آخر در پارچہ پیچیدہ ماندند تا کہ خوف دفع شد وبا خدیجہ رضی اللہ عنہا
قصہ فرمودند کہ بر جانِ خود از ہلاکت ترسیدم خدیجہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمود ہرگز خوف ندارید
قسم خدا تعالیٰ کہ ترا ہرگز حق تعالیٰ رسوا نخواہد کرد کہ تو صلہ رحم مے کنی و راست گوئی
وبار بردار ضعیفان ہستی وبرائے مسکیناں کسب مے کنی ومہمان نوازی و بر حق الامر مددگار ے
تا آخر حدیث پس اہل اللہ مے فرمایند کہ حضرت با وصف ایں صفات حسنہ وعصمۃ وحفظ
حق تعالےٰ از آفات بر خود امن نداشتند وبر جان خویش می ترسیدند باز چگونہ کسے را
باذمایم خصال طمع سلوک الی اللہ وعمل خلوت واربعین راست آید بلکہ اگر کسے نزد خدا تعالیٰ
مرتبہ خواہد واز شیطان نجات جوید باید کہ ایں صفات سنیہ (یعنے روشن) کہ حضرت خدیجہ رضی اللہ تعالےٰ
عنہا ذکر کردہ اند در خود پیدا آرد ونووی در شرح مسلم گفتہ کہ خلوت شانِ صالحین
وبندگانِ عارفین است ابو سلیمان خطابی گفت کہ محبت خلوت آں سرور صلے اللہ علیہ وسلم
را ازاں سبب بود کہ در خلوت فراغتِ قلب واعانتہ بر فکر وقطع از مالوفات بشری وخشوع
بخوبی میسر مے آید وبدانکہ چوں اول حضرت جبرئیل علیہ السلام در حرا (اے در غار حرا) بخدمت فخر
عالم صلے اللہ علیہ وسلم حاضر شدند امر قرءت کردند وحکم تبلیغ تا آنکہ حضرت علیہ السلام ریاضت بسیار
فرمودند واز مخالطت مردم اعراض کردند ودنیا واہل آں را بد پنداشتند وخلوت برگزیدند تمام
رسانیدند وشہر وخانہ را گذاشتہ از طعام بقدر سدِ رمق گرفتہ کار را با علےٰ مرتبہ رسانیدند بلکہ
بعض اوقات ایں چند لقمہ طعام را ہم گذاشتند وارشاد کردند کہ نزد پروردگار خود مے خورم
ومے نوشم وچوں ہمہ اطوار استوار شدند وسزاوارِ امر تبلیغ گردید حق تعالیٰ بوحے تائید
فرمود وبخاصت رسالت مشرف کرد پس ہمیں ست سنت الٰہی برائے ہدایتِ خاص بندگان
خود کہ انبیا علیہم السلام اند وبہ تربیتِ طالبان متابعتِ ایشاں ضرورست ودر عوارف
المعارف از ابن مسعود رضی اللہ عنہ آمدہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ قریب یکے مانہ

برآدمیاں می آید کہ دروے دین کسے سلامت نخواہد ماند مگر آنکہ گریختہ برد دین خود را از شہرے
بہ شہرے واز کوہے بکوہے واز سوراخی بسوراخے مثل روبہ کہ از صیاد مے ترسد پرسیدند
یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ایں معاملہ کے شود فرمود ہرگاہ کہ معیشت بجز گناہ
حاصل نشود و دریں زمانہ ترک نکاح ہم حلال خواہد شد پرسیدند یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ
وسلم مارا حکم نکاح شد دراں زمانہ چگونہ ترک آں جائز شود فرمود ازیں سبب کہ دراں ایام
ہلاکت شخص بدستِ والدین او خواہد شد و اگر والدین نخواہد داشت بدستِ زوجہ و اولادِ خود
ہلاکت خواہد شد و گرنہ بدستِ اقرباء خود پرسیدند چگونہ بدست آنہا ہلاک شود فرمود کہ آنہا او
را بتنگی معاش غیرت دہانند و او از جہتِ غیرت از حد تجاوز کند و خود را و دینِ خود را برباد دہد
و ہم از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم روایت است کہ فرمود بہترین مردم بعد دو صد سال
خفیف الحاذ بود عرض کردند کہ خفیف الحاذ کیست فرمود ہر کہ زوجہ و اولاد و مال ندارد یعنے
خفیف الحساب بود و جنید فرمود رحمۃ اللہ تعالی ہر کہ سلامتی دین و آرام بدن و دل خواہد از مردماں
یکسو گردد کہ ایں زمانہ وحشت است و عاقل ہموست کہ دریں زمانہ وحدت گزیدو آنچہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ مومنے کہ با مردمان ماند و صبر بر ایذائے ایشاں کند بہتر است
از انکہ صبر نتوانستہ خلوت گزیند معنی ایں حدیث چنیں است کہ ہر مومن کہ بریاضت و تزکیہ
نفس او تہذیب و تسکین دادہ و حق تعالی او را کوہ صبر و دریا و دریا رضا بروے ارزانی فرمودہ
و سکینہ در دلِ وے انداختہ شدہ و حلم و ثبات و کظم غیظ و احتمالِ ایذائے و وقار و میانہ روی در
ہمہ امور عفت و سخاوتِ نفس و بردباری و جوانمردی و قناعت و تقوے و ترک طمع و حرص و
غضب کبر و عجب و رعونتِ نفس در طبع او حاصل شد اگر مخالطت با مردم نماید و صبر بر ایذائے
ایشاں کند اولی ست از خلوتِ او کہ از و بمومنین نفع خواہد رسید و با وصف جلوۃ در خلوت
او فتور نیست و ہر کہ بایں مرتبہ نرسیدہ بلکہ دروے صفات سبعیہ و بہیمیہ طبعیہ و نفسیہ باقی
اند ہرگز حضرت صلے اللہ علیہ وسلم ایں چنیں کس را نفرمود کہ مخالطۃ او با مردم از خلوت اولی ست بلکہ
ایں شخص را واجب است کہ خلوت گزیند تا مخالطت او مردم ایذا نیابند و عباد اللہ از غیبت
و نمیمہ و حسد و غیرہ شرارات او محفوظ مانند و ایں حدیث نیز خود تائید خلوت فرمود اگر بدیدہ انصاف

دیدہ شود اگرچہ بعض الناس معنے او نفہمیدہ باشند و مطلق مخالطت را بر خلوت ترجیح
دادہ باشند حاشا و کلا پس اے طالب در ترک ہوا و خواہیم بسیار کوشش کن تا جمعیت
ظاہری و باطنی میسر آید چنانچہ سری سقطی فرمود کہ کامل کسے باشد کہ نور تقوے او را اختلاط
عوام ضرر نرساند و ہم بدانکہ شیوخ طریقہ را برائے تربیت سالکین طرز ہائے بسیار اند
و اکثر مشائخ بعد صحابہ رضی اللہ عنہم بوسیلت خلوت و عزلت طے سلوک می کنانند
و حضرات صحابہ رضوان اللہ علیہم را بے خلوت صرف ببرکت صحبت فخر الانبیا صلے اللہ علیہ
وسلم فتوحات میشدند و بیک جلسہ چنداں معارف و غرایب علوم حاصل مے شدند کہ
دیگراں را بخلوت سالہا سال میسر نیاید و ایں امر ازیں بود کہ ارادت چنانکہ گفتہ اند ترک
عادت باشد و عادت صحابہ رضی اللہ عنہم رسوم جاہلیت بود چوں حضرت صلے اللہ
علیہ وسلم چناں کرد کہ ہیچ امر سر مو تجاوزے در اطاعت نکردند و بدل و جاں راضی می
بودند حق تعالے در دل ایشاں ایمان نبشت و بنور ہدایت خود تائید فرمود کہ با وصف
مخالطت اہل و مال و اکتساب مباحات و جہاد بذروہ کمال بودند و ہمہ ہمت ایشاں متابعت
رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم و ملاحظہ جمال باکمال آں سر حلقۂ محبوباں بود و حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم مجمع ہمہ فضائل و کمالات بودند چوں ایشاں را بصدق ارادہ راسخ دید از شمس قلب شریف
خود عکسی انداخت و بچشم سراسر ہدایت نظری افراخت و بانوار نبوت و لمعات جواہر
معدن رسالت تشریف بخشید چنانکہ شیخ شہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ روایت کرد کہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم فرمود انچہ حق تعالی در سینۂ من انداختہ بود در سینۂ ابوبکر انداختم پس چراغ
قلوب ایشاں باں نور روشن شد و مشکوٰۃ وجود ایشاں منور گردید و صفات بشری ایشاں
بالکل مضمحل گشت زہاد و عباد و علما و حکما و عرفا و موحدین و راسخین در ہمہ علوم شدند و
از انوار معارف ایشاں بر تابعین عکس افتاد و دل و جان ایشاں نور محض گردید و
علے ہذا رضی اللہ عنہم اجمعین چنانکہ حضرت فرماید صلی اللہ علیہ وسلم کہ اصحاب من مثل
ستارگان اند بہر کہ پیروی کنید راہ یابید پس چوں بیک نظر آں آفتاب کمالات باین سعادت
رسانند کدام خلوت اولی ازیں مجالست بود و کدام عقل است کہ بریں چنیں صحبت خلوت گزیند

چہ خلوت براے آں گرفتہ اند تا آنچہ صحابہ رضی اللہ عنہم بمجالست حضرت نبوی صلے اللہ علیہ وسلم حاصل کردند دریں عزلت حاصل آید وہر کہ را شرف ایں نعمت میسر شد بسوے اصل فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ خلوت بود رجوع مے کند تا کہ نفحات الطاف رب حاصل کند چنانچہ حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ بالیقین در روزہائے زمانہ شما نفحات اند آگاہ شوید وپیش آں نفحات وروائح آئید وپیش آمدن وحصول آں خوشبوہا نمودن باوا ر اوامرست باکمل وجوہ وباحسن طرز پس ہر کہ دل وہمت پریشان دارد واوامر بکمال حسن ورا میسر نمے آید ناچار خلوت می گزیند تا تفرقہ باطن دور شود ودل جمع شدہ بیکسو متوجہ گردد وہر کہ براے ایں امر خلوت کند باید کہ بروے مداومت دارد چہ خلوت نعمتی ست کہ دل را از خلق فارغ مے کند وبامر خالق ہمت جمع می نماید وارادہ را ثابت وقوی مے دارد وفکر را از لذتہاے نفسانی ودنیاوی کم میسازد چرا کہ در خلوت بند کردن حواس است وحاسہ چشم دروازہ دل ست کہ آفات قلب ازیں راہ مے آیند وشہوات ولذات پیدا می شوند چوں خلوت خواہد کرد خود ہمہ بند خواہند شد پس عاقل وہ بیدار انکار خلوت نمے کند کہ اور التعبد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غار حرا اصل ظاہر است ومشائخ طریقہ بعض خلوت را چہل روز مقدر کردہ اند از انکہ ابن عباس رضی اللہ عنہما از حضرت افتخار العالمین صلے اللہ علیہ وسلم روایت کرد کہ ہر کہ چہل صباح براے خدا تعالے اخلاص کند چشمہاے حکمت از دل او بر زبان وے ظاہر آیند وبعض بیک ماہ اندازہ کردہ اند بروایت جابر بن عبد اللہ راسند دارند وہم بدانی کہ عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا فرماید کہ ابتدا وحی بر آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم رویا صالحہ بود پس از اں خلوت را مرغوب فرمودند وازیں دریافت کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم قبل خلوت ہم بوحی رویا نبی بودند وبعد خلوت حکم مرتب بر وحی بود وپس خلوت ہم امرے از امور دینیہ شد وقطع نظر ازیں آنجناب عالی قبل وحی وبعثت از افعال واقوال غیر مرضیہ از جانب حق تعالی محفوظ بودند کہ ہیچ قول وفعل غیر مرضی از ذات پاک ایشاں سرنمے زد صلوٰۃ اللہ علیہ وہمیں بود کہ وقت عمارت بیت اللہ در طفلی آں فخر رسل صلی اللہ علیہ وسلم چوں جناب ایشاں سلام اللہ علیہ سنگ گراں برداشتند وبسبب کمال گرانی او ازار شریف کشادہ بر دوش زیر سنگ نہادند عورت شریف

برہنہ ماندوایچنیں برہنہ شدن عادت عرب ہم بود حضرت صلے اللہ علیہ وسلم ہماں ساعت بر
زمین اوفتادند وبیہوش شدند ونظر شریف دراں حالت طرف آسمان داشتند وہماں دم
ستر شریف راپوشیدند وبازکسے حضرت ایشاں رابرہنہ ندید صلواۃ اللہ علیہ پس چوں
عمل خلوت راجناب ایشاں پیاپے فرمودند وحق تعالیٰ جناب ایشاں راازخلوت منع
نہ فرمود بلکہ خلوت وسیلۂ ظہور ملک ونزول وحی وقرآن شد دانستیم کہ ایں امریست ازامور دینی و
اگر مخالفِ دیں بودے البتہ حضرت سلام اللہ علیہ ازیں فعل نہی کردہ شدندی وہمچنانکہ
خلوت برآں سرور صلے اللہ علیہ وسلم مبارک شد برمایان ہم مبارک شود انشاء اللہ تعالےٰ
کہ خود حق تعالیٰ فرماید کہ بے شبہ شمارا اے امت محمد صلے اللہ علیہ وسلم درامرِ رسول خود
اتباع حسن است وہم فرمود کہ بگو اے محمد صلے اللہ علیہ وسلم اگر شما خدا تعالےٰ رادوست میدارید
اتباع من کنید کہ خود خدا تعالیٰ شمارا دوست خواہد داشت وگناہانِ شما خواہد آمرزید وصحابہ
رضی اللہ تعالےٰ عنہم بعد حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بسبب اشتغال ایشاں دراحکامِ شرع
از فقہ وجہاد فرصت خلوۃ نیافتند مگر تابعون وتبع تابعون بعد استقرار شریعت باو مشغول
شدہ اند وفوائد خلوت دوام طہارت ست ودوام ذکر زبانی وقلبی وکثرت تلاوت وحفظِ
لسان وہمہ حواس از فضول ودوام نماز جمعہ وجماعت اول وقت چہ ایں منتظر جماعت است
وغیر منتظر را اکثر اوقات جماعت فوت می شود ومراد از خلوت ہمین ست کہ بتمامہ بہمہ تن
بجدوبشرعی مصروف ومہتم بود تا آنکہ مشائخ کرام رحمہم اللہ تعالیٰ درایام سرمی برائے
غسل جمعہ تاکید مے کردند وہم فائدہ خلوت ست خوردن وقتِ حاجتِ تام وخفتن وقتِ
غلبہ منام وسکوت مگر وقتِ ضرورت وحسن ادب باخدا تعالیٰ واخلاصِ عمل وصدقِ طلب
وخشوع خضوع وذلت وافتقار بسوے خدا تعالیٰ وتوکل باو واستغنا ربا وسے تعالیٰ ودفع
فخر وریا وترک طمع فاسد از خلق وہمین است خلوتِ اہل دین ومنکر ایچنیں فعلِ حسن جاہل
ومتعنت است نکتہ نبوت درآنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم پوشیدہ بود چنانچہ خود
مے فرمایند کہ من نبی بودم وہنوز آدم درروح وبدن بود ودر روایتے آمدہ کہ آدم درآب
وگل بود پس چوں ظہورِ نبوت درعالمِ شہادت[1] خواست خلوت گزید وازماسواے اللہ انقطاع

[1] عالم شہادت ہمیں ازنگاہ است وبالاے ایں عالم نازل است ۱۲ منہ

فرمود ہمچنیں ولایت در دلی مختفی مے باشد و در ظہور محتاج عزلت مے بود حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ انسان مانند کان زر و سیم ست پس چنانکہ زر و سیم از معدن بمجاہدہ و کوشش بدر مے آید ہمچناں انوار کمالات بعد مشقت و مجاہدہ تاباں شوند ازیں سبب کثرتِ ذکر و تلاوت و دوامِ وضو و صلوٰۃ و صوم و ترکِ شہوات و لذات و مراقبہ و حضور بخدا تعالیٰ و مناجات از و تعالیٰ ضرورت افتاد و ایں ہمہ بر اکثر مردم بدون خلوت متعذر ست **تنبیہ** حق تعالیٰ فرمود کہ چشمہائے ایشاں کور نیستند بلکہ دلہائے ایشاں نابینا اند پس قلب کور آنکہ از مشاہدہ انوار عظمت الٰہی محروم ست و سبب ایں کوری ہجوم وساوس شیطانی و نفسانی ست و از ذکر اللہ تعالیٰ روگردانیدن چنانچہ او تعالیٰ فرمود کہ ہر کہ از ذکر باز گشت بروے شیطان مسلط کنیم و علاج ایں کوری تزکیہ و تصفیہ نفس ست بکثرتِ ذکر تا حدیکہ چیزے اگر خدا تعالیٰ خواہد حجاب او رفع شود و بمطلوب رسد و جمعیت کہ خلوت در جلوت است میسر آید چنانچہ فخر رسل صلوٰۃ اللہ علیہ بقول خود کہ ففقہ حاصل کنید و یکسو مانید اشارۃ بجمعیت قلب فرمودہ اند و چوں قلب بذکر قوت یابد و متمکن الحال گردد خلوت و اختلاط او برابر شود اکنوں اجتماع با مردم باو ضرر ندہد ایں ست آنچہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ از ابدانِ خود با مردم مانید و بدلہائے خود جدا باشید و ہمیں است سر قول او صلے اللہ علیہ وسلم کہ مومن مخالط از معتزل بہتر است چنانچہ گذشت **الحاصل** اے عزیز کوشش کن تا چشمِ دلِ تو بکشاید و انوارِ عظمت الٰہی مشاہدہ شوند و ہر کہ بصفائی سر و جلاء قلب تا اینجا نرسید و بمرتبہ مرداں نیامد کور است اگرچہ دو چشم کشادہ دارد و حق تعالیٰ فرمود ہر کہ در دنیا از حق کور ست در آخرت ہم کور باشد بلکہ زیادہ گمراہ پس بہوش باش و اعتراض مکن کہ اصل خلوۃ از فعل فخر الرسل صلوٰۃ اللہ علیہ ثابت شدہ و اگر فہم تو تا اسرارِ مذکورۂ خلوت نمے رسد و برائے ایں نعمت پیدا نہ شدی آخر زبان را از اصحاب ایں نعمت محفوظ دار و حسد براینہا مخور کہ صاحبِ خلوت حواس ظاہری و باطنی خود از معاصی و شہوات تسلم خود را از شبہات و محرمات برائے سلامتی دین خود نگاہ مے دارد و از عذاب خدا تعالیٰ ترسیدہ ایں فعل مے کند و تو از ینہا منع مے کنی و شان مومن نیست کہ بر ساعی حفظ دین

حضور بخدا تعالیٰ ضرورت ست و بدون خلوت متعذر ست ثمر خلوت تنبیہ بر مستور جمعیت قلب ... اختلاط ... برابر می شود

تشویش و پریشانی برساند و حذر کن بر خود و بر دین خود که از حفظ دین باز مید ارمی و بسیار مریدند
که حفظ دل و دین بدون خلوت ایشان را حاصل نمی تواند شد پس ایشان را در جلوت تکلیف
حفظ دین دادن بر ایشان تکلیف ما لا یطاق نهادن است و ظلم صریح کردن و خود حق تعالی
فرمود که من بهر نفس حسب طاقت او تکلیف می دهم و هر مسلمان میداند که خلوت در شرع جائز ست
نه حرام پس چگونه اعتراض راست آید و قول حق تعالی حکایةً از ابراهیم علیه السلام که من
بسوئے پروردگار خود میروم اشارت بخلوت ست چرا که این رفتن ابراهیم[۱] علیه السلام بترک
وطن و برادراں و مفارقت اہل زمان بود و همین ست مراد از خلوت و بجاے دیگر در قصه حضرت
ایشاں علیه السلام آمده که چوں ابراهیم از ایشاں[۲] عزلت گزید و نیز در قصه مریم[۳] علیها السلام فرمود
که هرگاه زکریا در محراب نزد مریم میرفت رزق نزد اوے یافت و ایں دریچه خلوتخانه مریم علیها السلام
بود و بس و همچنیں در قصه[۴] موسیٰ علیه السلام فرمود که موسے را بسی[۵] شب وعده دادیم و بده شب دیگر
مدت میعاد تمام نمودیم و ایں میعاد بترک وطن و قوم مدت خلوت است و همچنیں داؤد و سلیمان علیهم
السلام خلوت از مردم میکردند چنانچه وارد ست که داؤد علیه السلام که یک روز حکم کردی و یک
روز عبادت[۶] و یک روز وعظ فرمودندے و چوں سلیمان علیه السلام را اجل رسید و تعمیر یکسال
بیت المقدس باقی بود وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و بر عصا تکیه داده قایم نمائید همچناں
کردند و آں زنده گمان کرده کارے نمودند پس اگر عادت سلیمان علیه السلام خلوت نبود چرا
جنیان ایشاں را نه طلبیدند بلکه فهمیدند که موافق عادت خود در گوشه اند و چوں سلیمان علیه السلام
بر زمین افتاد آنگاه دریافتند که مرده بود ند پس ثابت شد که خلوت سنت انبیا علیهم السلام است

---

[۱] چوں ابراهیم ایشاں را از بت پرستی و نجوم پرستی الزام داد و ہلاکت کرد همه بعداوت حضرت ایشاں برخاستند حضرت ایشاں از
بابل بکوهستان فارس هجرت فرمودند هفت سال در انجا قیام داشت درین هفت سال پدر ایشاں مرد باز حضرت ببابل تشریف آوردند و بجو
بتان آغاز کردند همه بتان را چنانچه مشهور ست شکستند نمرود حضرت ایشاں را در آتش انداخت و آتش سرد شد دوباره هجرت بطرف
شام فرموده در فلسطین تشریف داشتند این است مشار بقوله تعالیٰ انی ذاهب الی ربی که ترجمه اوست بسوے پروردگار خود می روم
[۲] همین است مشار الیه بقوله فلما اعتزلهم که ترجمه اوست چوں ابراهیم از ایشاں عزلت گزید [۳] والده مریم علیها السلام
نذر نموده بود که اگر فرزند نرزایم برائے خدمت بیت المقدس خالص گذارم و این رسم در شریعت ایشاں جائز بود دختر زائید اگرچه برائے
این خدمت پسر متعین بود مگر حق تعالیٰ آں بنت را قبول فرمود و مریم را حضرت زکریا علیه السلام تربیت کردند و در دریچه بالاخانه بیت المقدس
جا دادند بعد ازاں چوں مریم جوان شدند همدراں مشغول عبادت می ماندند چوں زکریا علیه السلام برائے تفقد حال ایشاں میرفتند میوهای غیر موسمی یافتند [۴]

ومعترض برامر خلوت معترض بر ایشان ست نعوذ بالله من ذلک بدانکه جماعتے از مشایخ
خلوت همیشه کنند تا آنکه کار بتمام رسد و حق تعالی او را بدعوت و ارشاد خلق امر فرماید و بعضے
میان دو خلوت استراحت یک دو هفته کنند و این اولی ست که موافق مجاهده نبی صلی الله
علیه وسلم ست چنانچه بروایت جابر و عایشه رضی الله عنهما گذشت که یک دو هفته تا یک ماه
عبادت مے کردند باز تشریف مے آوردند و هم حضرت صلی الله علیه وسلم عبدالله بن عمرو
بن العاص را رضی الله عنهما فرمود که نفس ترا هم بر تو حق است شب خیزی هم کن و چیزے
خواب هم کن و این امر ازین ست که همه عبادات بوسیله نفس می شوند و نفس بمنزله اسپ
است پس اگر بر دوام خلوت کند و تنگ گیرد ملال یابد و صبر نیارد و بدی و شرارت و سرکشی
نماید و شیطان وقت یافته وسوسها اندازد و پس مبادا که سالک را تباه کند و از خلوت بالکل
برانگیزاند و چندان نفرت دهد که باز بخلوت آمدن ممکن نباشد مگر بعنایت الٰهی و اگر گاهے راحت
هم میداده باشند البته رغبت او بیفزاید و باراده و شوق تمام در خلوت و دیگر ریاضت خوب
کند و تدارک ایام عطلة هم سازد و بطمانینت و آرام ماند و منازعت با سالک نکند و خواطر
مذمومه کم رسند و نزاع قلب رفع شود و این سالک را باسرع احوال و بزمان قریب چندان
فتوح و فواید حاصل آید که غیر این سالک را اینقدر در مدت طویل میسر شوند والله اعلم فصل
شرط پنجم آن ست که ذکر زبانی بحضور قلب در معنی بقوة و شدت بسیار خفیه و یا جهریه بهر چه
تلقین یافته همیشه کرده ماند تا اثر ذکر در رگها مے اور سد و افضل اذکار چنانکه در خبر آمده لا اله
الا الله است حق تعالی حضرت صلی الله علیه وسلم را بدانستن این کلمه ارشاد فرمود چنانچه فرماید فاعلم
انه لا اله الا الله یعنی بدان اے محمد صلی الله علیه وسلم که هیچ کسے معبود نیست غیر ذات
حق تعالی و چون ذاکر یک مدت بر ذکر لسانی با کمال حضور و تفهیم تمام مواظبت کند ذکر قلبی و اطمینان
قلب بذکر چنانکه او تعالی فرمود که آگاه شو قلوب بذکر الله تعالی قرار مے یابند حاصل آید و
انس بحق تعالی و بذکر او و وحشت از خلق و محادثت ایشان که مانع خلوت قلب اند پیدا آید و
چون در ذکر قلب باستغراق رسد ذکر زبانی ترک کنانند و بتوجه الی الله مشغول نمایند تا از ذات
منقطع بوده بتمام منقاد عین که وقوف و حجاب است نماید بیهقی گوید بایزید رحمة الله تعالی

را پرسیدند کہ حقیقت معرفت چیست گفت حیرت و پریشانی بذکر اللہ یعنی بکمال حضور و بذکر
ذکر راسم حیرانی داند و از حقیقت جہل پرسیدند گفت غفلت از ذکر اللہ شیخ نجم الدین کبریٰ
رحمۃ اللہ تعالیٰ فرماید کہ سالک چوں بر ذکر زبانی مداومت کند بعد مدت بسیار بجدے مے رسد
کہ از ذکر زبان دل او تحاں مے یابد و مشوش میشود پس زبان او بسبب حضور قلب
از ذکر ممتنع ماند و سالہا بر زبان ذکر نراند بجز نماز فرض و سنت کہ برائے آں قلب فتویٰ میدہد
و ہرگز ترک فرائض و سنن روایت را گوارا ندارد و ایں ہماں قلب باشد کہ در حدیث آمدہ فتویٰ بے
بگیر از دل خود اگرچہ مردمان ترا فتوے دادہ باشند و ایں شخص مومن موقن ست اگرچہ بزبان
ذکر نگوید و اکنوں ذکر انسی او بذکر قدسی متبدل شود و بذکر حقیقی کہ فنا رہنمائے ذکور است مشغول بود و
از ذکر صوری باز ماند و اینجا معنے قول صوفیہ کرام کہ ذِكْرُ اللِّسَانِ لَقْلَقَةٌ وَذِكْرُ الْقَلْبِ وَسْوَسَةٌ
گفتہ اند معلوم گردد بدانکہ حق تعالیٰ صلاحیت قلب بواسطہ ذکر مے نماید چراکہ مطلوب
و محبوب قلب حق تعالیٰ وذکر صفت اوست پس بذکر محبوب خود قلب غذا و قوت مے یابد
و مطہر و منور و مصفا و مقرب میگردد و ہر قلبے راکہ حق تعالیٰ دوست دارد و تقرب خود بخشد
و بمرتبہ نبوت یا ولایت رساند اول بر آں دل ذکر خود مسلط فرماید تا از تصرف و روشنی ذکر آں
دل پاک و نورانی گردد و از جملہ اذکار کلمہ طیبہ کہ خاص برائے توحید است اعلیٰ و انفع ہست
و حق تعالیٰ اورا دو جا در قرآن شریف بتصریح ذکر فرمودہ یکے در سورۂ صافات وَاِذَا قِيْلَ
لَهُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ يَسْتَكْبِرُوْنَ دوم در سورۂ قتال فَاعْلَمْ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی بدانکہ
ذات پاک حق تعالیٰ مستحق خدائی ست و دیگرے ہرگز سزائے خدائی نیست و چونکہ ایں کلمہ
برائے صحت توحید است لاجرم از جملہ اذکار در فائدہ زیادہ بہتر است چراکہ توحید بہتر تمام طاعات
ست و در حدیث است کہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ افضل اذکار است و سہیل تستری گفت کہ
جنت ثواب اعمال ست و کلمہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را ہیچ چیز بجز دیدار خدا تعالیٰ جزا نمے تواند شد
و ایں کلمہ را اگر کافر گوید ظلمت کفر او دور شود و نور ایمان در دل وے پیدا آید و اگر مسلمان گوید اگرچہ
در یک روز ہزار بار گوید بہر بار گفتن از وے چیزے کسافت دور میکند و مرتبہ او بلند مے نماید
و مقام علم خدا تعالیٰ را نہایتے نیست اگر ایں کلمہ را بے نہایت تکرار کند مراتب بحدے یابد

وجهیں سبب چوں حضرت صلوة الله علیه را حکم شد که بداں هیچ معبود حقیقی بجز ذات حق تعالی
نیست جناب سرور سلام الله علیه فرمودند که دانستم چراکه علم بالله و علم الوهیت او تعالی را
هرگز هیچ نهایتے نیست و چوں خلیل علیه السلام را فرمود که اسلام آر خلیل علیه السلام گفت که اسلام
آوردم براے الله رب العالمین و وجه آں بود که معنی اسلام پر ظاهر است چوں انقیاد ظاهری
بجا آورد مسلمان شد و بعض صوفیه گفته که گوینده لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را چهار چیز ضرور باید یکے تصدیق
که بدون آں منافق باشد دوم تعظیم ذکر و گرنه مبتدع بود و سیوم حلاوت در ذکر و رنه ریائی است
چهارم حرمت ذکر میکند و اگر حرمت ندارد فاسق ست **و نقل است** که سهیل تستری
رحمة الله علیه روز جمعه از مسجد بیروں آمده و مرداں را دیده گفتند که اهل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بسیار
اند و مخلص در انها کم اند و ایں هر چهار خصال مذکوره بکمال و تمام بجز حضرت محمد صلے الله علیه
وسلم هیچ یکے را حاصل نه شد و همیں آنجناب عالی را امر علم ایں کلمات شد چه قلب مبارک
آنجناب عالی بسبب عظمت خود قابل تکلیف علم ایں کلمات بود و دیگراں را گفتن ایں کلمه
دعوت شد نه بعلم و بدانکه ذکر الله تعالی بر طالبین محبین بهمه حال فرض ست چنانچه ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما در تفسیر قوله تعالی فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ
فرموده که ذکر خدا تعالی اکنید روز و شب و در خشکی و دریا و سفر و حضر و غنا و فقر و صحت و
مرض و سر و علانیه **و بعض صوفیه** فرموده اند که هر عبادت فریضه را حق تعالی حدی و نهایتے
مقرر فرموده و در وقت عذر معذور هم داشته مگر ذکر را نه حدے است که بروے منتهی شود
و هیچکس بجز مغلوب عقل در وے معذور نے و اگر کسے را از ذکر معذور داشتندی ذکریا
علیه السلام بودے که باوصف پیری و کمال ضعف که طاقت کلام هم نداشت چناں حکم شد
که نشان تولد فرزند تو آنست که سه روز با مردم کلام نکنی مگر باشاره و ذکر خدا تعالی بسیار کن و
اگر ترک ذکر کسے را عذر بودے غازیاں را بودے و لیکن ایشاں را هم باوجود مشقت
و شغل حکم شد که اے مومناں چوں بکفار بجنگ باهم در آئید ثابت قدم باشید و ذکر خدا
بسیار کنید تا شاید که فلاح یابید و هم روز قیامت تمام عبادات از نماز و روزه و غیره ساقط
شوند که در آخرت بندگاں مکلف نمانند مگر ذکر در آخرت هم زائل نشود و حق تعالی فرماید که جنبیاں

گویند الحمد للہ کہ از ما حزن دور کرد و جاے دیگر آمدہ کہ گویند الحمد للہ ہر چہ مارا وعدہ داد و بود راست فرمود و ہم فرمود کہ دعوے بہشتیاں سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ باشد و تحفۂ ملاقاتِ ایشاں سلام علیک بود و دعوے دیگر ایشاں اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ باشد و جاے دیگر آمدہ کہ ہیچ معبود بجز ذات نیست واو تعالیٰ لائق حمد ست در دنیا و آخرت پس دریافت کہ دریں جہاں و دراں جہاں ذکر تحمید و تسبیح او جاری ماند و مواظبت تحمید و تسبیح مواظبت ذکر ست چرا کہ تحمید و تسبیح متضمن توحید واز جملہ اذکار اند وہم بدانکہ در صلوٰۃ و صوم و حج و زکوٰۃ و غیرہ طاعات ریاے تواند شد و در صدقہ آمیزش مال مشتبہ مے شود مگر کلمہ طیبہ را مومن بجز اخلاص نمے گوید و ہر کہ بے صدق و اخلاص گفت منافق است و نجات از عذاب آخرت نیافتہ و کلام ما در عبادات مومناں ست پس در کلمہ ایمان مومن ریا نمے تواند شد خلاف دیگر عبادات مومناں از ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما روایت است کہ حق تعالیٰ دروازہا ے جنت میکشاید واز زیر عرش منادی آواز میدہد کہ اے جنت و نعماے جنت برا ے کیستید پس جنت و نعمایش گویند مابراے اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ایم و مشتاق اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ہستیم و غیر اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را طلب نداریم و در ما بجز اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ داخل نشود و بر ہر کہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نہ گفتہ حرام ہستیم و ایمان بجز لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بر ہیچ نداریم واین وقت دوزخ و ہمہ عذاب او بگوید کہ در من بجز منکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نہ در آید و بجز مکذب لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را نہ طلبیم و بر گوینده لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حرامیم و پر نشویم مگر از منکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و غصہ و شورِ من بر ہماں ست کہ منکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ شد بعد ازیں رحمت و مغفرت حق آمدہ گوید کہ من براے اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ہستم و مدد گار گوینده لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ام و افضال من بر گوینده لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ست و محب گوینده لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ام و جنت بر گوینده لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حلال و مباح ست و نار بر گوینده لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حرام است و مغفرت ہمہ گناہاں براے اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ست و مغفرت و رحمۃ از اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ محجوب نبود و ابن عمر رضی اللہ عنہما از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایت کرد کہ بر اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نہ وقت موت وحشت بود نہ وقت برخاستن از قبور و گویا می بینم بسوے اہل لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ کہ وقت

قصور میدان موئیها سے خود را از خاک افشانده برخیزند و بگویند که شکر خدا تعالی ست که از ما غم
دور بود و بعضی صوفیه گفته اند که روز قیامت خورشید و ماه و همه ستارگان کور بوند چنانچه حق تعالے
در سورت کورت فرموده و حکمتش آن است که آن روز نور کلمه طیبه جلوه فرماید و انوار مجازی
ستارگان پیش نور حقیقی ذکر مضمحل گردد چرا که نور ذکر الٰهی ست و نور شمس و قمر وغیره ستارگان
مجازے ست و مجاز پیش حقیقت باطل مے گردد پس ازین سبب همه انوار بلکه وجود جمله
اشیا پیش وجود پاک جلشانہ منطفی بوند چنانچه حق تعالی فرمود همه شے هلاک شوند بجز
ذات پاک حق تعالی و نیز مروی ست که چون بنده کلمه لا اله الا الله گوید بشمار کافران مرد و زن
ثواب یابد چرا که بگفتن کلمه توحید گویا بر همه کفار مے کند ازین سبب ثواب بعدد همه ایشان مے
یابد و ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرمود که هیچ معبود بجز خدا تعالی نیست و یکسے هر
رساننده و عزت و ذلت دهنده و معطی و مانع نیست بجز او تعالی و بعض علما پرسیدند که
حق تعالی در سورهٔ حج از چاه معطل و کوشک محکم مراد چه داشته فرمود که چاه معطل دل کافر ست
که از کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ معطل ست و قصر محکم دل مومن ست که باین کلمه آباد و معمور شده و هم
حق تعالی فرماید که اگر مرا یاد کنید من هم شما را یاد می کنم ازینجا ثابت بنانی گوید که من میدانم
هرگاه پروردگار من مرا یاد مے کند پرسیدند چگونه می دانی گفت چون من او را یاد میکنم مے انم
که او تعالی هم مرا یاد میکند و هم او تعالی فرماید که ذکر خدا بسیار کنید و گفته که یاد کن نام رب خود و همه
تن بوے منقطع شو و ابو سعید خدری رضی الله تعالی عنه روایت کرد که از رسول الله صلی الله علیه
وسلم پرسیده شد که افضل درجات نزد خدا تعالی روز قیامت کدام عابد را بود فرمود که بسیار
ذکر کننده را پرسیدم که از غازی راه خدا تعالی هم زیاده فرمودند که اگر غازی بشمشیر با کفار مقاتله
کند تا آنکه تیغ او بشکند و او زخمها خورده بخون رنگین گردد تا هم ذاکر خدا تعالی از وے درجه بهتر
باشد و هم فرمود که البته ذکر خدا تعالی صبح و شام افضل است از تیغ شکستن بکثرت مقاتله در راه
خدا تعالی و افضل است از صدقه حالت بخل و هم فرمود صلوٰة الله علیه که بروید اے یاران که
مُفَرِّدُون سبقت کردند یاران پرسیدند که مُفَرِّدُون کیستند فرمود که بسیار حریصان در ذکر که
ذکر بار گناهان ایشان از ایشان دور کرد پس روز قیامت ایشان سبکبار خواهند آمد پس

بشنو اے عزیز کہ ارباب بصیرت را منکشف شد کہ ذکر بہترین اعمال ست و بہمیں سبب شانِ ذکر بسیار عالی است چنانچہ حق تعالیٰ فرمود کہ البتہ ذکر خدا تعالیٰ بسیار بزرگ است و ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما در تفسیر این آیت فرماید کہ این دو معنی دارد یکے آنکہ یاد کردنِ خدا تعالےٰ شمارا از یادِ شما اورا بسیار بزرگ و بہتر است دوم آنکہ ذکر اللہ تعالیٰ از جملہ طاعات کلان تر ست و در حدیث است کہ حق تعالیٰ مے فرماید تا آنکہ بندہ ذکر من مے کند و لب خود بذکر من می جنباند ہمراہِ بندۂ خود می باشم واز حضرت صلے اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد کہ کدام عمل افضل است فرمود کہ بذکر اللہ تعالیٰ تر زبان بمیری و ذاکر عمدۂ سالک و بہترین طالبِ خداست و ہیچ یکے بے ذکر واصل حق نگردد چرا کہ بدایت ذکر ہم از طرف خدا تعالیٰ ست و نہایت او ہم خدا تعالیٰ است و در قرآن شریف فرماید کہ بسوے خدا تعالےٰ صعود میکنند کلمات طیبات و عمل صالح را کلمہ توحید بلند مے برد و ہم ذکر ذاکر را بمذکور واصل گرداند بلکہ ذاکر را مذکورِ حق نماید چنانچہ حق تعالےٰ فرمود اگر مرا یاد کنید شمارا ہم یاد میکنم و ہم بدانکہ غرض از جملہ عبادات ہمان ذکر است و قولِ حق تعالیٰ شاہد الینست چنانچہ فرمود نماز قایم کن براے ذکرِ من و غایۃ ذکر آن است کہ بمعرفت و محبت مذکور و فنا و بقا بمذکور رسد و کمال توحید و ایمان حاصل شود رَزَقَنَا اللّٰہُ وَاِیَّاکُمْ و ہم حق تعالیٰ در کیفیتِ ذکر فرمود کہ خدا تعالیٰ را ہمچو یاد کردنِ پدرانِ خود کہ بمحبت و فخر می باشد یاد کنید بلکہ از ذکر پدران خود ہم اشد و اکثر و ہم فرمود کہ یاد کن ربِّ خود را در دلِ خود بخوف و زاری و کم آواز ہر صبح و شام و از غافلین مباش و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماید ہر صبح و شام تر زبان بذکر اللہ باش و صبح و شام چنان کرد کہ بر تو ہیچ یک گناہ نبود پس بدانکہ ذکر را ادب و شرایط اند رعایت آنہا لابدیست تا منتجِ ثمرات برکات و مفید فوایدبود و از جملہ شرایط آن ست کہ بر افضلِ اذکار کہ نفی اثبات ست مواظبت کنند حق تعالیٰ فرمود اے مومنان تقواے کنید و قول سدید گوئید و قول سدید را بکلمہ طیبہ تفسیر کردہ اند حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ گوئید کہ فلاح یابید و ہم شرط است کہ ذاکر بدن و جامہ و جاۓ خود پاک کند و بوضو و غسل کمال طہارت کردہ مربع متوجہ بقبلہ نشیند و ہر دو دست بر سرِ زانہاے خود نہند و یا پشت دست راست بکبند

دست چپ گیرد و ظاہر انگشت دست راست از باطن انگشت دست چپ گیرد و ایں طرز را
علمے در کتاب خود از فعل فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم آوردہ است پس چشم بستہ آواز پست
یا معتدل حسب تلقین دل را بخدا تعالیٰ حاضر نمودہ لا الٰہ الا اللہ تکرار کند بایں طور کہ از
اندرون دل خود بقوت بسیار و کمال توجہ طرف دل و خطرات نیک و بد را دفع نمودہ لا الٰہ
را از دل برآرد و الا اللہ بقوت تمام در دل رساند و اثبات ذات پاک حق تعالیٰ کند و
قلب را بالتمام متوجہ بخدا تعالیٰ کند تا حاصل معنی کلمہ ایں بود کہ ہیچ موجودے نیست جز ذات
پاک حق تعالیٰ و بریں ذکر مد نظور با وصف حضور و مراقبہ قلبی بزبان مداومت کند کہ از ادب
ست کہ جملہ اوقات را چناں بذکر مستغرق کند کہ ہیچ وقت زبان از لفظ ذکر و دل از معنی ذکر
خالی نبود و ذکر جوہر قلب گردد و حجابہا کہ مانع از مشاہدہ اند دور شوند و ذکر و ذاکر را در مذکور
حقیقی فنا آید و گذشت کہ ذاکر بر مسلمین فرض دائمی ست **نکتہ** حق تعالیٰ فرمودہ کہ سینہ او را
خدا تعالیٰ برائے انقیاد اسلام کشود چگونہ مثل تاریک دلاں اشقیا گردد بلکہ او بر نور است از پروردگار
خود پس خرابی ست برائے سنگدلاں زنگ گرفتگان از ذکر اللہ تعالیٰ پس دریں آیت حق تعالیٰ
دل را بصفت قسوہ و سختی یاد کرد و ایں صفت سنگ است چنانچہ خود او تعالیٰ در شان یہود فرمایند
کہ بعد احیائے میت و غیرہ آیات دل شما قسوت گرفتہ مثل سنگ بلکہ از سنگ ہم زیادہ سخت
گشت و پیداست کہ سنگ سخت بدون ضرب شدید و میل قوی نمے شکند ہمچنیں ذکر بقوت
شدید باید تا از قسوہ پاک شود و از شیطان نجات یابد کہ حق تعالیٰ فرمودہ کہ از ذکر اللہ تعالیٰ
اعراض کند بروے شیطان سپاریم کہ ہمرہ او ماند و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ شیطان بر قلب
ابن آدم زانو زدہ نشستہ میماند ہر گاہ ذکر اللہ تعالیٰ مے کند میگریزد و چوں غافل شد قلب را
در دہن خود گرفتہ بحدیث نفس و خطرات و تمناہائے فاسدہ مبتلائے میسازد و نیز شرط است کہ
ایں ذکر را از اہل ذکر صاحب تلقین گیرد چنانچہ صحابہ کرام رضی اللہ عنہم از فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم
گرفتہ بودند شداد بن اوس روایت مے کرد و عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ تصدیق مے کرد
کہ ما باں بحضرت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بودیم کہ فرمود در شما یاں کسے غریب یعنی اہل کتاب
ہست عرض کردیم نیست پس فرمود کہ دروازہ بند کنید چوں بند کردیم فرمود دستہائے خود

بر دارید و لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ گوئید همچناں کردیم پس بعد ساعت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک
خود بجائے خود نہاد و فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الٰہی تو مرا بایں کلمہ مبعوث کردی و حکم ایں کلمہ فرمودی
و بریں کلمہ وعدۂ جنت بخشیدی و تو وعدۂ خود را ہرگز خلاف نمے کنی باز فرمود کہ مژدہ باد
کہ شما را حق تعالیٰ بخشید و ہمچنیں صحابہ رضی اللہ عنہم تابعین را و تابعین تبع تابعین را
و علیٰ ہذا شیخے بعد شیخے تا ایں زمان مرداں را تلقین فرمودہ اند و حق تعالیٰ فرمود کہ صحابہ
کلمہ تقوےٰ یعنے لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لازم گردانیدیم و ایشاں لایق تر بایں کلمہ بودند چہ از رسول
صلے اللہ علیہ وسلم تلقین یافتہ اند و ایشاں اہل ایں کلمہ بودند کہ در باطن ایشاں انوارِ کلمہ
نافذ و موثر شدہ اند پس چوں مرید بخدمت شیخ سالک طریقہ و واقف حقیقت و ماہر دقائق
تربیت رسد و مستعد تلقین شود او را تلقین ذکر نمایند و بخلوت و گوشہ عادی گردانند
و مواظبت ذکر کنانند تا طلب و شوق او بیفزاید و انس با خلوت و وحشت از خلق پدید آید
بعد آں بخلوت نشانند و ہم نزد صوفیہ رحمہم اللہ ثابت ست کہ علی کرم اللہ وجہہ فرمود کہ یا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم مرا اقرب طرق و اسہل راہ بر بندگانِ خدا و افضل نزد خدا تعالیٰ بنما فرمود کہ
مداومتِ ذکر بخلوت لازم گیر علی کرم اللہ وجہہ فرمود کہ چگونہ ذکر کنم حضرت صلے اللہ علیہ وسلم
فرمودند کہ چشمہائے خود بند کن و از من بشنو پس حضرت صلے اللہ علیہ وسلم سہ کرت لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ فرمودند و علی رضی اللہ عنہ مے شنود پس علی کرم اللہ وجہہ سہ بار فرمود و حضرت صلوٰۃ
اللہ علیہ مے شنود بعد ازاں علے کرم اللہ وجہہ حسن بصری را و حسن بصری عبد الواحد بن زید
و حبیب عجمی را تلقین کردند و ہکذا تا آنکہ سلاسل متعددہ و طرق متکثرہ و شعب متفرقہ پیدا شدند
چنانچہ شجرہا سے ہمہ مشہور اند حاجت ایراد نی **فائدہ** بدانکہ مصنف رحمۃ اللہ علیہ دریں مقام
شجرہ خود مختصر چناں ذکر کردہ کہ فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم بایں طور کلمہ طیبہ بعلی کرم اللہ وجہہ تلقین فرمود
و علی کرم اللہ وجہہ بحسن بصری و او بحبیب عجمی و او بداؤد طائی و او بمعروف کرخی و او بسری سقطی
و او بجنید و او بہ ابو علی رودباری و او بابو علی کاتب و او بہ ابو عثمان مغربی و او بابو قاسم
گرگانی و او بابو بکر نساج و او باحمد غزالی و او بابو نجیب سہروردی و او بعمار بن یاسر و او بنجم الدین
کبرے و او بمجد الدین بغدادی و او بعلی لالا و او باحمد گوربانی و او بعبد الرحمٰن کرخی و او بہ برہان الدین

سمرقندی و او بفقیر مولف رحمهم الله اجمعین و مترجم بطرزیکه ازین هم اخصر است بنظم شجرهٔ خود
مے گوید **نظم** بهرِ امداد و بود حضرت عبدالرحیم ؛ عبد باری عبد هادی عزدین مکی ولی ؛
هم محمدی و محب الله شاه بوسعید ؛ هم نظام الدین جلال و عبدقدوس احمدی ؛ هم محمد عارف و
عبدِ حق و شیخ جلال شمس دین ترک و علاوالدین فرید جود هنی ؛ قطب دین و هم معین الدین
و عثمان و شریف ؛ هم مودود و ابویوسف محمد احمدی ؛ بواسحاق و هم ممشاد هبیرهٔ نامور ؛
هم حذیفه و ابن ادهم هم فضیل مرشدی ؛ عبدواحد هم حسن بصری علی فخر دین ؛ سید الکونین فخر
العالمین بشری نبی ؛ پاک کن قلب مرا تو از خیالِ غیر خویش ؛ بهر ذاتِ خود شفایم ده مرا
از امراض دلی ؛ تنبیه مرید این طریق را مواظبتِ ذکر بعد توبه نصوح شاید و صدق و اخلاص
و تقوے لازم دارد و بجز ذکر الله تعالی لب نکشاید و در همه احوال از قیام و قعود و حرکات و سکنات
ذاکر ماند و با سکون و وقار فرمان بردار شیخ عارف باشد خود مانندِ مرده بدستِ غسال بود چنانکه
صحابه کرام رضی الله عنهم بخدمتِ حضرت صلی الله علیه وسلم مے بودند فخرِ عالم صلے الله علیه
وسلم فرمود هر که خواهد که مرده را بر زمین رونده ببیند ابوبکر رضی الله عنه را ببیند و هم فرمود که طلحه رضی الله
تعالی عنه از ان مردمان است که نذرِ شهادتِ خود ادا کرد یعنی شهید شد و حال آنکه طلحه رضی الله تعالی عنه در آن وقت
زنده بود و در کشاف است که فخر رسل صلوة الله علیه فرمود هر که خواهد شهید را بر زمین رونده ببیند طلحه را ببیند و هم فرمود
صلے الله علیه وسلم که قبل از موت بمیرید و چون مرید بصفتِ مردگان شد ذاکرِ خدا تعالی بخدا تعالی خواهد بود نه بنفسِ خود و ذاکر و اصلِ حق
بذکر الله قدیم مے شود نه بذکرِ نفسِ حادثِ خود تا الحاصل مرید را بعد انتباه از غفلت ضرور
است که اول بخدمتِ شیخے که عارف و مؤتمن و بنصح و امانت معروف و واقفِ دقایقِ طریقه
باشد خود را تسلیم کرده و بصدقِ حال بوده بهیچ امر مخالفتِ او نکند تا آن شیخ کیفیتِ رجوع
الی الله تعالی او را دا ناند و شرایع اسلام و سلوک او را تعلیم کند که شیخ همان باشد که دین و شریعت
در دلهائے مریدان راسخ گرداند و طعام و شراب و لباس را قبل از جمله اصلاح کند که بغیر درستی
اینها ترقی هرگز نمے شود در حدیث ست که طلبِ حلال بعد ایمان فرض است و بعض صوفیه
فرموده اند که بر همه طلبِ حلال فرض ست و برین طائفه ترک حلال زیاده از حد ضرورت فرض است
و بعد اصلاح این هر سه چیز هر چه از فرائض فوت کرده باشد قضا کند و بعد آن رد مظالم کند

کہ حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود رد کردہ دادن دانگے از حرام برابر است با ہفتاد
حج است وہر چہ بکسے ضرب و زخم وغیرہ رسانیدہ باشد بدلہ و قصاصِ آں دہد و اگر غیبت
و دشنام ونمیمہ کسے کردہ بود عفوِ تقصیر کنانند و برائے آں شخص استغفار کند باز نفس را بداند کہ
دشمن سخت اوست پس او را بریاضت تادیب دہد چرا کہ نفس وصفت مے وارد یکے
مشغولی تمام در خواہش و دوم امتناع از طاعت پس بمجاہدہ و قطع مالوفات او بجا آوردن
خلافِ مرادِ او بر و سخت گیرد و بکثرت اوراد و دوامِ صوم و نوافل و مداومت بر مخالفات ذائقہ
او تلخ کند و از عادات قبیحہ او باز دارد و درین کوشش کند کہ عوضِ خواب بیداری و بدلہ سیری
گرسنگی و بجلسے تنعم حرمان پیش کش او نماید تا کہ تائب بود و سیئات او را حق تعالی بحسنات بدل
کند کہ حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود جوان تائب حبیب خداست و بدانی کہ ذکرِ تقلیدی چیز
دیگر است و ذکر تحقیقی چیزے دیگر و انچہ کہ بطریق افواہ عام از مادر و پدر و برادران وغیرہ شنیدہ
یاد مے گیرند ذکر تقلیدی ست و ایں ذکر اگرچہ شیطان دفع مے کند و ایمان می بخشد مگر چنیں حمایت
کہ ذاکر را بمقامِ ولایت و قرب رساند نمے تواند بلکہ ایں شانِ ذکرِ تحقیقی ست چنانچہ تیر بازاری
دفع بازاری دفع اعدا میکند مگر عہدہ داری شاہی را نشزد و برائے ایں حمایت تیرے
باید کہ از سلطان گیرد پس ذکر یکہ از صحبت تلقین و تصرف کہ تا فخر عالم صلی اللہ علیہ وسلم اخذِ ذکر
مسلسل دارد گرفتہ شود تحقیقی است و آں ذکر در باطنِ مرید مستعد تصرف میکند و چوں نہالِ
ایں ذکر در زمین قلبِ مرید صادق بکلبندِ تلقین فشاندہ آبِ اعمالِ صالحہ و اتباعِ سنت تربیت
یابد و خورشیدِ ولایت برو نظر اندازد و البتہ ثمراتِ مکاشفات و مشاہدات باذن اللہ تعالے
ہر دم بارد و بشرطِ اخلاص و صدق ارادہ ثمرہ معرفت و محبت انشاء اللہ حاصل آید کہ در وصول
معرفت و محبت تلقین را شانی عجیب ست از ین ست کہ در حدیث شریف درختِ خرما
را بمومن تشبیہ دادہ شدہ کہ تا آنکہ درختِ خرما را گشن نمی دہند بار نمے آرد ہمچنان تا کہ مرید از
شیخ کامل تلقین نیابد درخت وجودِ او اثمارِ معرفت ندہد عبد اللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہما
روایت کرد کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود درختی ست کہ برگہایش نریزد و او مثل
مسلم است بگوئید کہ کدام ست اصحاب در اشجارِ صحرا فکر و تلاش کردند و در دلِ من آمد خرما ست

مگر بشرمِ بزرگاں نتوانستم گفت آخر ایشاں پرسیدند کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آں کدام درخت
است فرمود کہ خرماست تا آنکہ گشن نداده شود بار نمے آرد و شرط تلقین این است کہ اول مرید
بامر شیخ سہ روز متواتر روزه دارد و دریں سہ روز دائم الوضوء و دائم الذکر و قلیل الطعام و قلیل الکلام
والمنام و قلیل الاختلاط ماند و بعد سہ روز غسل بنیت خروج از غفلت بسوئے حضور و مراقبہ
اللہ نماید چنانچہ در حدیث است کہ شخصے برائے اسلام بخدمت سرورِ عالم صلے اللہ علیہ وسلم آمده
آں فخرِ عالم صلے اللہ علیہ وسلم او را فرمود کہ بہ نیتِ اسلام غسل کن بعدہٗ کلمہ توحید او را تلقین فرمود
و بوقتِ غسل بگوید کہ الٰہی بدنِ خود را بتوفیق تو پاک کردم و در اختیار من ہمیں قدر بود و قلب
مرا تو طاہر کن و منور بمعرفت منور فرما کہ تو مقلب القلوب ہستی و ہمہ چیز در قبضۂ قدرتِ تست
بعد غسل بخدمت شیخ دو زانو نشیند و ساکت بوده بحضورِ قلب با شیخ مراقب باشد تا کہ شیخ بجہد
آواز لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ بگوید و مرید از شیخ در دلِ خود گیرد و معنی بفہمد کہ در لَآ اِلٰہَ نفی خواطر
کند و با اِلَّا اللّٰہُ حضرت موجود را ثابت نماید یعنی نیست ہیچ معبود و مقصود و مطلوب و موجود
و محبوب بجز خدا تعالٰی باز مرید بجہدِ صوت و آواز بلند بحضورِ قلب در معانی بگوید بار دیگر شیخ
گوید باز مرید گوید سیوم بار شیخ گوید باز مرید گوید بعد آں شیخ دست بردارد و دعا کند کہ الٰہی ایں
کلمہ را ازیں مرید قبول فرما و ابواب ہمہ خیر کہ بر انبیا و اولیا خود کشاده بریں مرید ہم بکشا
پس مرید ایں کلمہ مداومت کند تا بمقصود رسد شیخ نجم الدین کبریٰ رحمہ اللہ تعالےٰ
فرمود کہ ذکر اگرچہ فقط زبانی باشد سلطانِ عظیم مے دارد مگر بسببِ کمالِ قوتِ حجابِ وجود سے
ظاہر نمے شود و چون سالک در نوم یا با ضمحلالِ وجود بکثرتِ ذکر از حجاب وجود عاری مے شود
سلطانِ ذکر ظاہر مے بود کہ نورے از بالا یا از پیش و یا پس پیدا بوده او را از جائے لغزاند
وایں مرید آندم بسبب خوف کلمہ بگوید و بگفتنِ کلمہ زیاده شدت یابد ناچار بخدا متوجہ و ساجد
بوده مسلم و مومن گردد و ایں امر بقدرِ خدمتِ ذکر مے باشد بدانکہ ذکرِ لسانی ذکرِ حروف است
بلا حضورِ قلب و ذکرِ قلب حضور است و از حضور ہم غائب بودن و بجائے محو شدن ذکرِ سر است
پس در حینِ ذکر اگر ذاکر کلمہ را بفہمد یک مرتبہ تنزل دارد و اگر حضور ہم ندارد دو درجہ سفل باشد
و ذکر او را لقلقہ گویند و خلاصہ ذکر استغراق در مذکور است تا آنکہ اگر در اثناء ذکر ذکر را ہم فہمد ہم

حجاب است و این مرتبه را الفنا تعبیر کنند و فنا آنست که از نفس خود و از جوارح و حواس باطنه خود و از جمیع اشیاء خارجه غائب بود و بتمه در حق تعالی فنا گردد و هر چند بهوش آید همان باید پس دریں حالت اگر داند که بتمه تن فانی شدم این هم کدورت است بلکه کمال آن است که از فنا هم فانی شود و فنا بودن از فنا غایت فنا است رَزَقَنَا اللّٰهُ وَجَمِیْعَ الطَّالِبِیْنَ و باید شنید که قائل کلمهٔ طیبه را چند چیز ضرور است که بے آن فائده نبود یکے آنکه بداند که چه مے گویم و نفی کرا میکنم و اثبات کرا پس نفی آنهاست که دعوے ربوبیت مے کنند از نفس و شیطان و هوے او و شهوت چنانچه حق تعالی فرمود آیا وید یہی آنها را که خواهش خود را معبود خود گردانیده اند و اثبات ذات پاک حق تعالی ست این ست نفی و اثبات دوم اینکه در وقت ذکر دل را از تعظیم و عظمت او تعالی پر دارد و بداند که هیچ محبوب و مطلوب بجز او تعالی نیست سیوم آنکه بصدق اراده و محبت طالب وصال هوے و مشاهدهٔ او باشد و اگر اراده سست خواهد داشت و بصدق محبت نخواهد آمد هرگز فائده نخواهد یافت چنانچه اگر کسے خواهد که تجربه کند که هر چه مشائخ گفته اند که بفلان شغل فتح باب مے شود راست است یا نے هرگز او را نفع نشود چهارم اینکه کلمه را بحسن ادب و حرمت گوید و گرنه سنگدل و محروم بود و قابل صحبت مشائخ نباشد و باب قرب و مشاهده بر و نکشاید و اگر کسے بسبب حسن خلق خود با علیٰ علیین رسد بسبب بے ادبی باسفل السافلین انجام شود و پنجم بجمیع همت بسوے خدا تعالی متوجه ماند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که در ایام زمانه شما نفحات اند بشنوید و پیش آن نفحات آئید و این تعرض نفحات رحمة الٰهی بعینه مراقبه است و در اصطلاح صوفیه رحمهم الله تعالی لمحه و لمعه و وجد و وجود نامند و علامت حصول این پنج صفات آن است که ذاکر در خود حلاوت و لذت از طرف خدا تعالی مے یابد و بدون این پنج امور هرگز حلاوت نیابد و هم شرط ذکر است که ذاکر هر وقت بطهارت کامل ماند و یک ساعت بر حدث صبر ننماید و هر گاه حدث لاحق شود وضو کند و اگر غسل کند افضل بود که باجماع امت ثابت شد که غسل از وضو اولی است و هم شرط است که در ادای فرائض و سنن رواتب هیچ نقصان نکند و بعد این بنفی و اثبات مشغول گردد که این ذکر قائم مقام جمله اذکار و تسبیحات و نوافل مے شود چرا که جملهٔ شکار در شکم گورخر باشد و از جملهٔ معاصی مجتنب بود و از مجالس

و مخالطت و مکالمهٔ مردمان خصوصًا در حالِ خلوت و ابتدائے طریقه و حقیقه دور ماند پس اگر
مریدِ صادق با این همه شرائط تا چهل روز مستمر عمل کند البته بر وے باب مکاشفات و مشاهدات
از عالمِ روحانیات مفتوح گردد چنانچه وارد است هر که چهل صباح براے حق تعالیٰ اخلاص کند
چشمهاے حکمت از دل او بر زبانِ وے جاری شوند **فائده** حق تعالیٰ فرمود که ذکر خدا تعالیٰ
کنید چنانکه شما را رهنمونی کردم و بدانکه حق تعالیٰ ذاکرین خود را هدایت فرمود بچند مراتب است
مرتبهٔ اوّل ذکر زبانی است که بحروف و صوت مع غفلتِ دل بود باز مرتبهٔ ۲ ذکرِ نفس است
و او هم فکر بحروف نفسے ست که نفس می شنود باز مرتبهٔ ۳ ذکرِ قلب است و او ملاحظهٔ دل و ضدِ
غفلت و نسیان است باز مرتبهٔ ۴ ذکر سر و او مراقبه هست براے مکاشفهٔ اسرار الٰهی ۵ باز
مرتبهٔ ذکر روح و او مشاهدهٔ انوار و تجلیاتِ صفاتِ پاک است باز ۶ مرتبهٔ ذکر خفی
و او معائنهٔ انوارِ جمالِ ذات بود **فائده** حق تعالیٰ مے فرماید که شما را آنچند رنگ پیدا
فرموده ایم پس بدانکه هفت اطوار است و هر طور از کتاب الله اشارت است یکے بدن
که زبان هم قطعهٔ آن است و او جسمِ کثیف خاکی ست حق تعالیٰ فرمود که البته انسان را از خلاصهٔ
گِل پیدا کردیم دوم ۲ نفس و او جسم لطیف مانند لطافتِ هوا در اجزاء بدن ساریست مثلِ روغن
در شیر و باوام حق تعالیٰ فرمود اے نفس مطمئنه بخدا رجوع کن و این است اشاره باین طور
سوم قلب و او داخلِ نفس است و در لطافت و روشنی از نفس هم زیاده هست قولِ
او تعالیٰ که در قلبِ ایشان ایمان نبشته شده اشاره بدو است چهارم سر و او نورِ روحانی
ست و آلهٔ نفس است و نفس از کار خود عاجز است و هیچ فائده و عملے بدون سر که همّت و قصدِ
نفس است نمے تواند کرد پنجم روح و او هم نورِ روحانی است و آلهٔ نفس ست چرا که حیوة
در بدن بشرطِ وجودِ روح در نفس مے باشد بحسب عادت الٰهی ششم روحِ خفی و او را اکثر خفی
مے نامند و صواب آنست که اخفیٰ نامیده شود چنانکه در قرآن مجید باخفی تعبیر فرموده و برین
هر سه طور دلالت است در قول او تعالیٰ که فرمود الله تعالیٰ سر و اخفیٰ را مے داند و فرمود که بگو
روح از امرِ ربِّ من است و هم بدانکه اخفیٰ طور ششم را از ان گویند که از روح و سر
و قلب در پوشیدگی و خفا از همه زائد است و اخفیٰ نوریست الطف از همه و اقرب است

از جملہ بسوے عالم حقیقت ومثل دربان ست براے نفس کہ در درگاہ پاک مے باشد وچوں نفس
وقلب وعقل وسر وروح از آنحضرت عالی غفلت مے ورزند اخفی بیک نظر لطیف وخفیف
ایشاں را مے نگرو پس ہمہ بیدار می شوند وآیں تنبیہ احق تعالی بوسیلہ روح راخفے مقرر فرمود
وایں فہول وغفلت عائمہ مومنین وعائمہ اولیا را بود وگرنہ کبار اولیا وانبیا را کم باشد کہ اسرار ایشاں
بسوئے سفل ملتفت بوند چہ جاے غفلت ودر حق ایشاں است کہ حق تعالی فرمود از خدا ترسند
ونیچ یکے بجز خدا تعالی نترسند وگفتہ اند کہ در ینجا روحے دیگر باشد از ہمہ الطف وآں لطیفہ واہمہ
باشد ایں ہمہ اطوار را بسوے خدا تعالی مگر ایں روح ہر کسے را نباشد بلکہ خواص بندگان را بود چنانچہ
حق تعالی فرمودہ مے انداز و خدا تعالی روحے از امر خود بر ہر کہ از بندگان خود مے خواہد وآیں روح
ملازم عالم قدرت ومشاہد عالم حقیقت بود وبسوے خلق ہرگز التفات نمے کند وبعض گفتہ اند
کہ نفس وسر وروح وقلب واخفی ہمہ یک چیز است مگر ایں قول قابل التفات نیست چرا کہ در ہر طور
حق تعالی خاصیتے جداگانہ نہادہ وبریں قول تعطیل اینہا لازم مے آید پس ضرور است کہ در تخصیص
فائدہ خواہد بود وآنچہ از لفظ قلب گاہ معنی نفس مے گیرند وگاہے معنی عقل مراد دارند پس مجاز
ست باعتبار اینکہ نفس ہم داخل بدن است چنانکہ گویند کہ نفس قلب بدن ست وطور ہفتم
عقل ست واو نور روحانی است ومقامش جانب چپ قلب باشد ودر اخبار
داؤد علیہ السلام است کہ او پسر خود سلیمان علیہ السلام را پرسید کہ موضع عقل در تو کجاست جواب
داد کہ قلب چرا کہ قلب قالب روح است وروح قالب حیوۃ واللہ اعلم بدانکہ ہیچ
حیلہ براے صرف شیطان ومکر او از مرید بہتر از ذکر نیست حق تعالی فرمود کہ نماز باز مے دارد
از فحشا ومنکر وذکر اللہ تعالی البتہ بسیار بزرگ است یعنی براے نفی کبر وغرور ودفع اوصاف
ذمیمہ کمال موثر است خصوصاً کلمہ طیب کہ او در یں باب تاثیر عظیم است واکثر مشائخ گفتہ اند
کہ ذکر خدا شما را اکبر است از ذکر شما خدا را وایں ہم قریب است چرا کہ یاد فرمودن خدا تعالی
ما را بنظر قبول ورحمت وجود وفضل ہمہ اوصاف ذمیمہ ما را دفع می کند پس از نماز در امر تزکیہ و
تطہیر سریع التاثیر واکبر شد بدانکہ فرحت وسرور در عبودیت وتابعداری براہی تنویر قلب
ونفس شرط اعلے است وہمچنیں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ باخلاق الہی خو گیرید چہ اخلاق

خوش اخلاق الٰہی اندو رضا و فرحت بر تقدیر الٰہی منجملہ خوش خلقی است و بدانکہ برائے وصال
و مشاہدۂ الٰہی ہیچ راہ بجز اتباع صراطِ مستقیم و دوامِ ذکر نیست حق تعالیٰ فرماید کہ بگو کہ این راہ
من مستقیم است ہمین راہ پے روباشید و دیگر طُرق را مروید و گر نہ از راہ حق دور خواہید
شد و ہم بحبیبِ خود صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر چہ بتو وحی شد ہمان متمسک باش کہ تو
البتہ بر راہ راست ہستی پس طلبِ حق بمراقبہ و خلوت و دوامِ ذکر بر محبّین و طالبین الٰہی
فرضِ دائمی شد حق تعالےٰ فرمود کہ بگو اے محمد صلوٰۃ اللہ علیہ پس اللہ تعالیٰ را مے خواہم بلند
بگزار ایشاں را یعنی محبوب و مراد و مطلوب من خدا تعالیٰ است نہ غیر او وہم فرمود کہ در
راہِ خدا مجاہدہ حق مجاہدہ کردن بکنید کہ حق تعالیٰ اشمارا برگزیدہ است یعنے بسوے خود کشیدہ
و پسند فرمودہ و از این نص دریافت شد کہ مراد از مجاہدہ در عالم حقیقت است چرا کہ بعد
جذب و اصطفا طلب مجاہدہ مے فرماید و این دلیل است بر آنکہ ہر مبتدی و منتہی را از مجاہدہ
چارہ نیست و ہمیں سر حق تعالیٰ فرمود کہ رب خود را عبادت کن تا آنکہ ترا یقین آید یعنے
یعنی موت آید چرا کہ قدرِ عارف بقدرِ معرفت اوست و قدرِ معرفت بقدرِ سیر فی اللہ ہست
و مرتبہ الٰہی را انتہائے نیست پس سیر را ہم نہایت نباشد پس ہر کرا فتح باب در عوالمِ اعلےٰ شد
او را حلال نیست کہ توقف کند بلکہ تا زندگی بمجاہدہ باشد تا معرفتِ او بقدرِ سیرِ او متنزائد شدہ
ماند و خود حق تعالیٰ وعدہ فرمود کہ اینا نکہ در راہِ طلب ما مجاہدہ مے کنند راہہاے
خود ایشاں را ہدایت مے کنم پس منتہی واصل با محبوبِ خود مسرور و مبتدی طالبِ وصال بر کنارِ
وصال ست و غیر این ہر دو را ہیچ قدر و عزت نے و مواصلہ حصہ کسے باشد کہ بدن را بمجاہدہ
و نفس را بریاضت و قلب را بمراقبہ و سر را بسیر و روح را بطلبِ محبوب سپارد تا آنکہ بستر
روح کہ خفی ست برسد و بعالمِ حقیقت ظفر یابد چرا کہ خفی در عالمِ حقیقت است و چوں سر حقیقت
مطلع مے شود بواسطۂ او نفس و عقل و قلب ہم مطلع مے شوند گویا سر چراغے ست کہ اینہا باین
چراغ حقیقت را مے بینند و این حال در ابتدا مے باشد و ہر گاہ کہ مرید متمکن شد و بمقام اعلےٰ
از حقیقت رسید نفس از سر و روح و خفی مقدم و اقوی و الطف میگردد و پس اکنون نفس و
قلب و عقل در باطنِ بدنِ مرید باشند مگر شعاع اینہا در عالم

نہ عالم حقیقت است
الا مخفی ست
تو چوں ترا بحجاب
متعلق بمقامات
مانند پیدا
و ادراک

جبروت با علی علیین بود که ملائکه مقربین هم بآنجا نرسند حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
هر که برای خدا تعالی گردد یعنی در طلب او باخلاص اعمال باشد حق تعالی هم برای او بود یعنی
در همه امور او کافی باشد چنانچه حق تعالی هم فرماید که آیا خدا تعالی بندهٔ خود را کافی نیست بلکه او
او از همه کافی ست و وارد است که موسیٰ علیه السلام پرسید که ای خدا تعالی برای من کی باشی
حکم شد وقتیکه برای نفس خود نباشی موسیٰ گفت که نبودن من برای خود بکه مرتبه حاصل آید حکم شد
وقتیکه خویش را بالکلیه نسیا منسیا گردانی یعقوب سوسی گفت که محبت صحیح آنگاه می شود که محب
از علم محبت بعلم محبوب آید و علم محبت را فنا کند چنانکه محبوب در غیب بود و محبت نداشت همچنین در
حضور بجمال مشاهده چنان شود که علم محبت هم فنا گردد چون درین حال رسد محب بلا محبت خواهد بود و
بدانکه طالب حق را باید که طالب وصال او تعالی و مشتاق لقاء او تعالی در جمله حالات از رنج
و نعم و تنگی و فراخی ماند چنانچه در خبر است که اول بسوی جنت ایشان طلبیده شوند که در رنج
و راحت شکر و حمد خدا تعالی می کردند چه طلب حق در هر حال بر صدق محبت دلالت دارد۔
حضرت فخر عالم سلام الله علیه فرماید که چون الله تعالی بندهٔ خود را دوست گیرد مبتلا می کند اگر صابر
ماند برگزیند و اگر راضی شد برگزید و بخود کشید و هم فرمود که عبادت خدا تعالی با رضامندی کنید
و اگر رضا نباشد در صبر کردن بر مکروهات هم بسیار خیر است و هم حضرت صلی الله علیه وسلم گروهی را
فرمود که شما کیستید ایشان عرض کردند که ما مومنین هستیم فخر العالم صلوة الله علیه فرمود که علامت ایمان
شما چیست گفتند که در بلا صبر کنیم و بر فراخی شکر سازیم و بقضا رضا داریم حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که قسم برب کعبه میخورم که شما مومنید و در بعض روایات آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
ایشان را که ایشان حکماء و علما اند قریب اند که بکمال فقاهت خود انبیا گردند و بعض کبار گفت
که ذکر الله تعالی بصفائی دل تلخی بلا را می فراموشاند و این از آنست که حق تعالی بندگان ذاکرین
خود را نشانهای قدرت خود می نماید تا آنکه بر ایشان ظاهر گردد که او تعالی بذات پاک خود و صفات
قدیمه خویش غنی از غیر است و جمله اغیار بقدرت او قایم و محتاج باو تعالی اند و چون مشاهده بر ایشان
غلبه می کند و ایشان ماسوی الله تعالی فنا می شود بجز حق تعالی دیگری را نمی بینند پس
بلا و تلخی او کجا ماند و این معرفت عارفین و صدیقین اصحاب مشاهده و مکاشفه می بود و از ینجا بعض

ایشان گفته که خدا تعالی را قبل هر شے دیدم و این رویت ایقان و احسان بچشم سر باشد و حسین رض
فرمود که بلا از نزد حضرت حق عافیت است که از نزد او تعالی بندگان را رسیده و **سهیل**
تستری رحمة الله علیه فرمود که اگر بلا از طرف حق تعالی نبودے بندگان الطریق الی الله نمے بود
و ابوسعید خراز رحمة الله علیه فرمود که بلا خدا تعالی محبین را تحفه و هدیه و تحریک سلسله مواصله مضمره
هست و **ذوالنون** رحمة الله علیه فرمود که صابرترین مردم کسے ست که زیاده تر پوشنده باشد
بلا را و **رویم** رحمة الله گفت که از بلا ایشان را حرکت داوند و ایشان متحرک شدند و اگر ساکن
ماندندے وصل یافتندے **ابو یعقوب** نهرجوری رحمة الله تعالی گفت که عالم از بلا استغاثه
میکنند و صرف او مے خواهد و عارف به بلا را لذت مے گیرد و هرگز کشف او نمے خواهد و **جنید**
رحمة الله تعالی فرمود که بلا چراغ عارفین و تنبیه مریدین ست و هلاک غافلین و **ابن عطاء** رحمه
الله تعالی گفت که صدق و کذب بنده در وقت بلا و فراخی معلوم مے شود اگر در فراخی ساکن ماند و
در بلا جزع کرد کاذب است و **علی بن بندار** رحمه الله تعالی فرمود که این خانه ایست که بر بلا و
محنت بناء او است پس بدون مشقة و محنت بودن او محال است **الحاصل** طالب حق را
با رضا و سرور و غیرها از آداب و شرایط بودن و مواظبت ذکر حسب تلقین شیخ بقوت شدید نمودن
واجب است تا اثر ذکر در باطنش رود و در عروق و شرائین سرایت کند ظلمت و کثافت
و کدورت وجود بنار ذکر بسوزد و بنور او دل قرار یابد که در ذکر نور و نار هر دو هست و بنور قرار دل بود
و بنار او حرقت کثافات بشریه و وجودی و دفع خشونت اصلی و یبوست طبیعی باشد تا آنکه
از آثار بشریت بر آید و از اثقال ترابیه خفیف بود و قلب خود از ساحت ملکوتیه هم تجاوز کرده
بسمار ربوبیة اعلی رود و اعظم تاثیر ذکر در خلوت تنگ و خالی از مردم و همه مشاغل است که دیدن و
شنیدن مردم هم شاغل است و در جائے تنگ همت جمع مے شود و مبالغه در ذکر بسیار کند
چنانچه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کثرت
ذکر **لا اله الا الله** چندان کنید که مردم مجنون گویند و علامت ذکر الله تعالی بصدق و اخلاص
رقت قلب و خوف مے باشد که الله تعالی فرماید مومنین ایشانند که چون ذکر خدا تعالی کرده شود
قلوب ایشان بترسند و این از نیست که ذکر ایشان ذکر عبودیت و عبادت است و ذکر نقطه

وجمعیت وانس باشد نه ذکر عادت وغفلت وتفرقه ووحشت وایں اوصاف حسنه ذاکر را بسبب آں حاصل مے شوند که حق تعالی ایں ذاکر را بلطف وعنایت خویش در ملائکه ملاء اعلی بمباہات یاد مے فرماید چنانچه در خبر آمده ہر که مرا در نفس خود یاد کند من ہم در ذات پاک خود اورا یاد مے کنم واگر در مجمع یاد مے کند من ہم در مجمعیکه بہتر از مجمع اوست یاد مے کنم پس ہر کرا حق تعالی یاد فرمود ذکر قلب وسر واستغراق ورد کور وغیبت فی الله تعالی اورا میسر آید ومتولی خلق ومتصرف آنہا گردد وحرمت ومنزلت ووقار نزد خلق الله تعالی اورا حاصل گردد وقلب او باحوال سینه وبدن او باعمال صالحه متمکن گردد سبحان الله چه رحم تام ولطف خاص الله جل شانه ہست که بر بندگان خود ارزانی فرموده که امر ذکر کرده وبواسطه او تزکیه وتصفیه وتنور وتطہر مقرر فرموده ومعرفت مذموم ومحمود وحصول محاسن وتعری از ذمایم ومعرفت شیطان وحیات قلب وصفائی او وقرب ذات پاک خود وغلبه ذاکر بر نفس ومعرفت وقہر او وکسر وزجر او وادخال او در حکم شرع وحصول حکمت ومعرفت وعلم واحوال صافیه برائے قلب بواسطه ذکر عطا فرمود وایں ہمه عنایات برائے بنی آدم مخصوص کرد جنید فرمود که ابلیس علیه اللعنت با وصف طاعت بمشاہده نرسید وآدم علیه السلام در عین زلة مشاہده را فوت نکرد وبدانکه حق تعالے چنانچه سموات را بانوار ملائکه وشمس وقمر منور فرمود ہمچنیں قلوب وارواح را بانوار اسماء ذات وصفات خود که بسبب ذکر آنہا حاصل مے شود منور فرموده ونور اسم الله وکلمه لا اله الا الله از جمله زیاده روشن وصاف است پس چوں ذاکر بریں مداومت میکند نور ایں ذکر با نور قلب جمع بوده چناں در قلب مستقر مے شود که انفکاک نه پذیرد وہمانا که صفت ذاتیه گردد وہمیں معنی است که بزرگاں گفته اند که کلمه در قلب وسر واقع مے شود یعنی نور او مستقر مے گردد پس بدایة ذکر مفید علم است چنانچه فخر العالم صلے الله علیه وسلم فرماید ہر که بر علم خود عمل کند حق تعالے اورا علمیکه ہنوز ندانسته بسبب اشتغال ازیں عمل مے بخشد ونہایت ذکر مفید حکمت مے گردد چنانچه افتخار المرسلین صلوة الله علیه وعلیہم اجمعین فرموده ہر که چہل صباح باخلاص بجناب حق تعالی عمل کند چشمہائے حکمت از دلش بر زبان او ظاہر آیند وگفته اند که مذکور واحد است وذکر اگرچه مختلف است مگر اصل ذکر اجابت حق من حیث اللوازم است شبلی رحمة الله تعالی قومے را فرمود که شما ذاکر ہستید وحق تعالی میفرماید

کرسن جلیس من ذاکرنی ہستم پس شما از مجالستہ حق چہ دارید ہمچنیں از بعضے سوال کردہ شد کہ در جنت ذکر بود یا نے جواب داد کہ ذکر دفع غفلت را گویند و چون در جنت غفلت نباشد پس باز ذکر چہ معنی دارد و اللہ اعلم **فصل ۹** شرط ششم دوام نفی خواطر است و ایں ہم از باب مجاہدات بسیار صعب و دشوار است و معرفت خواطر ہم از جملہ علوم صوفیہ کرام است کہ فیما بین آنہا تمیز کردہ بخاطر حق موافقت کنند و بخلاف آن مخالفت ورزند و بدانکہ وارد آنرا گویند کہ بر قلب بے کسب بندہ نازل شود بصورت خطاب باشد یا نباشد مثل حزن و قبض و بسط وغیرہ و **خاطر** آن وارد باشد کہ بر دل بصورت خطاب مے آید و اکثر متصوفہ بریں ہستند کہ خواطر چہار اند یکے خاطر حق کہ از حق جل و علا بود و او علمے است کہ از غیب حق تعالیٰ او قلب اہل قرب و حضور خود بے واسطہ مے اندازد چنانچہ حق تعالیٰ فرماید کہ بگو اے محمد ربی من علام الغیوب القار بالحق مے کند دوم خاطر ملکی و او حث بر طاعات و رغبت بخیرات و تحذیر از معاصی و مکروہات و ملامت بر ارتکاب مخالفات و بر کاہلی از عبادات باشد چنانچہ حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ با ابن آدم لمۂ شیطان و لمۂ ملک مے باشد اما لمۂ شیطان پس او تکذیب حق و وعدہ دادن شر بود و لمہ ملک ایعاد خیر و تصدیق حق باشد سوم خاطر نفسانی و او تقاضائے حظوظ عاجلہ دنیا و ظہور دعاوی و خواہشہائے باطلہ باشد حق تعالیٰ فرماید حکایۃ از یعقوب علیہ السلام کہ اے فرزندان مزین کردہ ہست ایں مر ارائے شما نفس شما ایں وہم حکایۃ از یوسف علیہ السلام فرمود کہ نفس خود را بری نمے کنم از لغزش چرا کہ او بسیار امر کنندہ بدی است چہارم خاطر شیطانی و او طلب ست طرف گناہ و منہیات و مکروہات حق تعالیٰ مے فرمود کہ شقیان را چون چیزے از شیطان مساس مے کند ہمان دم عقاب الٰہی را یاد مے آرند و ہمو دم حق را از باطل مے پندارند و ازاں باز مے آیند و کفار را کہ اخوان الشیاطین اند در گمراہی مے کشند و ہرگز از غوایت نمے ایستند و ہم فرمود کہ شیطان شمارا وعدہ فقر و امر بد کاری مے کند یعنی مے ترساند کہ زکوٰۃ و صدقہ ندہید کہ فقیر خواہید شد و حق تعالیٰ وعدۂ مغفرت و فضل خود مے فرماید و ہم فرمود کہ ہر کہ مرتد شدند بعد ظہور ہدایت شیطان ایشان را وسوسہ مزین کردہ دادہ است و گفتہ کہ ایں وعدہا ثواب دیدہ باید کہ کے آیند ہم فرمود کہ بعد انفصال امر آخرت

شیطان الیان خود را گوید که وعدهٔ حق تعالیٰ حق بود و عدہاے من ہمہ خلاف و بے حجت بودند و ہم فرمود که شیاطین بسوے اولیاء خود وسوسہا مے اندازند و ہم فرمود که ہمچنیں براے ہمہ انبیاء شیاطین الانس وجن را دشمن گردانیده بودیم که بعض بسوے بعض وسوسہ اقوال باطلہ مے دہد و ہم فرمود که ہر که از ذکر اللہ تعالیٰ اعراض مے کند شیطانے بر وگماریم و در حدیث ست که شیطان زانو زدہ بر قلب ابن آدم نشستہ است چون ذکر مے کند مے گریزد و ہرگاہ غافل مے شود دل او را لقمہ کردہ بحدیث نفس و تمناہاے فاسدہ مبتلا مے گرداند و درمیان خاطر حق و خاطر ملک فرق این است که خطرۂ حقانی را ہیچ شے معارض نمے شود و ہرگاہ سلطان این ظاہر مے شود ہمہ اجزاء بدن تابع وے مے شوند و تمام خطرات دیگر محو و متلاشی مے گردند چنانچہ بعض کبار را پرسیدند که برہان خطرۂ حق چیست گفت وارد لیست که بر قلب آید و نفوس از تکذیب آن زجر میکند و منع مے نماید و خطرۂ ملکی را خاطر نفس و شیطان معارضہ مے کند و درمیان خطرۂ نفسانی و شیطانی فرق اینکہ نفسانی بنور ذکر منقطع نشود و باوجود ذکر مطلوب خود تقاضا مے کند مگر آنکہ توفیق ازلی او را دریابد و عرق مطالبۂ او برکند و خطرۂ شیطانی بنور ذکر منقطع گردد و لیکن ممکن باشد که باز آید و ذکر فراموشاند چنانچہ از حدیث گذشت که بوقت ذکر مے گریزد و بوقت غفلت باز رجوع کند و گفتہ اند که خاطر ملکی را گاہے بندہ موافقت میکند و گاہ مخالفت مگر خاطر حق را ہرگز مخالفت نمے توان کرد و نیز گفتہ اند که خاطر حقانی تنبیہ بود و خاطر ملکی مطالبۂ عبادت باشد و خاطر نفسانی طلب حظوظ دنیا است و خطرۂ عدو شیطان مزین نمودن معاصی است پس بنور توحید از طرف حق تعالیٰ واردات حقانی را قبول باید کرد و بنور معرفت از ملک گیرد و بنور ایمان نفس را زجر و نہی باید و بنور اسلام بر عدو رد شاید چنانچہ از جنید رحمہ اللہ تعالیٰ حال خطرات پرسیدند فرمود که چہار اند خطرہ رحمانی وا و بہدایت و رموز ارشاد مے کند و ملکی باطاعت رہ مے نماید و نفسی سوے دنیا و عزت دنیا مے کشد و شیطانی بمعاصی و شہوات مے برد و مشہور نزد مشائخ صوفیہ آنکہ ہر چہار از نزد خدا تعالیٰ اند مگر بعض بلا واسطہ و بعض بواسطہ پس آنچہ که خیر و بلا واسطہ باشد ربانی است و بسبب ادب بسوے حق تعالیٰ بجز خیر دیگرے را نسبت نباید کرد و ہرچہ خیر و بواسطۂ ملک بود ملکی گویند و شر اگر الحاح و تفہیم چیزے کہ در وے حظ نفس است باشد نفسانی ست و اگر نہ شیطانی

وبعض صوفیہ چناں گفتہ اند کہ اصل خواطر چہار است از طرفِ خدا تعالیٰ واین از ینکہ حق سبحانہٗ
چوں ارادہ فرماید کہ بندۂ خود را خلعتِ قرب بارگاہِ خود بخشد اوّلاً بروے جماعت ملائکہ کہ ایشان
جنودِ ارواح وقلوب اند نازل مے فرماید براے نصرتِ قلب وروح تا روح وقلب قوت
یافتہ بجناحِ ہمت بمیدانِ قرب طیران کنند مستعدِ ورود خاطرِ حق سبحانہٗ وتعالیٰ شود وچون
دور کردنِ کسے ومبتلا نمودن مے خواہد گروہ شیاطین بروے فرستد تا نفس را مدد کنند واو
بہمت ونیت خود رو گرفتہ بمرکزِ سفلی وکرۂ طبعی خود رود وخواطر نفسانی دروے پیدا آیند۔
یَعصِمُنَا اللّٰہُ وَجَمِیعَ الْمُسْلِمِیْنَ اٰمِیْن و تمیزِ خواطر کما ینبغی حاصل نیاید مگر وقتیکہ آئینۂ قلب
از زنگِ طبعی بمصقلۂ زہد وتقوے وذکر تجلیہ یابد وصُوَرِ حقایقِ خواطر کما ہی در وتابد وہر کہ
باین مرتبہ بسبب زہد وتقوے نرسید اورا براے تمیزِ خواطر این راہ است کہ اول خطرہ را
بمیزانِ شریعت سنجد پس اگر فرض وواجب وسنت ومستحب بود اورا جاری کند واگر حرام ومکروہ
بود نفی کند واگر مباح بود پس ہر جانب کہ در مخالفتِ نفس زیادہ بود آن طرف را گیرد چرا کہ نفس بسبب
کدورت اکثر بادنےٰ اشیا مائل وراغب مے باشد وہم بدانکہ مطالباتِ نفس بعض حقوق
ضروری اند وامضا او ہم ضروریست چہ قوامِ نفس وبقار حیوٰۃ او مربوط باوست وبعض حظوظ
اند کہ از حقوقِ ضروریہ زائد اند ونفی آنہا ضروری ست پس تمیز در حقوق وحظوظ ضرور باید وار باب
بدایۃ را دانستنِ حقوق وحدِ ضرورت واجب است وتجاوز از حدِ ضرورت در حق او گناہ باشد
ولیکن منتہی را فتح بابِ وسعت است کہ از تنگنائے ضرورت بمیدانِ سہولت آمدہ وامضاءِ حظوظ
او را مضر نباشد باذن اللہ تعالےٰ وبعض خاطرِ واجب را بحق وخاطرِ حرام را بشیطان وخاطر
مستحب را بملک وخاطر مکروہ را بنفس نسبت کردہ اند ومباح را بسبب عدم ترجیح طرفے
بخطرہ نسبت نکردہ اند چرا کہ براے خطرہ بودن ترجیح طرفی ضرورست وشیخ مجد الدین بغدادی
رحمۃ اللہ تعالےٰ علیہ برین خواطر اربعہ خاطرِ روح وخاطرِ قلب وخاطرِ شیخ ہم افزودہ اند وبعض مشائخ
خاطرِ عقل وخاطرِ یقین ہم زاید کردہ اند مگر تحقیق آنکہ این ہمہ زیر خواطر اربعۂ مذکورۂ سابق مندرج
اند چرا کہ خاطرِ روح وقلب وخطرۂ ملکی داخل اند وخاطرِ عقل اگر در امدادِ روح وقلب ست از
قبیل ملکی ست واگر مددِ نفس وشیطان میکند از قسمِ خاطر عدوست وخاطرِ شیخ مدد لے ست کہ

شیخ بہمتِ خود بقلبِ مرید مے رساند و چون مشکلے بمرید پیش مے آید و مرید محتاجِ کشف
بودہ شیخ توجہ مے کند ہماندم حلِ اشکالِ او مے کند بعونہ تعالےٰ و این خطرہ داخل ست در
خطرۂ حقانی چہ قلبِ شیخ مانندِ دروازہ ہست کہ از عالمِ غیب مے کشاید و ہر لحظہ امداد و فیوض
حق تعالیٰ کہ مرید را مے رسد بواسطۂ شیخ مے باشد و خاطرِ الیقین آن باشد کہ در دل مے آید و ہیچ
یکے از ظن و شک و وہم معارضۂ او نمے تواند کرد و اینہم در ربانی داخل است و صاحب
عوارف المعارف خاطرِ عقل را درمیانِ خواطرِ اربعہ متوسط داشتہ و گفتہ کہ گاہے بانفس و شیطان
بودہ دلائلِ عقلیہ پیش کردہ بندہ را داخلِ لذتے یا گناہے مے نماید چہ اگر عقل نباشد از عقاب
و عذاب بری گردد و گاہ با ملک و روح باشد تا بندہ فعل باختیارِ خود کند و ثواب یابد و خاطر
الیقین راحتِ ایمان و زیادتِ علم باشد و بدانکہ بر اہلِ مجاہدہ خطرات مثلِ سیلِ تند می آیند
پس در بدایہ بجز نفیِ جملہ خواطر خواہ خیر بوند یا شر ہیچ چارہ نیست چرا کہ مبتدی را اہلیتِ تمیز نہ شدہ
و چون ہمہ را نفی خواہد کرد خواطرِ محمودہ کہ ربانی و ملکی ست در قلب ثابت خواہند ماند و بنفیِ او نفیِ آنہا
نخواہد شد و شیطانی و نفسانی مرتفع خواہند شد و علاجش اینکہ در صورتِ ذکر و معنیِ ذکر چنان خوض
کند کہ ہیچ چیز التفات نماند و ہرگز توجہ بتمیز نکند کہ بعض آنہا بالقاءِ نفس و شیطان است و بعض ملکی
و الہام و شغلِ او با آنہا و تمیز در اینہا ضررِ فاش میرساند بلکہ باسرہا ہمہ خطرات را نفی کند و این امر بدون
رعایتِ الفاظ و معنیِ ذکر میسر نباید و حق تعالیٰ خود فرمود کہ من جلیسُ من ذکرنی ہستم پس در اثنائے ذکر چنان
تعظیمِ جنابِ حق تعالیٰ دارد کہ ہمانا بحضورِ آن مالکُ الملک تعالیٰ شانہ نشستہ کہ تجرید مریدِ صادق
و طالبِ واثق را در طرفۃ العین حاصل مے آید مگر تفرید در مدتِ بسیار بعد نفیِ خواطر میسر مے شود
چرا کہ مبتدی ہرچہ از اشیاءِ خارجیہ مشاہدہ مے کند در متخیلۂ او مرتسم مے گردند و چون بخلوت
ذکر شروع میکند این محسوسات او را گاہے خطرات مے دہند و گاہ بمشاہداتِ او مختلط شدہ
مے آیند و مزاحم مے شوند و ہم ہواجسِ نفس و دواعیِ ہوائے بکثرتِ خود و وساوسِ شیطانی
رنگا رنگ خواہش آمیز بودہ بر دوامِ خلوت مشوش مے نمایند و چشمۂ قلبِ او مکدر مے گردانند
و باطنِ او متفرق مے سازند و حلاوتِ ذکر و لذتِ مناجات مسلوب مے کنند و چون بر نفیِ خواطر
مواظبت خواہد کرد کہ این شرطِ اعظم بلکہ خلاصۂ خلوت است البتہ بحقیقتِ تفرید و انس خواہد رسید

والقاءِ شیطانی با الہامِ حق وحدیثِ نفس بمکالمۂ روح وقلب ومناجات مبدل خواہد گشت انشاء اللہ تعالےٰ **فصل اشرطِ ہفتم** دوامِ ربطِ قلب است بشیخ بارادتِ تام چہ شیخ رفیقِ طریق ست حق تعالیٰ فرماید کہ ای مومنان تقوی کنید و با صادقین ہم فرمود کہ اگر شما نمی دانید از اہلِ ذکر پرسید وہم فرمود ای مومنان تقوی کنید حق تعالیٰ وسیلہ جوئید وحضرت فخر العالم صلی اللہ علیہ وسلم فرماید کہ اصحاب من ہمچو ستارگانند بہر کہ اقتدا کنید ہدایت یابید وشیخ ہمان ست کہ طریقِ حق رفتہ وجاہہای خوف ومہلکات وریافتہ باشد تا مریدان را ارشاد کند واز نافع وضرر آگاہاند پس صحبتِ اوا زجلیس صالح چگونہ کمتر خواہد بود چنانچہ فرمود حبیب رب العارفین صلوۃ اللہ علیہ کہ جلیس صالح ہمچو عطار است اگر عطر نیابی بوئے خوش گیری وباقی تفصیل شروطِ شیخ وغیرہ متعلقات این وصل در فصل ثانی گذشت واللہ تعالیٰ اعلم **فصل اشرطِ ہشتم** دوامِ ترکِ اعتراض است بر خدا تعالیٰ حق تعالےٰ فرمود کہ چون ابراہیم علیہ السلام را گفتم کہ دینِ خود خالص کن گفت خالص کردم وگردن نہادم بحکم رب العالمین وہم فرمود ہر کہ تسلیم کرد وبرطاعتِ الٰہی خود را سپرد بعروۃ الوثقیٰ چنگ زد وہم در مدح صحابہ کرام رضوان اللہ تعالیٰ علیہم فرماید کہ ایشان را رویتِ احزاب ہم ایمان وتسلیم افزود پس بدانکہ از لوازم حالِ مرید چون در خلوت نشیند آن ست کہ غسل کند ودر نیتِ غسلِ موت نماید وپیشِ حق تعالیٰ ہمچو مردہ باشد بدست غسال وبا رضا وتسلیم بودہ ہمہ تن خود را سپرد حق تعالےٰ کند وبتوکل تام باشد ودر ہیچ حال بر حق تعالےٰ اعتراض نکند خواہ تنگی آید یا فراخی واگر انشراحِ صدر وبسط عطا گردد شکر کند وبیقین داند کہ فائض ہم او تعالیٰ ست ومرید را باحق تعالیٰ ہمچو مریض باطبیب باید بود کہ مریض چون مے داند کہ طبیب وقایقِ طبیہ خوب میداند ودر حالِ او مشفق است ہمہ حالِ خود را با وے سپارد ودر ہیچ حال خواہ دوا وغذا مزہ دار وشیرین دہد یا تلخ وبے مزہ بروے اعتراض نمے کند وبجان ودل قبول کردہ مے نوشد ومے خورد وشفاءِ خود ہمان مے فہمد ہمچنان چون مرید دانست کہ اللہ جل شانہ بر بندگانِ خود رحیم ولطیف وکریم ورؤف است واز جملہ مادر وپدر وبرادر وغیرہ زیادہ تر مشفق است وتمام ذرہ ذرہ آسمان وزمین را ونفع وضرر آنہا را خوب میداند ویکذرہ ہم از او تعالیٰ مخفی نیست

وبندہ بر نفسِ خود ظالم است و ہمہ سعیِ او در ہلاکِ رُوح و قلبِ خود است و فوز و نجاتِ خود
را نمے داند کہ بہ چیست پس تمام امرِ خود را بخدا تعالیٰ خواہد سپرد و بقضائے او گردن خواہد
نہاد و چوں حق تعالیٰ او را خوشوقتی و بسط نصیب خواہد بخشید شکر خواہد کرد و بہ یقین خواہد
دانست کہ شفاءِ قلبِ او و علاجِ مرضِ او منوط بہمین است و اگر بروے تنگ وقتی و
ابتلاءِ بقبض خواہد رفت خواہد پنداشت کہ صحتِ دلِ او و تدبیرِ بیماری اش ہمیں امر مضمر
است خوش گفت شعر وَكَلْتُ إِلَى الْمَحْبُوبِ أَمْرِي كُلَّهُ + فَإِنْ شَاءَ أَحْيَانِي
وَإِنْ شَاءَ أَتْلَفَا ـ سپردم بتو مایۂ خویش را + تو دانی حسابِ کم و بیش را + حق تعالےٰ
جل شانہٗ فرمود لسبا است کہ مکروہ پندارید چیزے را و آں چیز در حقِ شما بہتر باشد و لسبا است
کہ بہتر دانید شئے را و آں شئے شما را بد بود و حق تعالےٰ ہمہ خیر و بد را مے داند و شما نمے دانید
و ہم فرمود کہ قریب باشد کہ چیزے را مکروہ دارید و حق تعالیٰ برائے شما دراں بسیار نکوئی
داشتہ باشد و چوں مرید بہ تسلیم و تفویض در ابتدا استعداد وے پیدا کند بکمالِ عبودیت در آخر
کار میرسد و ہیچ کسے بدیں مرتبۂ علیا نرسد مگر قدم قدم و بتدریج و ترکِ اعتراض قدمِ اول و
درجۂ اولےٰ ازان است و چوں تسلیم او بدانجا رسد کہ ہما نا روزِ قیامت است و لِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ را مے خواند و مے شنود اکنوں لشکرِ ریب و شکوکِ او خواہد گریخت و جماعتِ ملائکہ
بر ساحتِ قلبِ او نزول خواہند فرمود و ابرِ رحمت قطراتِ انوار خواہد بارید و بجنان سرور
و نغمائے رنگ رنگ مالامال خواہد شد کہ بجز خدا تعالےٰ کسے نداند و زبانش از وصفِ عظمت
وجلالِ او تعالیٰ کُلّ خواہد بود و ملبسانِ دل خواہند گفت کہ ایں مردمانِ عرفانِ عظمتِ الٰہی نکردند
و حقِ تعظیمِ او بجا نیاوردند این است کمال و این است جمال و از موجباتِ ترکِ اعتراض آنست
کہ بتقدیرِ اللہ تعالےٰ و قضاءِ مبرم راضی باشد و فقر و غنا و حزن و خوف و قبض و بسط و انس و
ہیبت و معرفت و محبت و محو و اثبات و حضور و شہود و قرب و بعد و صحو و سکر و مجاہدہ و
مشاہدہ و مکاشفہ و مجالست و مناجات و محاورہ و خوفِ عاقبت و سابقہ و عنایتِ ازلی و
جواب دادن یکدیگر ۱۲
کفایتِ ابدی و قہر و غلبہ بر احوال و فترت و فتوت و عزت و کمال و غیرہ حالات را بجان
پذیرد و از سواطعِ ربّانیّہ و لوامعِ وحدانیّہ بزیرِ اذیالِ رحمت و لطفِ الٰہی پناہ گیرد کہ او تعالےٰ

چناں رحیم و کریم است کہ بر نبی خود سلام علیہ بمکارم اخلاق افاضہ فرمودہ و باز خود مدح می فرماید کہ اے حبیب سلام اللہ علیہ تو بر خلق بزرگ ہستی و آسطی رحمۃ اللہ علیہ را پرسیدند کہ حضرت ایشان صلوٰۃ اللہ علیہ چرا از ہمہ مخلوق خلق اعظم داشتند گفت کہ روح شریف ایشان قبل از ہمہ پیدا شدہ پس چندانکہ صحبت التمکین روح پاک جناب ایشاں را بود ہیچ کسے را نہ شد چہ ہمہ بعد او شاں پیدا شدند چنانچہ آں فخر المرسلین فرمود کہ من نبی بودم و ہنوز آدم در روح و جسد بود و بعض کبار چناں ترجمہ کردند کہ ہنوز آدم نہ روح بود نہ جسد و بعض مشایخ گفتہ اند کہ چوں حق تعالیٰ قلوب خلائق را معائنہ فرمود قلب ہیچ یکے را شایق تر از قلب شریف فخر العالمین صلی اللہ علیہ وسلم نیافت و ہمین است کہ برائے معراج شریف او عجلت فرمودہ و بسبب کمال شوق ایشاں ایشاں را بمکالمہ و رویتہ کشید صلی اللہ علیہ وسلم و خود حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ برائے آں مبعوث شدم کہ مکارم اخلاق را تمام گردانم چنانچہ گفتہ شد کہ دین چیست فرمود صلوٰۃ اللہ علیہ حسن خلق و ہم فرمود کہ حسن خلق خلق خدا تعالیٰ است و ہم فرمود کہ افضل مومنین آں است کہ خلق او احسن بود و ہم فرمود کہ اسلام بمکارم اخلاق و محاسن آداب محفوف است پس چوں بتسلیم راسخ آید باسلام و حسن خلق موصوف بود و بمدارج اعلیٰ برسد انشاء اللہ تعالیٰ تتمہ بدانکہ فائدہ ایں شروط ثمانیہ آں است کہ جوہر انسانی تصفیہ یابد و مستعد وصول ببارگاہ صمدیہ گردد چہ ایں تزکیہ و استعداد بے دفع اغیار کہ وجود نفس و شیطان اندنمے تواند و دفع اینہا بہمیں شرائط مے بود و وجود تاریکی شدید است مرکب از چار ارکان آب و خاک و نار و ہوا و ہمہ ایں ظلمت بر ظلمت تو بر تو اند و تصفیۂ او بمجاہدہ ضروری ست و نفس چیزے لطیف است در بدن ہمچو لطافت ہوا و ظلمانی و غیر زاکی است و در جمیع اجزاء وجود منتشر است تزکیۂ او ہم بریاضت لابدی ست و شیطان آتش مکدر مختلط بظلمات کفر است کہ در ابن آدم بمجری خون او سرایت میکند اخراج او ہم ضروریست و ایں بطرز کیمیا باشد کہ ازیں ہر سہ ظلمات لطیفۂ نورانی استخراج کند چرا کہ در قلب از آں وقتیکہ در دنیا ہوش گرفتہ نقوش اشکال متمثل گردیدہ و ایں اشکال خود ظلمات اند و ازینہا قلب زنگ گرفتہ و غفلت پذیرفتہ پس بواسطۂ خلوت و ذکر و صوم و طہارت و سکوت و نفی خواطر و

ربط و توحید مطلب آئینۂ دل از زنگ صاف باید کرد کہ ذکر آتش و سوہان و سندان
است و خلوت کورہ باشد و روزہ آلہ صیقل بود و طہارت و سکوت و نفی خواطر و ربط
شاگرد پیشہ اند و توحید مطلب استاد ست چوں بندہ بدیں شرائط مواظبت کند نور معیت
و شہود قلب را حاصل آید چنانچہ حق تعالےٰ فرمود کہ اللہ تعالیٰ با شماست ہر کجا باشید
و ہم فرمود ہر کجا رو گردانید ہمانجا ذات پاک الٰہی ست تعالیٰ شانہٗ واللہ اعلم **فصل ۱۲**
بدانکہ سالک را باید کہ در جمیع احوال ملازمت انواع عبادات لازم دارد و بداند کہ حق تعالےٰ
ازوے بنہایت محاسبہ خواہد فرمود چنانچہ فرماید کہ اگر بوزن دانۂ خردل ہم خواہد بود اورا
ہم حاضر خواہیم آورد و ایں بچند مقامات باشد اول **توبہ** باید و او رجوع الی اللہ باشد با دوام
ندامت و کثرت استغفار بعد آن **انابۃ** و او رجوع است از غفلت سوئے ذکر و **بعض گویند**
کہ **توبہ** رجوع بظاہر و انابۃ رجوع بباطن مے باشد و بعد انابت **عفت** ست و او ترک شہوات
است بعد ازاں **ورع** از چیزیکہ شاغل عن الحق بود چنانچہ ابراہیم بن ادہم رحمہ اللہ تعالیٰ
فرماید کہ زہد از حرام فرض است و از حلال فضل و از شبہات مکرمت و بعد ورع **ارادہ** باشد
و آن دوام مشقت و ترک راحت ست بعد آن **فقر** و او مالک ہیچ شئے نماندن و ہر چہ ندارد
دل را ازاں فارغ کردن است بعد آں **صدق** و او برابر بودن سر و علانیۃ و ایں امر را
استقامت مع اللہ تعالیٰ بظاہر و باطن بسر و علانیہ ضرور باید بعد آں **تصبر** و او نفس
را بر تلخ عیشی و مکروہات عادت دادن بعد آں **صبر** و او ترک شکوہ بسوئے غیر اللہ تعالےٰ
بود و بعدہٗ **رضا** و آں تلذذ بہ بلا باشد بعد آں **اخلاص** و او خارج کردن خلق از معاملہ
حق تعالےٰ پس آں **توکل** و او اعتماد بر خدا تعالےٰ ست در وعدہ و وعید و قطع طمع از
غیر اللہ تعالیٰ **فصل ۱۳** بدانکہ مشائخ رحمہم اللہ تعالےٰ چناں مقرر فرمودہ اند کہ ہر کلامیکہ کنند
بقصد نصیحت و ارشاد کنند و قصد نفع عوام دارد و بقدر حوصلہ مخاطب سخن گوید و بہر
مسئلہ کہ نپرسند ہیچ نگوید و چوں سوال کنند بقدر سائل جواب فرماید چنانچہ از امام جنید
رحمہ اللہ تعالیٰ کسے پرسید کہ سائلے سوال مے کنند و شما جواب مے فرمائید بعد آں دیگرے
ہماں سوال مے کند جواب دیگر مے فرمائید وجہ چیست فرمود کہ بقدر عقول جواب باید داد

وسایل را باید که از مقامِ خود پرسد و بجائیکه نرسیده از آنجا کلام نکند و بعضی گویند که این جائز است چرا که حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بسیار حاملِ فقہ بسوے افقہ از خود میرساند پس این کلام گو بمقامِ سائل نیست مگر شاید بدیگر نفع او رسد و باید که علم را بر غیرِ اہل خرچ نکند و بعض گویند که بر اہل و غیرِ اہل ہر دو بذل کند که خود علم خود را از غیرِ اہلِ خود باز میدارد و ہم مے باید که روبروے اعلم از خود کلام نکند چنانچه ابن مبارک رحمه اللہ تعالی را مسئله پیشِ سفیانِ ثوری رحمه اللہ تعالی پرسیدند گفت که پیشِ استاداں کلام نمی توانم و بعض گفته اند که گفتگوے این علمِ تصوف ہماں را حسن و لائق است که از حالِ خود تعبیر کند و افعالِ خود بگوید و ناقلِ محض را زیبا نیست که دریں علم بحث نماید و ہم ادب است که قبل از وقت خود چیزے نگوید که ازیں امر چنداں آفات مے زاید که این شخص از فواید بالکل جدا میماند و از طلبِ جاه و منزلت نزدِ مردم و اہلِ دُنیا بسیار حذر باید وگرنه از علمِ خود نفع ہرگز نیابد و حضرت فخرِ عالم صلے اللہ علیہ وسلم از علمیکه نفع ندہد پناه می خواستند و ہم فرمودند ہر که طلبِ علم براے نمائش علماء و گرد آوردنِ جہلاء سفہاء و متوجه کردنِ مرداں مے کند باید که بازگشتِ خود در دوزخ مقرر کند و ہم باید که ہر چه بشنود یا بیاموزد در عمل بسیار کوشش کند که گفته اند ہر که از علومِ قوم چیزے شنیده عمل کرد این علم در قلبِ او حکمت مے گردد و ہر که از وے بشنود نفع گیرد و ہر که برو عمل نکند گویا حکایتے یاد کرده باشد آخر بعد چند روز فراموش گرداند و گفته اند کلامیکه از دل بر آید در دل سرایت کند و اگر از زبان بر آید از گوش تجاوز نمے کند و ہم بداند که ہر که در دلِ او تخمِ ارادهٔ سلوک الی اللہ کاشته شد او را محافظتِ این بسیار باید که این مہمانِ غیبی است پس این را غنیمت پندارد و غذاے مناسب و موافق پیش او رساند تا بفرحتِ تمام ہضم کند و این غذا فی الحقیقة بجز ولایتِ شیخِ طریقه ہیچ جا یافته نمی شود که تخمِ اراده در دلِ مرید ہمچو آں طفلے ست که از عالمِ غیب پیدا شده در عالمِ شہادت رسید پس غذاے او بجز شیرِ عالمِ غیب که از پستانِ مادرش بر آمده دیگر نباشد نه شیرِ بازار ہمچنان نورِ اراده که در دلِ مرید است از عالمِ غیب است که بتوفیق الٰہی میسر او شد و تربیتِ او بجز آبِ معرفت که از چشمهٔ غیب وجودِ فیاض بر دلِ اہلِ غیب رسد نخواہد بود

واہلِ غیب مشائخ اندکہ بمتابعتِ رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم مشرف شدند وفیوض وارادت ربانی برایشاں فیضان شدند وربانیین گشتند چنانچہ در عوارف از حضرت صلے اللہ علیہ وسلم روایت است کہ آنچہ در سینۂ من حق تعالے انداخت در سینہ صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ انداختم پس ہر کہ را ایں ارادہ آید براے وعقل خود معنی نباشد بلکہ بطلب شیخ عارف موصوف صفاتِ متقدمہ خیزد اگرچہ در شرق یا غرب بود کہ بے او چارہ نیست وخود را بخدمت او سپردہ از تصرفاتِ خود بدر آید وہر چند شیطان بموافقتِ نفس در دلش وسوسہ دہد کہ ایں شیخ کامل ہست یا نے مگر باید کہ در چنیں شیخ ہرگز ایں وسوسہ را در دل جاے ندہد وبقوتِ مردانگی وہمتِ عالی او را ابدر کند وایں حدیث شریف بیاد آرد کہ سمع وطاعت بر خود گیرد اگرچہ والیِ شما غلام حبشی وکم صورت بود پس بہر حال خود را بتصرفِ خود نگذارد بلکہ تابع آن شیخ کند کہ صوفیہ در بابِ کمالِ ارادت وعدمِ مخالفت بچناں مبالغہ گفتہ اند کہ مرید را تصرفِ گربہ بودن از تصرفِ خود برخود بسیار بہتر ست وہر چہ شرائطِ شیخ ذکر کردہ شد رعایۃ آنہا ہم واجب است کہ نبی صلے اللہ علیہ وسلم را حق تعالے براے دعوتِ امت وطلبِ ایشاں سوے حق تعالے مبعوث فرمود وباذنِ خود ہادی صراط مستقیم گردانید وفرمود کہ البتہ تو سوے صراطِ مستقیم ہدایت مے کنی وحکم فرمود کہ اے مومناں رسولِ ما داعی ست طرفِ ما باذنِ جنابِ ما ورسولِ ما چراغ روشن ست وچون مدتِ بقاءِ شریف تمام شد صحابہ رضی اللہ عنہم را خلیفہ گذاشت وہمچناں در ہر قرن تا قیامت داعی الی اللہ تعالے خواہند ماند چنانچہ فرمود کہ صحابہ من ہمچو ستارگانند ہر کہ ہدایت طلبید راہ یابید مگر ایں ہدایت نزدِ ہماں کس باشد کہ وراثتِ علم ظاہری وباطنی بوسائط خود از آں سرور صلی اللہ علیہ وسلم داشتہ باشد پس ہر کہ را چنیں شیخ دریابد وشیخ او را در حلقۂ اطاعتِ خود قبول ہم فرماید در احترامِ ظاہری وباطنی او قصور نکند احترامِ ظاہری اینکہ باوے مجادلہ نکند وہر چہ از وے شنود اگرچہ بیقین داند کہ خطا کردہ ہم باو محبت نکند چراکہ نظر او از نظرِ ایں مرید وعلم او از علمِ ایں بہر حال تمام وکامل ست ونیز پیشِ شیخ بر مصلے او نشیند مگر بضرورتِ نماز وبعدِ نماز جانماز بردارد وبر زمین آید ونوافل بحضورِ وے نخواند وہر چہ فرماید امتثال او کند وتا بمقدور خود قصور دراں نکند وبر جانماز ش

قدم ننهد و پیش او بلکه پیش دیگران هم حرکتیکه از خصال عارفین نیست ننماید و بر روے مشائخ بکثرت نظر نیاندازد و با ایشان طرز انبساط بے تکلفی نبازد مگر آنکه اجازت فرمایند و هیچ کاریکه گران طبع شیخ بود نسازد و بلکه پیش او گردن انداخته ماند و چهره ها سے مردم هم نه بیند که غفلت از ذکر ورزد و احترام باطنی آنکه بر روے هیچ امر انکار نکند و همچو ظاهر بباطن هم مراعات او قولاً و فعلاً و حرکةً و سکوناً نماید و گرنه بنفاق مبتلا خواهد ماند و اگر چیزے خلش بباطن یابد او را بگذارد تا باطن او بظاهر موافق گردد بتوفیق الله سبحانه و نیز سالک اوقاتی را که فضیلت آنها از حدیث ثابت شده بنوافل و اذکار ضرور معمور و محفوظ دارد و از این یک اشراق است و وقت او بعد طلوع آفتاب است تا ارتفاع او قدر دو نیزه و چهار رکعت در روے مستحب است و چاشت وقتش از طلوع تا زوال است و دوازده رکعت در روے مستحب است و فی الزوال بعد زوال وقت اوست چار رکعت دران مسنون است و ما بین العشائین و شش رکعت در روے است و اگر بست رکعت خواند اولی است و همه اینها از حدیث ثابت اند و بعد این بذکر خفی یا جلی بحضور قلب مشغول بود و وقت شب سیزده رکعت مع سه وتر بخواند و اقل مرتبه دو رکعت است سواے وتر بعده تا صبح بذکر مشغول ماند و نماز صبح خوانده تا اشراق ذکر کرده ماند و هم مواظبت بر تحیة الوضوء و دو رکعة تحیة المسجد نیز ضرور نماید و جماعت علما تحیة الوضو بعد نماز عصر مکروه دارند و بعض مشائخ روا داشته اند پس هر که بمواظبت شرائط ثمانیه مذکوره و مراعات اوقات مذکوره و محافظت آداب و محاورات مسطوره کوشد مخلص بود و شیطان را بر روے حجت نبود و اهل الله خاص و جنتی گردد و چه جنت و نار امروز نزد اهل سلوک موجود ند چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که در جنت رفتم و آواز نعلین بلال رضی الله تعالی عنه دران پیش پیش خود شنیدم و هم فرمود که در جنت رسیدم و کوشکے دیده پرسیدم که این براے کیست گفتند که براے عمر رضی الله تعالی عنه پس مرا غیرت عمر رضی الله یاد آمد از این سبب در روے داخل نشدم و هم فرمود که ابو طالب را در ضحضاح دوزخ دیدم و اگر من ابن الانخ او نبودمے مقام او در وسط دوزخ بودے

فصل ابدا آنکه منجمله کرامات اولیاء آنست که ایمان غیبی بآخرت و وعده و وعید و حشر و نشر و غیره آنچه از کتاب و سنت

ثابت شدہ ایشاں را شہودی بود کہ ہرگز نفس انکار او نتواند کرد و نہ شیطان در ہیچ امر خروی شبہہ تواند داد و چناں راسخ بود کہ اگر پردہ بردارند ہیچ یقینِ شاں زیادہ نگردد و بسلم ایشاں یقین دارند کہ حق تعالےٰ بر ہمہ چیز قادر است و قدرت او خالی از حکمت نیست و باید انکہ بندہ بحقیقۃ ایمان نمیرسد مگر بعد وصول بمقامِ تصدیق چنانچہ از حالِ حارثہ رضی اللہ عنہ منقول است کہ جناب سرورِ سلام اللہ علیہ فرمودند اے حارثہ چگوں صبح کردی عرض کرد کہ صبح کردم مومنًا حقًا حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود تامل کن در قولِ خود چرا کہ ہر دعوے را حقیقتے بود بگو حقیقتِ دعوے تو چیست عرض کرد کہ نفسِ خود را از دنیا باز داشتم و روزان او را تشنہ نہادم و شبہا او را بیدار کردم و گویا بطرف عرش الٰہی ظاہر امی بینم و اہل جنۃ را باہم ملاقات کنندہ و دوزخیاں را کہ باہم عار مے کنند نیز مے بینم فرمود صلوٰۃ اللہ علیہ جواب صواب گفتے و چوں حارثہ رضی اللہ عنہ باز گشت حضرت سلام اللہ علیہ فرمود کہ ایں بندہ ایست کہ خدا تعالیٰ دل او را منور فرمودہ است **فائدہ** بدانکہ نشانِ قذفِ نور در قلبِ ذاکر آنست کہ ذاکر را انشراح صدر و اطمینان بذکر حاصل آید و علامت انشراح صدر ترکِ دنیا و اعراض از اغراضِ فانیۂ دنیاست و نشانِ اطمینان بذکر قرار چشم اوست بنورِ ایمان کہ وقتِ غلبۂ ذکر در دل او انداختہ شد و باید شنید کہ ہر صورت را معنے بود و ہر شے محسوس را وجود عقلی ہم باشد و ہر ظاہر را در عالم غیب مثالی بود پس ہر کہ ثبوتِ صورت برائے معنی اعتقاد نکند ملحدِ عناوی باطنی بود و ہر کہ انکارِ معنی صورت کرد ظاہری پلید بود و ہر کہ درمیانِ ظاہر و باطن جمع کند و محسوسات را وجودِ عقلی ثابت دارد و در شہادت غیب را مطالعہ کند او صوفی سُنّی سعید رشید ست و در حقِ ائمہ مسلمین متعصب نباید بود و در قائلینِ کلمہ توحید و قائلینِ رسالۃ تا آنکہ تاویل صالح تواند طعن نباید کرد و باید دانست کہ سزائے مشیخت کسے باشد کہ نفس خود را بمجاہدات تادیب دادہ و بر مشقت و سختی و تلخ کشی مرتاض و متحمل گردانیدہ و از آداب ادب در خدمتِ مشائخ صلحاء و مقتدا اتہ کردہ و صحبتِ صادقین بسر بردہ و احکام و حدود دین و اصول و فروع مذہب شناختہ از مقامات عالیہ تجاوز کردہ باشد و ہر کہ بایں صفات متصف نیست او را مشیخت حرام است و **بعض گفتہ اند** ہر کہ عیوبِ افعالِ خود را و سرکشی نفس خویش را

نفهمد وازالهٔ این عیوب باجتهاد نیاموخته وآدابِ این طریق حاصل نکرده اقتدا بوے جائز
نیست پس مرید اول این امور بداند بعد آن نفسِ خود را بمجاهده گرفته تفقّد (جستجو) زیادتی وکمی ونوافع
وضوار کند وهرچه از حالات بوے عارض بود هردم بخدمتِ شیخ عرضه دهد که گفته اند هر که حالِ خود
بطبیب نرساند عاقل نیست وبعد آن برائے خود مقامات ومنازل بترتیب بطلبد واز مقامی
قبلِ تصحیحِ ادب وتکمیلِ آن مقام انتقال نکند چنانکه مثلاً بزهد آنگاه مشغول بود که از مقامِ ورع
فارغ شده باشد وعلی هذا تا آنکه معاملات بردلِ او وارد شوند بفضل الله تعالے وبعض صوفیه
فرمایند که عمل بحرکاتِ قلب از عمل بحرکاتِ جوارح بسیار بهتر است چنانچه حضرت فخر العالم
سلام الله علیه فرمود اگر ایمانِ ابوبکر رضی الله تعالی عنه وزن کرده آید از ایمانِ جمیع اهلِ زمین
غالب آید وهم فرمود که ابوبکرؓ بسببِ کثرتِ صوم وصلوٰة از همه فائق نشده بلکه بچیزے که
در قلبِ اوست فائق است واز ینجاست که بعدِ وفاتِ شریف آنچه استقامت وکمالِ
متانت بآن رضی الله تعالی عنه بود هیچ صحابی را نبود که بر ممبر سوار شده بعد حمد وصلوٰة فرمود
که هر که محمد را مے پرست بازگردد که آنجنابِ عالی وفات یافتند صلوٰة الله علیه وهر که
خدا را مے پرست ثابت ماند که حق تعالی حی وقایم است ونیز با مرتدان مقاتله کرد وجیشِ
اسامه رضی الله تعالے عنه را همانم رخصت نمود وهیچ اندیشه نه فرمود اگرچه همه صحابه
منع مے فرمودند وحق تعالے حفاظتِ دین باو رضی الله تعالی عنه فرمود وهم مرید را واجب
است که ظاهرِ خود را از وظیفه وباطنِ خود را از اراوت خالی ندارد تا آنکه بروے واردات
وارد شوند پس اکنون از اراوت گسسته با واردات خواهد بود بتوفیقه سبحانه تعالے چنانکه
ابوسلیمان دارانی فرماید که چوں معاملات بسوے قلب رسند جوارح آرام گیرند پس بعبادتِ
باطن ومباشرتِ احوال ورعایتِ اسرار وشمارِ انفاس خود مشغول گردد چنانچه گفتند که عبادتِ
فقیر نفیِ خواطر است وبعض مشائخ فرمود که چوں مرید را بشهوات قایم وبحظوظ النفس مبتلا
بینی کاذب پندار واگر در مدح وذم ورد وقبول تمیز کند هم کاذب دان جنید رحمه الله تعالے
فرمود که اگر علامات نبودے هر کس دعوے سلوک کردے وحق تعالے فرمود که البته پنداشتے
اے محمد صلے الله علیه وسلم منافقین را از پیشانیِ ایشاں وخواهی پنداشت از آوازِ ایشاں را

ونیز مرید را واجب است که بیقین داند که هیچ مقام و حال و کدام عبادت بے اخلاص و دور کردن
ریا از اعمال درست نمی آید و هم واجب است که رعایت نفس هر لمحه دارد و اخلاق او را خوب بپندارد
که او بجز بدی حکم نمے کند اگرچه بغایت درجه معرفت رسد تاهم از وے غافل نه نشیند که آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نفس را رعایت و نگاهداشت فرمودند از اشرار او تعوذ مے خواستند
وعلی کرم الله وجهه فرمود که من با نفس خود مثل راعی گوسفندان هستم که چون از یک جانب
جمع مے کنم جانب دیگر مے گریزد و ابوبکر وراق رحمة الله تعالی فرمود که نفس در
همه حال مرائی ست و در اکثر احوال منافق است و در بعض حالات مشرک هم هست که در
دعوے و مطالبه خود خویش را ضد و ند حق تعالی مے دارد چرا که حق تعالی از بندگان خود ثنا و
(یعنے شریک ۱۲)
مدح و حمد خود طلب فرمود نفس هم مدح خود مے خواهد و حق تعالی فرماید که مخالفت از اوامر و نواهی من
نکنید نفس هم همین میگوید و حق تعالے ذات پاک خود را مرهوب و مرغوب دانستن حکم فرمود نفس
هم همین مے طلبد و همین است شرک او و نفاق و ریا را و اظهار است و گفته اند که نفس لطیفه ایست
درین قالب که محل اخلاق مذمومه ست و روح لطیفه ایست درهمین قالب که محل اخلاق محموده چنانکه
بینی و چشم و گوش محل بصارت و سماعت و شموم اند و گفته اند که روح کان خیر ست و نفس کان
شر و عقل لشکر روح است و هوے لشکر نفس و توفیق الهی مدد روح است و خذلان مدد نفس و قلب
تابع لشکر غالب بود والله تعالی اعلم **فصل ۱۵** چون مرید مقام توبه صحیح کرده و بمقام ورع
و تقوے قدم راسخ نموده بمقام زهد پا نهاد و نفس خود را بریاضت و مجاهده ادب داد خرقه پوشانیدن
وے را روا باشد اگر رغبت دارد ولیکن ادب خرقه ضرور نگاه باید داشت پس بدانکه انسان عبارت
است از جمله ظاهر و باطن و لباس هر دو جدا است حق تعالے فرماید که لباس تقوے بهتر است
الحاصل لباس تن که ظاهر انسان است آن ست که شریعت برائے او جائز دارد و هرچه حق تعالے
برائے او گرداند چنانچه فخر رسل صلے اللہ علیہ وسلم گاہے قبا و جبه فراخ آستین مے پوشید و گاہے
تنگ آستین و گاه قمیص و رداء فاخره و گاہے خشن و باطن انسان چند چیز است نفس و لباس
او شریعت بود و قلب و لباس او طریقت باشد و سر و لباسش حقیقت باشد و روح و لباس او عبودیت بود
و خفی و لباس او محبوبیت بود و حجابهائے که انسان بدانها محجوب است تفصیل آنها گذشت پس هر کرا

حق تعالی توفیق اتباع شریعت داد بکمال عبودیت میرسد و بسبب عبودیت حق تعالی او را از
حجاب نور روح نجات مے بخشد تا آنکه بکمال محبوبیت میرسد حق تعالی فرمود که اے محمد صلی اللہ
علیہ وسلم بگو ایشان را اگر خدا را دوست می دارید اتباع من کنید که خود خدا تعالی شما را دوست خواہد
داشت و حجاب ظلمت بمتابعت شریعت باذن اللہ تعالی رفع مے شوند و چون ہمہ پردہا
دور شوند ربانی و مخلص شود و از ارضیۂ جسم و سماویۂ روح ہر دو خلاص یافتہ باعلی الاعالی رسد و
بمقعد صدق عند ملیک مقتدر قرار یابد و ہمین معنی است که خضر میگوید صوفی را نہ در زمین جائے
مے بود و نہ آسمان او را میپوشد پس متابعت صورت است و عبودیت حقیقت او و انقطاع از متابعت
که بمنزلہ صورت است و از عبودیت که مثل لب است در ہیچ حال نہ در دنیا و نہ آخرت ممکن نیست
و مخالفت شریعت بجز مردود بارگاہ الٰہی نمے کند و بہلاکت وسیہ روئی غیر مخالف شرع شریف
نمے افتد چنانچہ بلعم و برصیصا و غیرہما را شنیدہ ایم نعوذ باللہ من الحور بعد الکور پس باید که ظاہر و باطن را
از تصرفات طبع و عادت محفوظ دارد و از جادۂ شریعت سرمو تجاوز نورزد اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا مُتَابَعَةَ
حَبِيْبِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَّقَوْلًا وَّفِعْلًا عِبَادَةً وَّعَادَةً اٰمِيْن
و بدانکه مدرکات باطن را حجابے دیگر ہم ہست پس حجاب نفس شہوات و لذات ست و حجاب
قلب ملاحظۂ غیر حق است و حجاب عقل در معانی معقولہ تفکر کردن ست و حجاب سر با سرار توقف
نمودن است و حجاب روح مکاشفات اند و حجاب خفی حجاب عظمت و کبریا ہست و واصل ہمان باشد
که بہیچ یکے ازینہا التفات نکند چنانچہ حبیب اللہ صلے اللہ علیہ وسلم در معراج بر دفائن و خزائن و
غیرہا که بمقام سدرہ پیش او صلے اللہ علیہ وسلم کردند ہیچ التفات نفرمود چنانچہ حق تعالی فرمود وقتیکہ
سدرہ را پوشید ہر چہ پوشید حبیب ما نظر خود را ہرگز از منظور حقیقی خود تجاوز نکرد و غافل ہو فوق تا آنکہ ذرہ
قدر ہم از دنیا با خود دارد از شیطان در امن نباشد نقل است که عیسے علیہ السلام بر خشت گل
سر شریف نہادہ بخواب رفتند چون بیدار شدند شیطان را نزد سر خود دیدہ فرمودند که نزد من چرا
آمدی گفت در تو ہم طمع وسوسہ کردم فرمودند اے لعین من روح اللہ ام چگون طمع خام تو در من راست
آید گفت کہ طمع من در تو از ان ست که متاع من داری فرمودند که آن چیست گفت که ہمین خشت که
زیر سر تست پس عیسی علیہ السلام آن خشت را دور انداخت شیطان لعین بگریخت نجانا اللہ منہ

فصل ۱۲ بدانکه ارکانِ تصوف بظاهر پنج اند خدمت و حرمت و خلوة و صحبت و فتوت و ارکان باطنی هم پنج اند عمل و علم و حال و طلب و معرفت و بعض گفته اند که اولِ تصوف علم است و اوسطِ او عمل و آخر موهبت الهی پس علم رفع حجاب و مکشوف بودنِ مرادِ سالک بود و عمل مددکاری ست بر طلبِ مراد و موهبة بغایت عمل رسیدن و سائرین هم به سه طبقه اند مرید طالب و متوسط سائر و منتهی واصل و مقامِ مرید آنکه مجاهده و ریاضت و نفس کشی لازم گیرد و از حظوظ بالکلیه اجتناب ورزد و بجز حقوقِ ضروریه متارکه تامه نماید و مقام متوسط آنکه در طلبِ مراد امورِ هولناک اختیار کند و بهمه حال صدقِ طلب را رعایت دارد و ادب هر مقام را بجا آرد و مقام منتهی آنکه بصحو و تمکین بود چنانکه باید اجابتِ حق نماید و در شدت و فراخی و منع و عطا و وفا و جفا بر یک حال ماند خوردن و گرسنه بودنِ او برابر و بیداری و خوابِ او یکسان باشد و از حظوظ نفسانیه فانی بوده فقط حقوق باقی مانده باشد بظاهر با خلق و بباطن با حق گردد و این همه از احوالِ فخرِ عالم صلی الله علیه وسلم و اصحاب رضی الله عنهم اجمعین منقول است که آنجناب عالی اول در غارِ حرا خلوت فرمود و در آخرِ کار دعوتِ خلق کرد و اگرچه مشغول بخلق بودند مگر یک لمحه از حق تعالی جدا نبودند و جلوة و خلوة برابر داشتند و اصحابِ صفه هم در حالِ تمکین امرا و وزرا شدند که مخالطت در ایشان اثر و ضرر نکرد و ادب جزء اعظم و رکن اعلی در تصوف است **ابو عبدالله بن خفیف** رحمه الله تعالی فرمود مرا رویم رحمه الله تعالی نصیحت کرد که ای پسر عمل خود بمشابه نمک گردان و ادب مانند آرد ساز از ینجاست که گفته هم تصوف بس ادب است و هر وقت و هر مقام را ادب است هر که ادب را لازم گرفت بمرتبه مردان رسید و هر که از ادب محروم ماند از جائیکه قرب متیقن دارد دور افتد و از جائے که قبول متوقع بود مردود گردد و بهمین معنی ست که گفته اند هر که از ادب محروم شد از جمیع خیرات محروم شد و طریقِ اهلِ تصوف پر خطر ست اگر ذره ادب از دست رود بخسران آید بهمین سبب صوفیه کرام بدنیا و خلق بلکه بنفس و اهل خود هم میل نمی کنند اگر خیال کنند رغبت پیدا آید و چون رغبت غیر الله شد از خیرات ممنوع شوند **جنید رحمه الله تعالی** را پرسیدند که صوفیه کیستند فرمود گروهے ست که حق تعالی ایشان را از همه خلق برگزیده اگر مخفی دارد دوست دارد و اگر ظاهر کند هم دوست میدارد **و ابن عطا** رحمه الله تعالی را پرسیدند که تصوف چیست گفت پاکیزگی طبیعی ست که در باطن

انسان مخفی باشد و حسن خلق است کہ ظاہر انسان را در گرفتہ ہست و رویم رحمہ اللہ تعالی از جنید رحمہ اللہ تعالی
پرسید کہ صفت ذاتی متصوف چیست گفت پرہیز پرہیز اسے با محمد ظاہر گیر و از صفت ذاتی ہرس
چوں بسیار الحاح کرد فرمود کہ گروہے ست کہ با حق تعالے بو ند و معیۃ ایشاں را جز حق تعالے
کسے نداند و سہیل تستری رحمہ اللہ تعالے فرمود کہ تصوف با خدا تعالی بودن ست بحیثیتی کہ کسے
ایں معیۃ را جز حق تعالی نداند و اخلاق صوفیہ حلم و تواضع و نصیحت و شفقت و احتمال ایذا و نرمی
و احسان و ایثار نفع غیر بر نفع خود و خدمت و الفت و بشاشت و کرم و جاہ و مال را ابا دادن
و مروت و مردانگی و مؤدت و جود و عفو و صلح و سخا و وفا و حیا و تلطف و تبشر و سکینہ و وقار و دعا
و ثنا و حسن خلق و تصغیر نفس خود و توقیر اخوان دین و تبجیل مشائخ و ترحم بر صغار و احسان کسے
را بسیار دانستن و احسان خود را کم فہمیدن باشد و سہیل تستری رحمۃ اللہ تعالے علیہ پرسیدند
کہ حسن خلق چیست گفت ادنے مرتبہ حسن خلق آنکہ احتمال ایذا کند و قصد مکافات ندارد و بر
ظالم رحم آرد و برائے وے دعا نماید ابن مبارک رحمہ اللہ تعالی گفت کہ حسن خلق فراخ وجہ
ماندن و بکسے ایذا نرسانیدن و کمال بخشش کردن باشد و معرفت ہدایتے ست از طرف حق تعالے
و معرفت یکے استدلالی مے باشد کہ اشیا را دیدہ بواجب الوجود رسند چنانکہ حق تعالی فرماید
قریب مے نمائیم ایشاں را نشانہائے قدرت خود در اقطار زمین و آسمان و در جانہائے ایشان
و ایں درجہ علما راسخین را بود و کما ز آیات بخالق آنہا پے برند و در حقیقت ایں معرفت ہم بالعکس حاصل
مے بود کہ چیزے از امور غیبیہ بروے مکاشفہ شدہ باشد تا از اشیا ظاہری و باطنی ہر دو استدلال بر
وجود باک قایم کند چرا کہ حق تعالی چنانکہ عالم ظاہر را برائے دلیل معرفت پیدا فرمودہ عالم باطن را
ہم برائے ہمیں ایجاد فرمود پس ہر کہ فقط بعالم ظاہر استدلال مے تواں آورد و بعالم باطن استدلال
نمے تواند گرفت استدلال او ناقص ست مثلاً نفس کہ طرف ظاہر و باطن میدارد ہر کہ بظاہر نفس
دلیل آرد و بباطن آں نمی تواند آمد دلیل او بہر دو شق تمام نشد بلکہ بباطن نفس معطل ماند و لیکن در روئے
تعطل بود دلیل نیست اگرچہ بظاہر نفس بہر یک استدلال حاصل تواں شد پس باید کہ بظاہر دلیل
آرد و در تہذیب اخلاق کوشد تا از عالم ملکوت بروے مکاشفہ شود حضرت صلوۃ اللہ علیہ فرمود کہ اگر
شیاطین بر قلب بنی آدم گرد نیامدندے بنی آدم ملکوت سماوات نظر کردندے پس تحقیق بداں کہ ہر کرا

ف
معرفت چیست

باطنش بنورِ معرفت و مشاهده مفتوح و منور نه شد کور است اگرچه هر دو چشم ظاهر کشاده دارد حق تعالی
فرموده هر که در دنیا کور است در آخرت هم کور بود بلکه زیاده گمراه پس هر که بامور لا یعنی مشغول شد همانا که
توفیق الٰهی رفیق او نیست و هر که معرفتِ الٰهی نصیب او نمے چه او در حظوظ نفس کمر بسته ازین سبب
حق تعالی او را دور انداخته و از مشاهدهٔ اوصافِ قدیمه خود محجوب گردانید و دیگر معرفة شهودی
ضروری بود که باوّلِ نظر بغیر فکر حاصل مے آید چنانچه حق تعالی فرمود آیا ربِ ترا کفایت نمی کند
که او بر همه اشیا شاهد است و این درجه معرفت صدیقین اصحاب مشاهده باشد و این استدلال
بباطن آیات است بر آیات چنانکه بعض[٣] مشایخ گویند که حق تعالی را قبل از همه چیز دیدیم و این معرفة
یقین و احسان بود که اشیا را از خالق او دانستند نه آنکه بسبب اشیا خالق را دانند آورده
اند که بداؤد علیه السلام وحی آمد که اے داؤد معرفتِ مرا دانی که چیست گفت اے رب نمی دانم
حکم شد که او حیوة قلب است در مشاهدهٔ ما و احمد بن عاصم انطاکی رحمه الله تعالی فرماید
که بر هیچ کس غبطه نمی کنم مگر بر آنکه ربِ خود را شناخت و کمال خواهش دارم تا که مرا معرفتِ عارفین
محبین حاصل نشود نمیرم و معرفتِ تصدیق را تمنا نمی کنم واسطی رحمه الله تعالی فرمود که معرفت
آن ست که بحسِ خود مشاهده شود و علم آنکه بخبر آید و بعض گویند که معرفت اسم علمے ست که بعد
غفلت آید و بهمین جهت بر حق تعالی اطلاق معرفت و عارف نمے کنند که او تعالی در ازل و ابد
عالم بعلمِ قدیم است و سهیل تستری رحمه الله تعالی فرمود که راهِ عارف همین است که نفس خود را ف[١] راهِ عارف
از پلیدیها پاک کرده و التزام اوامر و نواهی بر خود گیرد و بکمالِ اقتدا سنت و تمام رعایتِ آداب
بود و قصد صحیح کند و نفسِ مزکّی را بجناب الٰهی مقرب گرداند ابن عطا رحمه الله تعالی فرماید که
با حق تعالے چنان معامله کند که هرچه از و تعالے بر وے از انعام و افضال سبقت کرده بر آنها حضر
نظر کند عجب نباشد اگر بر آب رود یا در هوا طیران کند و کارِ حق تعالے عجب ست که هیچ از وے
زیاده عجیب نیست و شبلی رحمه الله تعالے را پرسیدند معرفت چیست گفت که چون بخدا
تعالی متعلق باشی که اعمالِ خود را نه بینی و نه بسوے غیر او تعالے نظر اندازی آنگه کامل المعرفت باشی
و گفته اند که رویت آخرت همچو معرفتِ دنیا خواهد بود که چنانکه در دنیا عارف را احاطهٔ ذات
و کنهِ وجودِ پاک حاصل نیست چرا که او تعالی از جوانب و تناهی منزه ست همچنان در آخرت رویت

باشد و ادراک در یافت کنہ را گویند و ایں امر را حق تعالیٰ فرمود کہ ذات پاک مرا ابصار کسے ادراک نمے تواند کرد و گفتہ اند کہ ہر کہ را معرفت الٰہی حاصل نہ شد سکوت برو واجب است و ہر کرا حاصل شد سکوت بر وے لازم آید بے اختیار او ازیں جاست کہ گفتہ اند مَنْ عَرَفَ رَبَّهٗ كَلَّ لِسَانُهٗ (ہر کہ خدا را شناخت زبان او بند شد) و بعضے گان را پرسیدند کہ غایت معرفت چیست گفت با خدا تعالیٰ بودن حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرماید کہ بشنوید ہر کہ خدا تعالیٰ را شناخت ہرگز او را فاقہ و وحشت نیاید چہ او ہر دم با خدا تعالیٰ ست و محو در او تعالیٰ است و بعض صوفیہ گفتہ اند کہ عارف ہماں کس را گویند کہ بر قلب او علوم معلوم حقیقی جَلَّ شَانُہٗ متواتر و توالی ارزانی شوند و غفلتہا از وکمیسر بروند و علامات و آثار آں علوم بر وے ظاہر آیند از عمر رضی اللہ تعالیٰ مروی است کہ فرمود فخر الرسل صلے اللہ علیہ وسلم ہر شئے را معدن باشد و معدن تقوے دل عارفین بود و ہمیں ایشاں را عارف نام نہادہ اند کہ ہمچو معدن عارف ایشاں تمناہی نیستند **فصل** بدانکہ سالک را واجب است کہ از اصول دین بخوبی واقف بود تا معرفت و عبودیت و عبادت او درست شود چنانچہ در حدیث قدسی است اے بندۂ من ورع کن تا مرا بشناسی و گرسنہ باش تا مرا بینی و مجرد رو باش تا معرفت و عبودیت و عبادت من رسی بود اصول دین اسلام و اعتقاد حق و ایمان و ایقان و معرفت و توحید است پس ظاہر اسلام پنج چیز است چنانچہ فخر عالم صلی اللہ علیہ فرمود کہ بنا اسلام بر پنج چیز است شہادت لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم و قائم داشتن نماز و زکوٰۃ دادن و روزہ رمضان گزاردن و بشرط قدرت حج نمودن و حقیقت اسلام نوریست کہ در سینۂ مومناں ریختہ شود حق تعالیٰ فرماید ہر کرا حق تعالیٰ سینہ برائے اسلام کشادہ او بر نور الٰہی ست و چوں حقیقت اسلام نور مقذوف شد و ظاہر اسلام ارکان خمسہ مذکورہ پس معنے حدیث کہ مسلم کسے ست کہ از شر زبان و دست او مسلماناں سالم بوند چناں باشد کہ کمال و ثمرۂ اسلام آں است کہ مسلماناں را از شرور خود محفوظ دارد واللہ اعلم **و اعتقاد** علمیست بوجود معیبات کہ در قلب راسخ مے شود و حقیقت اعتقاد نوریست در قلب کہ ہر چہ شک و ریب عارض شود آں نور او را دفع کند و اعتقاد صحیح آں باشد کہ مطابق بود بمعتقد صحابہ کرام و تابعین و تبع تابعین رضی اللہ عنہم و از تعطل و الحاد و تشبہ و تجسم و حلول و اتحاد و اباحۃ وغیرہ مخترعات اہل بدع و اہوا

فـ عارف را زبان بند است ۱۲

فـ معدن تقوے دل عارف است

خالی باشد پس ہرچہ موافق بکتاب و سنتہ و اجماع اہل قرون ثلاثہ باشد صحیح ست وگرنہ
فاسد چنانچہ مخبر عالم صلے اللہ علیہ وسلم بمدح ایشاں فرمود کہ خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم یعنی بہترین قرنہا قرن منست بعدہ متصلین
بقرن من بعد آں ایشاں کہ متصل اند بمتصلین بقرن من و علم راجح اعتقادیست کہ مطابق واقع
باشد و زوال نپذیرد و حقیقت ایں علم ہم نورے است کہ چوں در قلب فرود آید شعاع ایں نور
بمعلوم متعلق بود چنانکہ شعاع چشم بچیزے کہ مے بیند تعلق مے کند و ایں علم بواسطہ مشکوٰۃ
نبوت از جناب تقدس تعالیٰ بر قلوب بندگان فائز مے بود و ایں نور ایں بندہ را بسوی خدا تعالیٰ
کہ معرفت ذاتی ست یا طرف امر الٰہی کہ معرفت صفاتی ست یا حکم الٰہی کہ شریعت است مے کشد
بحسب مرتبہ و قوت ایں علم پس ایں علم ہم سہ مرتبہ باشد یکے علم الیقین کہ باستدلال نظر حاصل
آید دوم عین الیقین کہ بمشاہدہ و معائنہ میسر گردد سوم حق الیقین کہ باوصف مشاہدہ مباشرت
ہم وصول گردد چنانکہ مثلاً آب بودن در دریا بحسب عادت ہر یک میداند و بر کنار او عبور
کردن و آب دریا دیدن بکتراں را باشد و ہر کہ در وے غوطہ زند و غسل کند بسیار کم مے بود و علم
لدنی کہ حق تعالیٰ در شان خضر علیہ السلام فرمود کہ از نزد خود او را تعلیم کردیم ہمانست کہ معرفت ذات
و صفات الٰہی علماً یقیناً حاصل شود و بمشاہدہ قلب مذاق یابد و علم صحیح یقینی ثمرۂ ایمان صحیح
مے باشد و بے صحت ایمان تا باینجا ہرگز نتواند رسید و تا کہ ثمرۂ ایمان در منازل قلب نازل نشود
ہرگز علم الیقین در میدان صدر تجلے نفرماید و ایمان تصدیق رسول ست در جملہ آنکہ از نزد حق
تعالیٰ آوردہ و اذعان وحدانیۃ او تعالیٰ بکمال نمودن و حقیقت ایمان نوریست کہ در
قلب مومن باشد حق تعالیٰ فرمود کہ در دلہاے ایشاں ایمان نگاشت و آنچہ حضرت صلے
اللہ علیہ وسلم فرمود کہ مومن آن ست کہ از بوائق خود جار خود را امن دہد و مثل ایں مراد ازں ثمرۂ
ایمان و کمال ایمان است و ایمان یکے عطاء الٰہی ست چنانچہ بکتاب ۱ او در دل حق تعالیٰ
اشارہ بآں فرمود و دیگر کسبی کہ بکسب بندہ بود و ایمان عطائی باو قوت گیرد و او شہادت
توحید و رسالت ست و ایمان کامل آنست کہ جامع در میان توحید و تعظیم بود و لیس کمثلہ شیء ۲
اشارت بتوحید ست و سمیع و بصیر بتعظیم است چوں بندہ داند کہ حق تعالیٰ یگانہ ایست در
ذات و صفات و ہر دم بندگان پیش او تعالیٰ اند و ذرہ ہم از و تعالیٰ غائب نیست البتہ

مسلم و بخاری ۱۲

۱ اولئک کتب فی قلوبہم الایمان ۱۲

۲ لیس کمثلہ شیء وہو السمیع البصیر ۱۲ منہ

بتعظیم خواہد ماند و شائبۂ خلاف رضا او تعالی نخواہد کرد و ہمین است کمال ایمان و کفر تکذیب رسول و رسالت و رسل را گویند اگر یک چیز آوردۂ رسول را ہم منکر شد کافر گشت و اگر این انکار علانیہ بود کفر گویند و اگر باطن باشد نفاق نامند و از کفر و نفاق آنگاہ نجات یابد کہ بدل اعتقاد کند کہ حق تعالی واحد ست و ملائکہ و انبیا و کتب منزل و روز آخرت و حشر و نشر و جنت و نار وغیرہ جملہ حق است و اندازۂ نیکی و بدی و نفع و ضرر ہمہ از طرف خدا تعالی ست و بزبان اظہار این عقیدت نماید و بارکان اسلام صدق آرد و عمل کند و تمام آیات قرآن را کلام ربانی و کعبہ را قبلہ فہمد و در ہمہ امور موافق کتاب و سنت و اجماع است عقیدہ راسخ کند و شریعت نبوی را تا قیامت قایم داند و اگر از کدامی از ادیان باطلہ تائب بودہ باشد تبری از آن ہم کند و ہر چہ خلاف اجماع عقیدہ داشت از آن بتصریح تبری نماید چنانچہ مثلاً اگر کسے یہودی بود چون اسلام آرد بعد شہادتین از یہودیت ہم تبری کند و ہکذا حق تعالی فرمود ہر کہ بطاغوت منکر شد و بحق تعالے ایمان آورد بعروۂ وثقی دست زد رزقنا اللہ وجمیع الطالبین و معرفت ہدایت الٰہی ست چنانچہ در قصۂ خلیل علیہ السلام حق تعالی فرمود کہ گفت اگر مرا رب من ہدایت نخواہد کرد البتہ از گروہ گمراہان باشم و عایشہ رضی اللہ عنہا روایت کرد کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ستون خانہ بنیاد خانہ مے باشد و ستون دین معرفت حق تعالے و یقین است و عقل آن است کہ قامع بود عایشہ رضی اللہ تعالی عنہا عرض کرد کہ قربانت شوم ابوین من عقل قامع چہ معنی دارد فرمود کہ باز دارندہ از معاصی و حریص بر طاعت الٰہی و معرفت الٰہی اصل دین ست و استغفار و عبادات فرع اند و اصل بر فرع مقدم باشد چنانچہ حق تعالے فرمود کہ بدان اے حبیب صلے اللہ علیہ وسلم ہیچ معبود غیر حق تعالے نیست و استغفار از گناہان خود کن و ہم فرمود کہ بے شبہ منم معبود کہ غیر من ہیچ کس قابل عبادت نیست پس مرا عبادت کن و درین ہر دو آیۃ معرفت و توحید را بر استغفار و عبادت مقدم فرمود و معرفت در لغت علم را گویند و در عرف علمیکہ بعد غفلت آید و نزد صوفیہ معرفت علمے بود کہ بذات و صفات الٰہی متعلق بود و ہرگز شک و ریب بوے راہ نیابد و معرفت ذاتی آنکہ حق تعالے را موجود و احد فرد و صمد قائم بذاتہ داند نہ کسے را باو مشابہت داند نہ او را با کسے مشابہ و معرفت صفاتی

انیکه او تعالی یحییٰ عالم سمیع بصیر مرید متکلم قدیر و شائی و موصوف بجمیع صفات کمال مُبرّا از همه زوال و عیوب پندارد و توحید بهر و رُوح معرفت است تا آنکه توحید نمارد معرفت او از جهل بدتر است و علامت معرفت آنکه مشاهده حق تعالےٰ حیوة قلب او گردد چنانچه از اخبار داود علیه السلام گذشت و معرفت شهودی از تصدیقی بسیار قوی ست چنانچه از قول ابن عاصم انطاکی گذشت و معرفت شهودی آنگاه صحیح شود که بهر قلب بمقام رویت و مشاهده رسد چه آنکه معرفت حقیقی در میان رویت مے باشد که حق تعالی بعض حجاب را برداشته نور ذات و صفات خود من ورای حجاب مے نماید تا معرفت حاصل آید نه آنکه همه حجابها مرتفع شوند چه اگر حجب بالکلیه دور شوند همه ماسوے الله تعالی بسوزد خوش گفت قطعه ولو انی ظهرت بلا حجاب + لقد مات الخلائق اجمعینا + ولکن الحجاب لطیف معنی + به یحیی قلوب العاشقینا + بے پرده ظهور گر نمایم + بے شبه تمام خلق میرد + این پرده مگر لطیف چیز است + عاشق و دل از و حیوة گیرد + و توحید در لغت چیزے را یک گردانیدن باشد و نزد علما را اعتقاد وحدانیة حق تعالےٰ کردن و نزد صوفیه وحدانیت را مشاهده کردن باشد و اصل توحید آنکه معدوم و لم یکن را ساقط کند و لم یزل و لا یزال را اثبات نماید از جنید رحمه الله تعالی کسے گفت که صفت باری تعالی بیان کن جنید رحمه الله تعالےٰ گفت که او ست بے او نیست او مگر او پس آن سائل نعره زد و مُرد جنید رحمه الله تعالے فرمود که بهمیں سبب بسیار مے کوشم که کلام توحید بزبان تجرید نگویم و بعض فرمایند که توحید در قدیم و حادث تمیز کردن و از حادث رو گردانیدن و همه تن بقدیم متوجه بودن است تا آنکه در توجه خود در اهم حاضر نه بیند و اگر در حال توحید نفس خود در اهم پنداشت موحد نیست بلکه مشرک است و بدانکه حق تعالی در ازل واحد و متوحد بود و غیر او با او نبود چنانچه در حدیث عمران بن حصین است که حق تعالےٰ بود و با او هرگز چیزے نبود و عرش او تعالے بر آب بود و بعد آن همه چیز را پیدا فرمود پس چوں دانستی که حق تعالے قبل خلق و بعد خلق خود متوحد است او را حاجت کسے نیست که او را کسے واحد گرداند و توحید او تعالی ورا، همه توحید ست قایم بذاته و غنی از غیر خود پس معنی توحید عبد آن است که وحدانیت ثابت ازلیه را مشاهده نماید چنانکه در وقت مشاهده غیر ذات پاک

دلِ عاشق

هو بلا هو و لا هو الا هو

او تعالیٰ را بفهمد و تنزیه و تعظیم او تعالیٰ موافق کتاب و سنت نماید و بداند که حق تعالیٰ واحد فی ذاته است
با هیچ یکے در ذات و صفات خود مشارکت و مشابهت ندارد و از مکان و زمان بری ست و از
مماثلت زمانی و مکانی و عالی و از احاطهٔ علم و فهم کسے اعظم و اکبر است چنانچه حق تعالیٰ فرموده
که ایشان او تعالیٰ را بعلم احاطه نتوانند و هم فرمود که مثل او هیچ چیز نیست پس توحید بنده حق تعالیٰ
را صفت وحدانیت ندهد معاذ اللہ تعالیٰ بلکه صفت موحدیت مید هد فافهم و حقیقت
توحید نورے است که بسبب آن وجود لم یزل و عدم لم یکن باسرار مشاهده شود و این توحید
از توحید علمی و بیانی بسیار دور است چراکه علم شک را و وجود غیر را نمے زداید و هم هدایت
که جز مثل معائنه نمے باشد و هر که با توحید بلقاء رب خود مشرف شد سیئات او هم حسنات شوند
و هر کرا توحید بصدق قلب نصیب شد حق تعالیٰ اورا بر آتش حرام فرمود چنانچه تواتر اخبار
شاهد است و دلائل توحید نقلی و عقلی بے شمار اند از انجمله آنکه حق تعالیٰ فرماید که اللہ تعالیٰ
گواه است برانیکه هیچ کس قابل عبادت نیست غیر او تعالیٰ و هم فرمود که معبود شما یکے
ست که غیر او هیچ معبودے نے و هم فرمود که بے شک منم اللہ که جز من هیچ معبود نیست و هم فرمود
که معبود دو قرار ندهید که بے شبه معبود همان یک است و هم فرمود که آیا کسے معبودے دیگر
با معبود حقیقی هست یعنی کسے نیست و هم فرمود که آیا کسے دیگر بجز او تعالیٰ خالق هست یعنی نے
و هم فرمود که اللہ خالق هر چیز ست و حضرت صلے اللہ علیه وسلم فرمود که برائے عبادت توحید
کافی است و برائے ثواب جنت بس است الغرض دلائل توحید نقلاً و عقلاً بسیار ازبسیار
اند مگر چهار از آں که خلق و تربیت و اماتت و احیا ست اظهر اند و هیچ یکے ایں لیاقت نیست
چنانچه فرمودات پاک او تعالیٰ چنان ست که شما را آفرید پس شما را رزق داد باز مے میراند
شما را و بعد آں زنده خواهد کرد شما را پس وحدانیت اخص صفات حق تعالیٰ ست همیں سبب
تمام علما و صوفیه و ائمهٔ مذاهب بریں بیکزبان اتفاق دارند و در عقیدهٔ صحیحه خود در امر توحید
شائبهٔ تشبیه و تعطیل وغیره روا ندارند و در واقع توحید همان است که جناب پاک را چناں
متفرد داند که در حالِ توحید غیر چه علم نفس خود را هم حاضر نباید و نزد صوفیه توحید آنکه
در حالِ توحید توحید را هم ترک کند و توجه بسوے غیر حتی که بسوے توحید هم تشبیه ست واللہ اعلم

ویقین عبارت است از ظهورِ نورِ حقیقت در قلبِ مومن در حالیکه حجابِ بشریت مرتفع
شوند و وجد و ذوق پیدا آید نه آنکه محض بدلالتِ عقل و نقل بود چنانچه علی کرم اللہ وجہہ فرمود
اگر پردہ برداشته شود مشاہدہ و وضوح من ہیچ زیادہ نگردد و در نورِ ایمان و نورِ یقین فرق
اینست که نورِ ایمان پسِ پردہ مے بود حق تعالیٰ فرمود که ایمان بالغیب مے آرند ویقین نوریست
که بعد کشفِ حجاب در قلبِ مومن جلوہ می فرماید و گرنہ فی الحقیقت ہر دو یک نور است چنانکہ
صبحِ صادق که بعض اجزا از سوادِ شب زدودہ و لیلِ وجودِ آفتاب گردیدہ و ہمین است مثال
ایمان و چون آفتاب طلوع نمود و معائنہ ظاہر جرم او دیدہ شد این است مثال یقین پس ایمان
اصل یقین است و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین فرع او اند و در خبر ست که ایمان
یقین ست بالکل و علمِ یقین ادراکِ معانی کتاب است بتعلیم و تفہیمِ الٰہی حق تعالیٰ فرمود پس
پس فہمانیدیم سلیمان را آن مقدمہ و این ہم رحمت است چنانچہ حق تعالیٰ فرمود که خضر علیہ السلام را
از نزدِ خود رحمت دادیم یعنی نور و بصیرت عطا کردیم و این علمِ مروت و شفقت بر خلق بود و شکستن
کشتیِ مساکین و قتلِ غلام و درست کردنِ دیوار اثر اوست المرامر که اعلم صحیح نصیب شد
عقیدتِ او صحیح گشت و ایمانِ او درست گردید پس معرفت و توحید ہم راست آمد و کسیکه
توحیدِ او در دنیا صحت پذیرفت در آخرت رویتہ میسر او شود رزقنا اللہ تعالیٰ ویقین
تندرستیِ دل ست از مرضِ جہل و شک و ظاہر ست که صحتِ دل از صحتِ بدن اعلیٰ ست
و بعض گفته اند که فرق در ایمان ویقین ہمچو بینا و نابیناست که کور را در علمِ طلوعِ شمس تواتر
اخبار بود نہ بمشاہدہ و این ایمان است و بینا بمشاہدہ و عیان می بیند و این یقین ست واللہ تعالیٰ
اعلم و عبادت لسہ مرتبہ باشد یکے برائے حصولِ ثواب و خوفِ عقاب و این خود مشہور
است دوم برائے حصولِ شرفِ نسبتِ غلامی و نیلِ خلعتِ عبدیت و این را بعض صوفیہ
بعبودیت نامیدہ اند قائلے گوید لَا تَدْعُنِیْ اِلَّا بِیَا عَبْدَنَا ۔ فَاِنَّہٗ اَشْرَفُ اَسْمَائِیْ ۔
ولہذا سرورِ عالم صلے اللہ علیہ وسلم از ہمہ اسامی اسم شریف عبد اللہ را بسیار دوست
میداشتند سیوم عبادت برائے اجلال و تعظیم و ہیبت و حیا و محبتِ او تعالیٰ باشد و این
رتبہ اعلیٰ ست و بعض این مرتبہ را العبودۃ نام کردہ اند پس محلِ عبادت بدن ست که او اقامت

او امر الٰہی ست و محلِ عبودیت روح است چہ عبودیت رضا بحکم الٰہی ست و عبودت کہ
اشرف از ہر دو ست محلِ او سِر ست و این عبادت حالی ست و عبادت اصل ست و عبودیت
فرع و فرع بدون اصل ممکن نیست و عبادت و عبودیت ہر دو مجاہدہ ست و عبودت ہدایت
و موہبتہ است چنانچہ حق تعالےٰ در قصۂ خلیل علیہ السلام فرمود کہ من بسوے پروردگار خود
مے روم قریب است کہ مرا او تعالیٰ ہدایت فرماید و گفتہ اند کہ صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ
عنہ برائے تعظیم و اجلال و حیا و محبتِ عبادت میفرمودند و بہمیں اشارت است آنچہ فخر
العالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ابوبکر بر شما بسببِ کثرتِ نماز و روزہ فضیلت ندارد بلکہ بسبب
چیزیکہ در قلبِ اوست افضل است و عمر رضی اللہ تعالےٰ عنہ بخوف و ہیبت عبادت
مے کردند و بہمیں جہت مہیب بود کہ ہر کہ از خدا ترسید از وے ہمہ ترسند چنانچہ وارد ست
کہ شیطان از سایہ عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگریزد رضی اللہ تعالےٰ عنہ و عثمان رضی اللہ عنہ
بحیا و عظمتِ الٰہی عبادت مے کردند فرمود صلے اللہ علیہ وسلم کہ آیا حیا نکنم از کسیکہ از وے
ملائکہ آسمان حیا کنند و علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بسبب محبت و تعظیمِ او تعالیٰ عبادت می کردند
کہ در شانِ وے رضی اللہ تعالیٰ عنہ حق تعالےٰ فرمود میخورانند بسببِ محبتِ الٰہی مسکین و
یتیم و اسیر را و علیٰ ہذا ہمہ صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین پس ہر کرا رتبۂ عبودت حاصل شد بمقامِ
رویت رسید و اکنون مخالفتِ حق تعالےٰ بروے از عقوبت ہم اشد مے گردد چراکہ میداند
کہ ہر کہ مخالفت کرد از مشاہدہ بالضرور محجوب گشت و ہیچ عذابے نزدِ او از محجوبیت اشد
نمے باشد واللہ تعالےٰ اعلم بدانکہ حق در لغت کائن ثابت را گویند و کائن ثابت موجود دائم
نافع و ضار و ذو الرحمۃ الواسعۃ ہموں تعالےٰ شانہ ہست پس استعمالِ لفظ حق حقیقۃً برائے
او تعالیٰ ست و غیر او را مجازاً گویند چہ وجودِ او تعالیٰ بالذات است و جملہ غیر بایجادِ او تعالیٰ
ست پس حق برائے وجود ثابت بالذات خاص باشد حق تعالےٰ فرماید چیست بعد حق بجز
ضلال و فخر العالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بسیار صادق است قولِ لبید کہ گفت ألا کلّ
شیئٍ ما خلا اللہ باطلُ و چون غیر او تعالےٰ باطل ست واجب آمد کہ او تعالیٰ حق باشد
چہ حق ضدِ باطل ست و حق باطل را مے رباید چنانچہ فرمود کہ مے اندازیم حق را بر باطل پس حق

باطل را مے رباید و **حقیقت** در لغت در ایت و علم را مے گویند و با صطلاح اہل معانی
و اصول استعمالِ لفظ را در موضوع لہٗ او گویند و در اصطلاح مشائخ صوفیہ رحمہم اللہ تعالیٰ حق
ذات بود و حقیقتِ صفات و مراد ذات و صفاتِ حق تعالےٰ دارند خاصۃً چنانکہ چوں مُرید
دنیا را گذاشتہ و از حدودِ نفس و ہوا تجاوز کردہ بعالمِ احسان رسید میگویند کہ بعالمِ حقیقت رسید
و واصلِ عالمِ حقایق گشت اگرچہ ہنوز در عالمِ صفات و اسما رسے بود و چوں بنورِ ذات مے رسد
میگویند کہ بحق رسید و حق و حقیقت را در ذوات و صفات غیرِ او تعالےٰ بسیار کم بطریقِ مجاز
استعمال مے کنند چرا کہ مقصودِ کلی ایشان توحید است از دیگر شئے کار ندارند و ابو الدرداء
رضی اللہ تعالیٰ عنہ از فخرِ رسل صلے اللہ علیہ وسلم روایت فرمود کہ ہر شئے را حقیقت بود یعنے
ہر ذات را صفتے خاصۂ آں ذات بود و گذشت کہ آں فخر العالم صلے اللہ علیہ وسلم حارثہ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ را پرسید کہ چگوں صبح کردی عرض کرد مومناً حقاً حضرت صلے اللہ وسلم پرسید کہ
اے حارثہ ہر حق را حقیقت ست حقیقتِ ایمانِ تو چیست الحدیث و بالضرور آں سید الکونین
صلوٰۃ اللہ علیہ باین کلامِ سعادت انجام وصفِ خاص کہ لازم ایمانِ تام بود مطلوب داشتند
چوں حارثہ رضی اللہ تعالےٰ عنہ باں صفت خاصہ جواب عرض کرد مصیب شد و حق الیقین بر
ذاتِ پاکِ او تعالےٰ اطلاق کنند و غیرِ او تعالیٰ را مجازاً گویند کہ نزدِ صوفیہ مشہور ست کہ ہر شئے
با خدا تعالےٰ ست و ہمہ چیز از طرفِ او تعالےٰ ست و ہر چیز بسوے او تعالےٰ خواہد رفت
و جملہ اشیاء برائے او تعالیٰ ست و اللہ تعالےٰ اعلم بالصواب **فصل ۱۸** حق تعالےٰ فرمود کہ
یکدیگر را اعانت بر نیکوئی و تقوےٰ کنید و ہم فرمود کہ یکدیگر را باہم وصیتِ حق و صبر نماید و جائے
فرمود کہ وصیت مرحمت باہم کنید و حضرت سید المرسلین صلوٰۃ اللہ علیہ وسلم فرمود کہ دین نصیحت
ست پس بناءً علیٰ ہذا وصیت مے کنم کہ قرب و وصالِ الٰہی را بدون علم راجح و عملِ صالح ہرگز
توقع نباید کرد کہ بدونِ ایں ہر دو توقع مغفرت و وصال نادانی و حمق ست و ایں ہر دو را از کتاب
اللہ تعالےٰ باید گرفت کہ قرآن در ہمہ امور از اعتقادیات و اعمال و احوالِ توحید و معرفت غیرہ
امام و ہادی ست و صحت اعمالِ بجز علم راجح ممکن نیست و حالات مواریثِ اعمال اند بے
صحتِ اعمال وجودِ حالات متعذر ست و حق تعالےٰ عملِ خالص و صواب قبول مے فرماید

وصواب ہماں باشد کہ موافقِ شریعت بود وخالص آنکہ خاص لوجہ اللہ تعالیٰ بود ونیز عمل بدون
تقوے ہرگز قبول نگردد حق تعالیٰ فرماید کہ لیس اللہ تعالیٰ از متقین قبول مے فرماید
ونجات ہیچ کسے بغیر تقوے نخواہد شد الّا بفضل اللہ تعالیٰ فرمود اللہ تعالیٰ کہ نجات خواہد بخشید
حق تعالیٰ متقیان را بہر حال ایمان وتقوے ضروری اند وایمان وتقوے بر چہار درجہ باشد
بعض اعلیٰ ست از بعض چنانچہ حق تعالیٰ فرمود کہ ہیچ گناہ نیست بر ایشانکہ ایمان آوردند
وعملِ صالح نمودند در مطعوماتِ ایشان کہ قبلِ تحریم آنہا خوردہ اند اگر تقوے کنند وایمان آرند
وعملِ صالح نمایند باز تقوے ورزند وایمان آرند پس تر تقوے نمایند واحسان کنند وحق تعالیٰ
محسنین را دوست مے دارد پس دریں آیۃ ایمان را بسہ درجہ فرمود ودرجہ رابعہ را احسان نام
نہاد درجہ اولیٰ ایمان وقبولِ شرائع باشد بدون تقوے کامل ودرجہ ثانیہ ایمان وعمل صالحہ
مع تقوے از جملہ محرمات واخذِ تسہیلات وایں از اول اعلیٰ ست ودرجہ سیوم ایمان
است مع التقوے از تسہیلات ومحرمات وحذر از مباحات وایں از ثانی اکمل ست و
درجہ رابعہ ایمان وتقوے مع احسان ست وفوقِ ایمان بالغیب است وایں عالم الیقین
بواسطہ مشاہدات بود وتقوے ایں مقام ترک ماسوے اسد باشد المرام کتاب اللہ تعالیٰ
راہے است کہ سالک را ایں راہ جائے قرب ووصال ست ومخطی وتارکِ آں را خسران
وذلت نصیب است ووصول عبارت است از نظر فرمودنِ حق تعالیٰ بسوے
قلبِ عبد خود بنورِ خویش وایں نور کہ بر بندہ غلبہ یافتہ از حق تعالیٰ مفارق نگشتہ چراکہ ایں
نور صفتے است از صفاتِ الٰہی وبندہ او را بقوتِ نور الٰہی مے بیند چہ اتصاف بصفاتِ
اللہ تعالیٰ از طاقتِ البشری نیست پس نیست معنی وصال مگر مشاہدہ بہ قلب در دنیا وبچشم
در آخرت وآنچہ اتصالِ ذات بذات فہمیدہ اند زندقہ است نعوذ باللہ منہا تعالیٰ اتصال ذات
اللہ عن ذٰلک علوًا کبیرًا وبدانی کہ رویت آخرت ہم بلاکیف خواہد بود چنانچہ علم وایمان
وعرفان وتوحید دنیا بلاکیف است وتا آنکہ ایمان در دنیا موافقِ کتاب وسنۃ واجماع امت
صحیح نشود ہرگز رویتِ آخرت نصیب او نخواہد بود وہر کہ در دنیا از صحتِ ایمان محروم ماند در
آخرت ہم بجز خسران حصہ ندارد حاصل الکلام ایمانِ صحیح وتقوے رکنِ وصال اند وہیچ

حال ازیں ہر دو جدا بودن درست نیست و بعد معرفت اصول دین ایمان و تقوے ہمہ مقالات
واجب است چہ تقوے توشہ راہ ہست چنانچہ حق تعالے فرماید کہ بہترین توشہا تقوے ست
و تقوے لباس قلب است کہ از اغوار شیطان پوشیدہ مے دارد چنانکہ او تعالیٰ فرمود کہ
لباس تقوے خیر لباس ست و از لباس و توشہ ہیچ منزل چارہ نیست و ہم فرمود کہ بر ایشاں
کلمہ تقوے لازم گردانیدیم و ایشاں سزا ہے او بودند و صدق کہ رکن وصال ست او نیز
ثمرہ تقوے است حق تعالے فرمود کہ ایشانند گروہ صادقین و آنانند گروہ متقین و علیکہ
حق تعالے در کتاب خود نازل فرمودہ نیست مگر برائے ہدایت متقیاں چنانچہ فرمود کہ ایں
کتاب کہ در و شک نیست و ہدایت متقیانست و علم را ہم با تقوے بودہ باید آموخت
حق تعالے فرمود تقوے کنید و بدانید و ہم فرمود کہ تقوے خدا کنید و خدا آموخت شمارا
خدا تعالے ہمچناں در ہمہ افعال و اقوال و حرکات و سکنات تقوے مطلوب ست و تمام
عبادات را با تقوے قرین فرمودہ چنانچہ فرمود نماز قایم کنید و تقوے کنید و فرمود کہ مثل
سابقین بر شما ہم روزہ فرض کردہ شد شاید متقی باشید و فرمود کہ زاد برائے حج گیرید و
بہترین زاد تا تقوے ست و فرمود کہ نزد حق تعالے خون و گوشت قربانہا نمیرسد بلکہ تقوی شما
میرسد و فرمود کہ در بدر (نام موضعے است) نصرت شما کردیم پس تقوے کنید و فرمود کہ عفو شما قریب ترست بتقوے
و فرمود کہ عدل کنید کہ عدل قریب بسیار ست از تقوے و فرمود کہ روزی حلال طیب خورید
و تقوے دارید و فرمود کہ غنیمت کہ حلال طیب ست بخورید و تقوے کنید و فرمود کہ اے
مومناں تقوے کنید و ہر چہ ربوا و مہ کسے باقی وارید بگذارید و فرمود ہر کہ تقوے خدا تعالے
کرد او را حق تعالے خلاص میدہد و از جائیکہ گمان ہم ندارد روزی میرساند و فرمود ہر کہ
تقوے کرد اللہ تعالے برائے او سہولت مے نماید و فرمود ہر کہ تقوے کرد حق تعالے سیئات
او دور مے کند و فرمود تقوے کنید و بشنوید و فرمود کہ عزت شما نزد حق تعالے بقدر تقوے
ست و فرمود کہ اے مومنان تقوے حق تقوے کردن بکنید و نمیرید مگر با سلام و علی ہذا القیاس
آیات و روایات بیشمار اند و ہم حق تعالے برائے ولایت و محبت مومنین متقین را خاص
فرمودہ چنانکہ فرمود کہ اللہ تعالے ولی مومنین ست و صابرین را دوست دارد و متقین را دوست

سیدارو و محسنین را محب مے دارد و کمال پاکان را دوست دارد و متوکلین را دوست مے دارد
وعلیٰ ہذا القیاس بنصوص اند کہ در انہا کامل ایمانان را بدوستی یاد فرمود خصوصاً قول او تعالیٰ
کہ نیست کسے ولی او بجز متقیان کہ بتصریح مثل آفتاب نیمروز حکم صریح فرمود کہ بجز متقیان
کسے ولیے او نیست و ہرگز غیر متقی ولی نمے تواند شد و جملہ ایں آیات و دیگر آیات کہ بخوف
اطناب ترک کردیم دلالت صریح دارند برانیکہ تقوے رکن اعظم اسلام است و اہم
مقاصد دین است تو خود حال ابلیس و بلعم و برصیصا را غور کن کہ چہ کمالاتِ بالغہ و حالات و کراماتِ
اقصیٰ غایات داشتند مگر با وجود ایں چوں تقوے را مہمل گذاشتند باتباعِ ہوی ہوا گشتند
چگونہ باسفل السافلین انداختہ شدند نجانا اللہ منہا خوش گفت شعر لَوْ كَانَ فِي الْعِلْمِ
وَمِنْ دُوْنِ التُّقٰى شَرَفٌ + لَكَانَ اَشْرَفُ خَلْقِ اللهِ اِبْلِيْسُ + شرافتِ علم گر تقوی نبودے
ز شیطاں ہیچکس اعلیٰ نبودے + طوبیٰ و بشرے ست بعالم متقی کہ باقی دو ائم را بجان گزیند
و فانی ارزل را گذاشتہ فارغ نشیند و از صحبتِ کسے کہ قولاً یا فعلاً یا اکلاً یا لباساً یا معاملۃً
متلبس بتقوے نباشد چوں تیر بگریزد و متقی چوں بداند کہ مصاحبتِ بد نقصانِ دنیا و فضیحت
و رسوائیِ آخرت ست البتہ از مجالستِ او افتاں و خیزاں و گریزاں بجناب کبریا جلّت نعماؤہ
پناہ خواہد جست حق تعالیٰ فرمود کہ بگریزید بسوے او تعالیٰ و حق تعالیٰ خود مے فرماید
کہ روزِ قیامت یاراں و شمنِ یکدیگر خواہند بود مگر متقیاں بمعاونت خواہند کوشید و مجالستِ
بد و فاجر را بجز نعرہ ایں مضمون مآل نیست کہ اے کاش چرا بفلان شخص یاری نہ کردم و با ایں
کس چرا ماندم و کاشکے درمیانِ من و تو بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ بودے و قرینانِ بد کافران و ظالمان
و متکبرین و مفسدین و خائنین و مسرفین و معتدین وغیرہ اند چنانچہ حق تعالیٰ جا بجا ہمیں
مے فرماید جاے فرمود کہ کافرین را دوست ندارم و جاے فرمود ظالمین را دوست ندارم
وعلیٰ ہذا و مضمونِ مشترک ہمہ آنکہ غیر متقی را پسند نفرمایم پس ہرگز کسے را لائق نیست کہ از شریعت
رو گردانند و بجز خرافات جہلہ کہ بلباسِ صوفیہ آمدہ کارِ شیاطین شیوۂ خود گردانیدہ اند مائل بود
و گرنہ بجز خذلان و خسران حاصلی نخواہد بود و اَلْعَاقِلُ تَكْفِيْهِ الْاِشَارَةُ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَ
حَبِيْبِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

فصل ۹ اندر بعض واقعاتِ اہلِ خلوت حق تعالیٰ فرمود در قصہ حضرت یوسف علیہ السلام
کہ اے پدرِ من یازدہ ستارہ و آفتاب و ماہتاب را بخواب دیدم کہ مرا سجدہ می کنند و حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ رویاء صالحہ شش و چہلم حصہ نبوت است پس بدانکہ چون سالک مجاہدہ
و ریاضت شروع میکند و در تزکیہ و تصفیہ نفس و قلب و مراقبہ مے کوشد و از عالمِ ملکوت
عبور مے شود و لہذا بہر مقام مناسب حالِ او کشف واقع مے گردد و گاہ بطریق مکاشفہ و گاہ
بطریقِ منامِ صالح و گاہ بطرزِ واقعہ پس آنچہ در اثنارِ ذکر و استغراقِ حال کہ ہمہ محسوسات از
وے غائب شوند مکاشفہ بعض حقایق امور غیبیہ اتفاق مے افتد اگر دریں وقت سالک
حالت میانہ خواب و بیداری دارد ایں را باصطلاح صوفیہ کرام واقعہ گویند و اگر عینِ بیداری
و حضور است مکاشفہ خوانند و منام گاہے صادق و موافق می افتد و گاہ کاذب مگر مکاشفہ
ہر روز صادق مے بود چرا کہ حق تعالے در حالِ تجردِ روح از غشاوتِ بدنی رویت کنانید
و در اکثر مقامات نفس ہم با روح شریک مے شود و صدق با کذب مختلط مے گردد پس
آنچہ صادق است مدرکِ روح است و آنچہ کاذب است مدرک نفس بود چہ صفتِ روح صدق
است و صفتِ نفس کذب است و رویا صادقہ جزو نبوت است چنانچہ بروایت حضرت صدیقہ رض ثابت
شد کہ بدو وحی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رؤیا صادقہ بود و تعبیرش ہمچو صبح صادق موافق میشد پس چون
مرید در واقعہ بیند کہ با درندگان و بہایم و ماران و کژدمان و غیرہ محاربہ و مقاتلہ دارد یا با کفار و ملاحدہ
مجادلہ میکند شیخ بفہمد کہ مرید در مجاہدہ نفس ہست پس باید کہ بصدق و ثبات امر کند تا مرید از مجاہدہ
و مکرِ نفس غافل نشیند و بدانکہ ہر واحد از اجزاء اربعہ عنصریہ صفتے لازمہ ہست و لازمہ جزو خاکی
کثافت و کدورت و ظلمت و جہالت و ثقالت و قساوت ست چون صاحبِ خلوت بمجاہدہ
مے در آید ایں کثافت و ثقالت بلطافت و صفا بدل مے گردد و چون سالک را صفت
ترابی عبور مے افتد قطعِ فلوات و صحراوات و خرابہاے مکانات در واقعہ رو مے دہد و لازمہ
جزو آبی رغبت اختلاط و امتزاج با مردم و قبولِ اثر و تلون مزاجی و نسیان و رغبت خواب ست
بر وقتِ عبور سالک بریں جزو انہار و بحار و حوضہا و سبزہا مشاہدہ شوند و لازمہ جزو ہوائی رغبت
شہوات و کثرتِ ملال و بزودی متغیر شدن ست از حالے بحالے و بوقتِ عبور بریں علوم مشود

کہ گویا لبوسے بالامیرود و درہوا سے پر دو لازمہ جز ناری غضب و کبر و استعلاء و طلب جاہ و ریاست و رفعت ست و چوں بریں عبور شود چراغ و مشعل و برق وغیرہ اشیا محرقہ دیدہ آید و ایں جز آخر ہمہ عناصر ست و آنچہ فخر عالم صلوٰۃ اللہ وسلامہ علیہ فرمود کہ آخر الامراز سر صدیقین حب جاہ و ریاست بدر میگرود و اشارہ ہمیں باشد کہ ایشاں از لوازم جز ناری خلاص می یابند کہ ایں وصف بر اکثر نفوس غالب مے بود بدانکہ چوں مکاشفہ بحقیقت روح مے شود صورت آفتاب دیدہ شود و اگر بحقیقت قلب شود صورت ماہتاب رویتہ گردد و اگر صفات قلبی بر سالک تجلی مے انداز و بصورت ستارگاں مشاہدہ مے شود و دریں قسم اخیر مداخلت کذب ہم ممکن ست مگر کذب محض نمے بود چراکہ خالی از ادراک روح نیست پس معبر و مأول را سزاوار است کہ حقائق مدرکات روحی را از شوائب خواطر نفسانی تمیز کردہ تعبیر و تاویل مدرکات روحی کند و بخواطر نفسانی التفات ننماید و خیال مجرد ہم خاطر نفسانی ست کہ قوت متخیلہ ہر صورت خیالی را لباسے دادہ پیش نظر نفس میگرداند پس مشاہدہ آں خاطر بہماں متشکل اتفاق مے شود مثلاً اگر کسے بداعیۂ نفس و قبول و شہرت خلق مجاہدہ کند و در واقعہ بیند کہ ہمہ خلائق بوے تعظیم و سجدہ مے کنند معبر را باید کہ تعبیر او نگوید و خیال باطل شمارد و بداند کہ ایں نتیجہ اشتیاق نفس و ہوا سے اوست کہ حسب مراد خود می نماید و اگر در خواب ایں قسم آید اضغاث احلام قرار دادہ شود غرض چنیں واقعہ و منام کاذب بود و قابل تعبیر نباشد و بدانکہ آنچہ در عالم غیب ست بعض ازاں است کہ ظہور او در عالم شہادت ممکن نیست چنانکہ جنت و نار و عرش و کرسی و لوح و قلم و ظہور بعض دریں عالم بصورت عارضہ ممکن ست نہ بصورت ذوات و حقیقت خود کہ ظہور ایشاں بصورت اصلی بجز عالم غیب نمی تواند شد مثل ملائکہ و ارواح مجردہ چنانکہ جبرئیل علیہ السلام گاہ بصورت دحیہ کلبی و گاہ بشکل اعرابی متمثل بودہ بخدمت سرور عالم صلوٰۃ اللہ علیہ حاضر مشیدند و ہمہ حاضران مجلس باں صورت میدیدند و ایں صورت نتیجہ متخیلہ بینندگاں نبود چراکہ از تصرف متخیلہ بودے ہر واحد بحسب متخیلہ خود بصورت دیگر دیدے نہ آنکہ ہمہ بیک شکل دیدندے چہ متخیلہ ہمہ کس بر یک وصف نباشد و ایں تمثل روحانیات بہر شکلے کہ خواہند در آیند بسبب قوت تصرف ایشان است کہ حق تعالی بایشاں عطا فرمودہ و بعض مکاشفات چناں بوند کہ در عالم

شہادت از مسافتِ بعیدہ اشیار امعائنہ کنند چنانکہ چوں سرورِ عالمیان صلی اللہ علیہ وسلم
خبر معراج خود رسانید کفارِ مکہ انکار کردہ گفت کہ اگر صادق ہستی بگو ستونہائے مسجد اقصے چند اند
ہماندم حجاب از نظرِ شریف دور شدہ وہمہ ستونہا شمار فرمودند وہمچنیں از آں جناب عالی
صلوۃ اللہ علیہ پرسیدند کہ قافلہ کہ بجانبِ شام رفتہ امروز کجاست فرمود کہ درمیانِ قافلہ ومکہ
یک منزل باقی ست چنانچہ قافلہ روزِ دوم وقتِ صبح داخل مکہ شد واز یں ست کہ صدیق اکبر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودہ بود کہ مراحیاں القا شد کہ دختر بنت خارجہ دختر ست پس دختر زائید
واز ہمیں است کہ ساریہ رضی اللہ تعالے عنہ را حضرتِ عمر رضی اللہ تعالے امیر جیش فرمودہ
بنہاوند متوجہ فرمود از اتفاقات روزِ جمعہ با کفار مقاتلہ شد طائفہ کفار پس کوہ در کمین بودند
عمر رضی اللہ تعالے عنہ در مدینہ منورہ در خطبہ بودند ہماندم فرمودند کہ یا ساریۃ الجبل یعنے ای ساریہ
از کوہ خود را نگاہ دار حضرت ساریہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ آواز حضرت عمر رضی اللہ تعالے عنہ
شنیدہ بالائے کوہ برآمدند وآں طائفہ شقیہ را بجائے خود رسانیدند وہمیں سان رواقعات
مشائخ کرام رحمہم اللہ تعالیٰ بسیار است وشہرتِ آنہا خارج از شمار باید دانست کہ
فائدۂ واقعات برائے سالک آنست کہ بہ سببِ آنہا بر صلاح وفسادِ نفس وترقی ونقصانِ
حال و رُتبۂ سلوک مطلع مے شود وباعثِ آرامِ دل مے گردد ودرمیانِ حق وباطل و وقائع
نفسانی وشیطانی وحیوانی وسبعی وملکی وقلبی وروحی ورحمانی فرق وتمیز حاصل مے آید کہ چوں
بر نفس صفاتِ ذمیمہ مثل حرص وبخل وحسد وغیرہ غالب مے آیند مخیلہ صورتِ ہر واحد از
صفاتِ ذمیمہ را بصورت حیوانیکہ آں صفت بر آں حیوان غالب مے بود مصور نمودہ مینماید
چنانچہ صفتِ حرص بصورتِ موش ومورچہ مے آید وصفت شر بصورتِ خنزیر وعجب
بشکلِ خرس وبخل بصورتِ کلب وبوزنہ وحقد بصورتِ مار وکبر بصورتِ پلنگ وغضب
ہم بصورتِ بوزنہ وصفتِ سبعیہ بصورتِ شیر ودیگر درندہ وشہوت بصورتِ خر وبہیمیہ
بصورتِ غنم وصفتِ شیطانی بشکل شیاطین وجنان وغولان ومکر وحیلہ بشکل روباہ وخرگوش
مے آید پس چوں ایں اشکال ویدہ شوند بداند کہ استیلاءِ ایں صفات بر سالک ست تا در
تطہیر واجتہاد کوشد ودر رفع او سعی کند واگر ایں اشکال را مے بیند کہ مسخر او اند بداند کہ از یں صفات

عبور مے شود و اگر بیند کہ ایں حیوانات را قہر و قتل مے کند فہمد کہ ازیں صفات خلاص می شود
و چوں مکابرہ و منازعہ باینہا بیند غفلت و کاہلی نہ سازد و با من نہ نشیند تا آنکہ ازیں اشکال
و خیالات بالکلیہ تنقیہ نماید واللہ تعالےٰ اعلم و در بعض **مقاماتِ سلوک** ایں واقعات غیبی
برائے اطفالِ طریقہ غذا مے شوند کہ اطفالِ طریقہ را بداینہا تربیت مے کنند و از بعض مقامات
عبور ممکن نہ باشد تا کہ واقعاتِ غیبی تصرف نہ فرمایند و ازینجا احتیاج مرید بشیخ واجب آمد چرا
کہ سالک تا آنکہ سلوک در وجود و صفاتِ نفس میدارد عبور ممکن ست کہ بہر واحد نشان و امارات
اند کہ بداں علامات راہ می تواں رفت مگر چوں در مقامِ روحانیات میرسد ازینجا بے تصرف
غیر عبور ممکن نیست پس واقعہ دریں مقام اگر از فیضِ ولایتِ شیخ یا از حضرتِ رسالت سلامہ علیہ یا از
تجلیاتِ صفاتِ الٰہی مدد خواہد کرد البتہ سالک فنا خواہد پذیرفت و تا آنکہ فنا و فناء الفناء حاصل
نہ آید بقاء و بقاء البقاء و تمکین کہ مقصود از سلوک است نخواہد رسید و بدانی کہ بہر واحد
از واقعۂ قلبی و روحی و ملکی و رحمانی مذاقے است کہ نفس ازاں لذت می گیرد و چناں نوشی و
قوتے و ذوق و شوق مے یابد کہ از مالوفاتِ طبع و لذاتِ خود جدا بودہ بعالم غیب و روحانیات
و لطائف و اسرار و حقائق الفت میگیرد و بالکلیہ بعالم طلب متوجہ میگردد و شرب و مراتعِ
خود عالم غیب را قرار میدہد قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ خبر امنیت واللہ اعلم و بعض
کبار فرمودہ اند کہ چوں شیطان مے داند کہ سالک جاہل است و از علومِ دین واقف
نیست و او را بسیحر مکاشفہ از امور غیب شدن گرفت با او مضحکہ و تمسخر میکند و استخفاف
و سبکیِ عقلِ او مے کند و حرکاتِ عجیبہ نمودہ مسخرہ مے سازد کہ بروئے پیشاب مے نماید و او را
چناں معاینہ مے کناند کہ کسے از قارورہ بروئے گلاب مے پاشد و شیطان لعین ایں جاہل
را وسیلۂ اغوا خلقِ کثیر مے نماید و جم غفیر را بایں غاوی راہِ ضلالت مے راند و ہمیں سر ہادی
الثقلین صلے اللہ علیہ و سلم فرمود کہ البتہ یک فقیہ تنہا بر شیطان از ہزار عابد اشد و گراں است فضیلت علم بر عبادت
و قطع نظر از حدیث عقل ہم شاہد این است چرا کہ فقیہ اگرچہ در طاعت و عبادت کاہل بود و
بسببِ عمل نکردن سفیہ باشد مگر تاہم بفقہ خود امت بسیار را ہدایت خواہد نمود و مسائل
دین خواہد آموخت و ایں جاہل بسببِ جہلِ خود کہ مقرون عباداتِ فاسدہ و مکاشفاتِ مزخرفہ

معاملۂ شیطان با ونٹے جاہل۔

ہست جہانے را اگر اخواہد کردو او فے مئے معاملات شیطان با چنیں جاہل آں ست کہ اول او را
القاء مے سازد کہ حق تعالے بر ہر کہ بصورتے تجلّے فرماید فی الواقع حق تعالیٰ ہماں صورت وارد
چوں بریں اعتقاد آں جاہل راسخ شد مجسم گردید و ہلاک گشت و باز ہر گاہیکہ در وقع مے بیند
کہ او تعالےٰ بروے در صورتے تجلّے کرد ایں اعتقاد او خوب احکم مے شود تجسیم و تشبیہ و تشبیہ
بودہ سزائے جہنم مے گردد و اکنوں شیطان او را از صحبت علماء دین و مشائخ ابرار کہ راہ نمائے
حق اند و از باطل حق را تمیز مے فرمایند منع مے کند و مے گوید کہ مثل تو در عالم کیست تا بسوے
او روے و اقتدا ار او کنی بلکہ مثل صفائی و تجلیہ تو انبیا علیہم السلام را ہم حاصل نشد چہ اللہ جل شانہٗ
بغیر سوال و طلب تو بر تو تجلیات مے فرماید و موسےٰ علیہ السلام با آنکہ او سوال رویت کرد تاہم
حکم لن ترانی شد و فرمود کہ مرا ئے تو انی دید ہم شیطان بایں جاہل مے گوید کہ تو نزد عالم یا شیخ
عارف چرا مے روی کہ از اللہ جل شانہٗ زیادہ ہیچ کس عالم نباشد و او تعالےٰ خود بر تو نعمہائے
بیکراں مے فرماید و بفضل و جود خویش تربیت تو مے کند شاید چناں گمان کردہ باشی کہ شیخ عارف
از حق تعالےٰ ہم کہ عزیز و حکیم و بصیر و علیم و قوی و متین و ہادی ست مصالح ترا زیادہ مے داند
و بر تربیت و حمایت تو از شیطان حق تعالیٰ زیادہ حافظ و قادر ست حاشا و کلا او چناں نیست بلکہ
حق تعالےٰ ترا از ہمہ کفایت میکند پس چوں ایں قسم مزخرفات چند در چند نمودہ مغرور مے کند
خود شیطان مرشد و شیخ معلم او بودہ درمیان وے و درمیان حق تعالےٰ حجاب مے گردد و
درمیان زمین و آسمان عرش خود نہادہ ہر گاہ مے خواہد بروے تجلیات رنگ رنگ میدہد
و ہر گاہ مے خواہد در پردہ مے شود تا آنکہ او را در بحر ضلالت غرق میکند و باز نزد عوام رفتہ
درویشے و کمالات آں جاہل مزین مے سازد و برائے اقتدار و بیعت وے ہمہ را می طلبد
و جملہ را برباد مے دہد نعوذ باللہ من شر اللعین و ایں امر را مشائخ بسیار تجربہ فرمودہ اند و ہمیں
سر گفتہ اند ہر کہ را شیخے نباشد شیخ او شیطان بود و حق تعالےٰ فرمود اگر شما نمے دانید از اہل ذکر
یعنے علماء و مشائخ بپرسید و سرور عالمیان صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ اصحاب من مثل ستارگانند
بہر کہ اقتدا کنید راہ یابید و حق تعالےٰ بندگان را از موالات و اتباع شیطان در آیات قرآن
جابجا بسیار تحذیر مے فرماید چنانچہ فرمود کہ بلاریب شیطان دشمن شما ست شما او را دشمن گیرید

وہم فرمود کہ اے بنی آدم شمارا شیطان در فتنہ نیندازد چنانکہ مادر وپدر شمارا از جنت خارج گردانید
ولباس ایشاں سلب کنانیدہ برہنہ نمود وعلیٰ ہذا در بسیاری از آیات تاکید ایں می فرماید وطرفہ
تعجبات است کہ انبیاء علیہم السلام باآں علوِ شان خود از القاءِ شیطان نجات نیافتہ اند چنانچہ
خود او تعالےٰ فرمود کہ ہمہ رسول ونبی کہ قبلِ تو فرستادیم در قرارۃ او شیطان القاءِ عبارتِ خود
کردہ مگر باز حق تعالےٰ القاءِ او را رد کردہ آیاتِ خود محکم فرمود وہم قصۂ آدم علیہ السلام کہ چہ معاملہ
باحضرتِ ایشاں آں ملعون نمود بر کسے مخفی نیست پس چگونہ از مکر وفریبِ او جاہلی غبی احمق
نادان در امن بود وچرا مسخرۂ شیطان نگردد وبدانکہ اکثر جہال را در اباحت مے اندازد بایں کہ
بآن جاہل کلماتِ ملمع وحجتہائے باطلہ پیش مے کند مے گوید کہ مقصود شریعت وطریقت ہماں
وصول بمشاہدہ ہست وتو باں مرتبہ خود رسیدی وچنانکہ بعدِ موت تکالیفِ شرعیہ مرتفع میشوند
بعدِ حصولِ مقصود ہم ہمچنیں رفعِ تکلیف مے شود پس ہرچہ خواہی بکن وگاہ گوید کہ حق تعالےٰ
پروائے عبادات وطاعاتِ تو ندارد وترا کہ تکلیفِ شرعیہ دادہ صرف برائے تطہیر وتصفیۂ نفس
بود چوں ترا چناں تزکیہ حاصل شد کہ روحانیات را مشاہدہ میکنی اکنوں حاجتِ اطاعت نماندہ و
گاہ باشد کہ آں جاہل را در گناہ مبتلا کردہ در عینِ حالتِ عصیان انوارِ کاذبہ وصُوَرِ مزخرفہ مے نماید وباز
در دلِ او القا مے کند بأعلَی الإعلان مے گوید کہ الحال از تو تکلیف مرتفع شد تا آنکہ گناہ ہم ترا ضرر نمے
رساند بلکہ عصیانِ تو بمنزلۂ طاعت گردید وایں ہمہ تخیلاتِ حِیَلِ شیطان واباطیلِ لعین اند برائے
نجات ازیں غوایات علماءِ عظام اسبابِ کثیر مقرر فرمودہ اند چنانکہ یقیناً دانند کہ ایں طائفہ اتباعِ انبیاء
علیہم السلام اند وانبیاء سلام علیہم از ایشاں بسیار اقرب واقوے بمشاہدہ بودند وحقائق وامورِ
باطنہ را از ہمہ زیادہ مے دانستند وباوجودِ ایں عظمِ شان ہیچ طاعتے را مہمل نگذاشتند وبرادنے
گناہ مجاسرت نتوانستند بلکہ احتیاط در گناہ ومجاہدہ در عبادت از جملہ زیادہ داشتند پس چگونہ
دیگرے را مذہبِ اباحت درست آید ونیز بفہمد کہ در قرآن وحدیث ہیچ حرفِ اباحت برای کسے
در کدام حال ہرگز ہرگز یافتہ نمے شود بلکہ قرآن واخبار واجماعِ امت ظاہر وباطن چناں بتشدید
وزجر اقامتِ حدود وسیاسات را بر آنکہ اہانتِ چیزے از امورِ مکلفہ کند امر مے فرمایند وتعظیم
اوامرِ شرعیہ واجتنابِ نواہی چنداں بتاکید حکم مے کنند کہ از حد ونہایۃ زیادہ باز کسے را چگونہ

اباحت روا باشد و مثل این براہین برائے بطلان مذہب باختہ نزد شیخ و علماء کثّرہم اللہ
تعالیٰ بسیار اند و اکثر جہال را آن لعین در تجسم مے برد چنانکہ بالا ذکر کردیم کہ اول القا میکند کہ
آنچہ صور و اشکال بمشاہدہ دیدہ می شود عین ذات او تعالیٰ شانہ می بود بعد ازاں مشاہدہ باطلہ
مے کناند و بدیں عقیدہ مستحکم مے سازد و گاہ باشد کہ درمیان زمین و آسمان بر عرشے نشستہ مینماید
چنانچہ این مضمون در حدیث ہم وارد است پس آن جاہل او را رب خود اعتقاد کردہ سجدہ میکند
و بمذہب مجسمہ عقد عقیدہ مے کند و ایں حادثہ یکے را در راہ مصر واقع شدہ کہ او در صحرا شیطان را
بر عرشے معلق دیدہ و بظن آنکہ حق تعالیٰ است سجدہ کرد و بعد ازاں در بغداد رفتہ پیش جماعت مشائخ
حکایت ایں معاملہ کرد پس آں گروہ مشائخ فرمودند کہ او شیطان بود بدلیل آنکہ سرور عالم صلے اللہ
علیہ وسلم فرمود کہ برائے شیطان عرشے ست درمیان زمین و آسمان کہ بروے آں لعین می نشیند
الحدیث پس ہماندم آں شخص برخاست و تجدید ایمان خود کرد و نمازہائے خود اعادہ نمود و باز
بہماں جا کہ آں لعین را دیدہ بود آمد و بروے لعنت و انکار ساخت و گفت کہ بے شبہ تو شیطان
ملعون ہستی بر تو لعنت می کنم و بخدائے واحد و متوحد حقیقی جل شانہ ایمان آوردم و برائے نجات
از بلائے تجسم نزد علمائے راسخین دلائل بسیار اند از انہا است کہ بدانند کہ جملہ انبیاء علیہم السلام
و تمام امم ماضیہ و لاحقہ مومنہ و ہمہ مشائخ و علماء خورد و بزرگ بیکزبان اتفاق و اجماع مے دارند
کہ ذات و صفات او تعالیٰ از تجسم منزہ و پاک و بہیچ چیز از اجسام و اعراض و غیرہ مشابہت
ندارد و تمامی اشیاء مخلوق و محدث اند و حق تعالیٰ خالق ہمہ اشیاء و قدیم ازلی ابدی ست و پیدا
است کہ اجماع مقبولاں و برگزیدگان بر باطل چگونہ بود و بالضرور اعتقاد ہمیں جاہل باطل ست و
اکثر جہلہ را بر اعتقاد حلول مے بندد کہ در قلوب ایشاں مقدمات باطل مے اندازد و ایشان آں
اباطیل بناہائے فاسدہ می کنند چنانکہ مثلاً شیطان ایشاں را چنیں می دانند کہ آنچہ از قسم روحانیات
مشاہدہ می کنند اشیاء باطنیہ شما اند بضرورت اینکہ رویت اینہا در خارج نمے شود باز چوں مشاہدہ
آیند و چیزے دیگر را در باطن خود مے بینند و میدانند کہ آنچہ در باطن ماست نفس ماست پس چنیں معتقد
مے شوند کہ آنچہ بمشاہدات می آید نفس ماں می بود پس او تعالیٰ ہم نفس ما باشد کہ در ما حلول کردہ است
معاذ اللہ منہا و بسا باشد کہ چوں حال و صاحب خود نزول کردہ بر ایشاں غالب آید بقوۃ ایں

حال از ایشاں خوارق وکرامات سر می زند پس آنگاہ شیطان بایشاں چناں خیال می دہد کہ ایں حال
کہ در تو نازل شدہ حق تعالیٰ است کہ چنیں قدرت خود مے نماید وخلاف عادت مے کند
آندم آں حال بریں غرفیۃ بودہ بحلول عقیدہ میایند ونجات ازیں فساد چناں ست کہ غور کنند وبدانند
کہ ایں تاثیر حال ست وحال نظر عنایت الٰہی باشد بر بندہ ونظر ناظر عین ناظر نمے باشد مثلاً اگر
طرف ستارہ آسمان بنیم ستارہ وآسمان عین ما وعین نظر ما نمی تواند شد وایں امر بدیہی ست وگاہے
چناں شود کہ چوں سالک ہنوز در عالم نفس وہوسے مے بود در خواب یا حال مے بیند کہ او خدا است
پس می فہمد کہ فی الواقع من خدا استم کہ خدا تعالیٰ در من حلول کردہ وبحقیقت ایں رویا صحیح ومحتاج
تعبیر بود وتعبیرش اینکہ ایں شخص ہنوز بندۂ نفس خود ست ونفس محجوب وہوی را معبود خود
میدارد وازیں جہت ایں قسم خیالات می بیند وعلاجش ترک اطاعت نفس وہوی ست و
آنچہ خواہش نفس بود بمجاہدہ وریاضت قطع وقلع او باید کرد وکسے ایں واقعہ را خیال محال
نکند کہ چگونہ ایں قسم تخیلات تواند دید چراکہ ایں شخص ہم مثل دیگراں عامہ ہست کہ ایشاں در
خواب مے بینند کہ او نوح یا آدم یا عیسے ویا موسے یا جبرئیل یا میکائیل یا دیگر فرشتہ یا جانور
درندہ وغیرہ ہست وگاہ بیند کہ طیران مے کند وگاہ دیگر عجائب مے بیند وبرائے ہمہ ایں
منامات تاویلے مے باشد اگرچہ در واقع آں کس درندہ وطائرہ وغیرہ نمے باشد وگاہے غلطی
حلول چناں مے آید کہ صوفی چوں از عالم نفس وہوسے تجاوز کردہ بعالم حقیقت وفنا رسید تا آنکہ نماند
ونہ بیند غیر او تعالیٰ را وہمہ اشیا را بلکہ نفس خود را ہم فراموش کند وہمیں است فنا نزد صوفیہ
کرام پس ہر جا ہماں حق تعالیٰ را دیدہ واز ہیچ چیز خبر نداشتہ اعتقاد میکند کہ بجز او تعالیٰ کسے
موجود نیست وانا الحق وکسے موجود بجز او تعالیٰ نیست وہمچنیں دیگر شطحیات گوید سامع را
بشنیدن ایں کلمات اعتقاد بحلول مے آید ونجات ازیں عقیدہ فاسدہ چناں ست کہ
صوفی بداند کہ ایں فہم بسبب آن بود کہ ہمہ اشیا دنیا وآخرت فراموش گردیدہ ونفس وصفات
خود را سہو کردہ بمشاہدہ وعلم باللہ بباطن خود مستغرق گشتہ وگرنہ در حقیقت الامر ہمہ اشیا مثل
سابق بر ہیئت خود موجود اند ودریں مقام رسیدن بسیار خوب است کہ مقام عالیست مگر باین وجہ
خطرۂ غلطی است کہ گاہ آں صوفی ہم بسبب جہل خود بعد افاقہ باعتقاد حلول مے آید پس درینجا

شیخ کامل شرط است تا از یں مہلکہ امان و ہدو گاہے چناں پیش آید کہ صوفی بمقامے رسد کہ ہر چہ نظر کند خدا تعالےٰ را مے یابد و ایں مشاہدہ معرفت مے بود و ازینجا گفتہ اند کہ ہر چہ دیدم در وے خدا تعالےٰ را یافتم و بعض گفتند کہ ہر چہ دیدم خدا تعالےٰ را قبل آں چیز دیدم پس چوں چنیں معاملہ پیش گردد اعتقاد کند کہ او تعالےٰ در ہمہ اشیا حلول فرمودہ تعالیٰ اللّٰہ عَنْ ذٰلِکَ عُلُوًّا کَبِیْرًا و نجات ازیں خرابی چنیں است کہ بالیقین داند کہ ایں حجاب عظمت و کبریا است کہ بہر مکان دیدہ می شود و پیدا است کہ حق تعالےٰ بر ہمہ اشیا محیط است و بہر شے قرب و معیت دارد و از وے قدر ذرہ مخفی نیست نہ در زمین و نہ در آسمان و با ایں و تعالیٰ از ہمہ جدا است و خلق از و تعالےٰ بائن است پس حلول خلق در و تعالےٰ و حلول او تعالےٰ در خلق مستحیل است و ہمہ انبیا و اولیا و علما بر خلاف حلول اتفاق دارند و مشائخ عارفین بمشاہدہ دریافتہ اند کہ حق تعالےٰ از خلق جدا است و در خلق ہرگز حال نیست پس چگونہ ایں مذہب قابل اعتماد خواہد بود کہ ایں عقیدہ را خوب محفوظ دارد کہ دریں مرتبہ آفت غلطی حلول بسیار است نجانا اللّٰہ تعالےٰ مِنْہَا وَ کُلَّ مُسْلِمٍ و از مقام و بعض کبار فرمودہ اند تا اینجا مصنف کلام شیخ دہلی نقل فرمودہ است واللہ تعالےٰ اعلم **فصل ۲۰** بدانکہ امت مرحومہ سرور عالم سلام اللہ علیہ اشرف و مقبول ہمہ امم است چنانچہ حق تعالےٰ فرماید کہ شما بہترین امتہا ہستید و ہم فرمود کہ شمارا امت وسط یعنی عدل گردانیدہ ایم و تا قیام قیامت در روے ولایت ثابت خواہد ماند چنانچہ فخر الرسل صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہمیشہ جماعتے از امت من بر حق غالب و قائم خواہند بود کہ نہ مدد کردن کسے ایشاں را باو نان ضرر کند و علما اتفاق دارند کہ آں گروہ حاملان دین و علم اند کہ برائے ایشاں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا فرمودہ کہ تر و تازہ دارد و اللہ تعالےٰ شخصے را کہ کلام من شنیدہ نگاہ داشت و باز چنانکہ شنیدہ ہمانساں ادا کرد و رسانید و نیز حضرت صلی اللہ علیہ ایشاں را عدول فرمودہ و امر تبلیغ بایشاں صادر فرمودہ چنانکہ فرمود کہ باید کہ حاضرین شما غائبین را رسانند و ظاہر است کہ تبلیغ بے عدالت صحیح نبود و بہترین ہمہ دریں امت صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین اند پستر تابعین پس ازاں تبع تابعین رحمہم اللہ تعالےٰ چنانکہ فرمود حبیب اللہ صلوٰۃ اللہ علیہ کہ بہترین قرون قرن من است باز ملاقیاں بقرن من بعدہ ہر کہ متصل ست بایشاں

واز ابراہیم علیہ السلام حکایت است کہ چوں مدح وفضائلِ ایں امت در صُحُف خود دید دعا کرد
کہ الٰہی آں گروہ را امتِ من گرداں حکم شد کہ اوناں را در امتِ تو نمے کنم چرا کہ ایشاں امتِ
حبیبِ من صلوٰۃ اللہ علیہ ہستند باز ابراہیم علیہ السلام دعا کرد کہ الٰہی اگر ایناں را در امتِ
من نمے گردانی در حقِ من زبانِ ایشاں را صادق دار پس ایں دعا ابراہیم قبول شد
ازیں است کہ بعد التحیات آنحضرت فخر العالم صلے اللہ علیہ وسلم بحکم ماینطق عن الھویٰ
ورود سے مقرر فرمود کہ نام ابراہیم علیہ السلام درست ودر دیگر مقامات ہم وہمچنیں چوں موسےٰ
علیہ السلام در تورات وصحفِ ایں امت دید خواست کہ آں جماعت امتِ او علیہ السلام
بود حکم شد کہ در امتِ تو نمے سازم کہ ایشاں امت حبیبِ من اند صلے اللہ علیہ وسلم باز خواست
کہ مرا در اں امت گرداں حکم شد کہ ظہورِ تو از ایشاں دور ست با ایشاں نتوانی رسید وہمچنیں
ساں عیسیٰ علیہ السلام فضائلِ ایں امت در انجیل دیدہ عرض کرد کہ الٰہی آں جماعت را امتِ
من ساز حکم شد کہ ایشاں امت نبیِّ من محمد صلے اللہ علیہ وسلم اند در امتِ تو نمے کنم پس دعا کرد
کہ مرا در اں امت داخل کن وایں دعاے ایشاں قبول شد کہ حق تعالےٰ اوشاں را بر آسمان
برد تا در آخر زماں بر زمین فرود آوردہ داخلِ ایں امت فرماید وبدانکہ صحابی نزد بعض علمائے
مسلمانے را گویند کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم را دیدہ باشد اگرچہ صحبت ومجالست بسیر نیایدہ باشد
وبعض مجالست را شرط کردہ اند وایں مقتضاے عرف است وقریب قیاس است وتابعی
نیز بعضے مسلمے را گویند کہ صحابی را دیدہ باشد اگرچہ مجالست با او نشدہ وبعض شرط صحبت کردہ اند
وولی دوستِ خدا تعالےٰ را گویند ودوستی حق تعالےٰ ایمان آوردن با و تعالےٰ بود چنانچہ فرمود
کہ اللہ تعالےٰ ولیِ ایشان است کہ ایمان آوردند وبعض کبار گفتہ اند کہ ولایت دو قسم است
یکے ولایت عامہ واو عبارت است از عداوت ودشمنی حق تعالےٰ بدر آمدن وعداوتِ
حق تعالےٰ کفر ونفاق است وایں ولایت ہمہ مومناں را حاصل ست حق تعالیٰ فرمود کہ اللہ
تعالےٰ ولیِ مومنان است کہ ایشاں را از ظلماتِ کفر بر آوردہ بسوے نورِ ایماں می آرد
ودوم ولایت خاصہ واو حصہ ایشان است کہ عبادات وطاعاتِ ایشاں متوالی ومتواتر
بلا فترہ ودر فتور بوند چنانچہ تعریفِ ولیِ خاص از آں سرور عالم صلے اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد

ف
ولی دوستِ
خدا تعالی ۱۲

کہ یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اولیا راللہ کیستند فرمود سلام علیہ کہ ایشاں گروہے ست کہ
چوں دیدہ شوند اللہ تعالیٰ یاد کردہ شود یعنی از دیدن ایشاں خدا تعالیٰ یاد آید و ایں روایت را
ابو نعیم در حلیۃ الاولیا نقل کردہ و در حدیث قدسی است کہ بندگان اولیا رواحبار من از خلق
من ایشانند کہ بذکر من ذکر کردہ شوند و من بذکر ایشاں ذکر کردہ شوم و در حقائق السلمے گفتہ کہ
عیسے علیہ السلام فرمود کہ مجالست کسے ورزید کہ دیدن او شمارا یاد حق تعالیٰ دہاند و بآخرت
رغبت کنا ند و اینست ولایت خاصہ رَزَقَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی وَجَمِیْعَ الطَّالِبِیْنَ الغرض
ولایت خاصہ دریں اُمت تا قیامت خواہد بود و حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بسیار مردانند
پراگندہ موے سر صاحب دو پارچہ کہنہ کہ پرواے ایشاں ہم کسے ندارد بسبب ذلت ظاہری
ایشاں اگر آں مردان بر خدا تعالیٰ قسم خوردہ گویند کہ فلاں کار چناں خواہد شد البتہ حق تعالیٰ
ایشاں را صادق گرداند و آں کار را ہمچناں نماید و بعض صوفیہ فرمایند کہ دریں حدیث
دلیل است بر آنکہ اولیاء اللہ تعالیٰ خواص بندگان الٰہی در جہان می باشند و اگرچہ بساطِ
نبوت پیچیدہ شد مگر بساط ولایت ہنوز مبسوط ست و بدانکہ قطب کہ آں غوث ست از آں
شخص موضع نظر الٰہی ست و در جملہ عالم در ہر زمان یک می بود و او بر قلب محمد رسول صلی اللہ
علیہ وسلم مے باشد پس بہوش باید شنید کہ بعض کساں زعم کردہ اند کہ قطب نزد خدا تعالیٰ
مساوی بدرجہ نبی مے باشد و ایں خطاء عظیم و الحاد فخیم و جہل و حماقت جسیم است چراکہ نبی نبی
است و قطب قطب . نبی بمقام خود است و قطب بجاے خود نبی بدرجہاے بسیار فوق
اقطاب است کہ قطب صاحب شریعت ہرگز نیست و نبی صاحب شریعت مے بود اگر
جملہ اقطاب و ابدال و اوتاد و جملہ صلحا و مومنین امت جمع کردہ شوند و جمیع فضائل و کمالات
و درجات ایشاں بہم نمودہ در بحر نبوت نبی ایشاں انداختہ شوند ہمہ کمالات ایشاں در
بحر نبوت محو و متلاشی گردد و ہمچو قطرہ در دریا ضائع شود پس کسے عاقلے را ہرگز لائق نیست کہ
سخنہاے جہال بیج و ناپی کنند و از ربقۂ اسلام گردن بدر آرد و ہلاک و برباد گردد و اللّٰہ ولی العصمۃ
و پیداست کہ نبی را نبی ازاں گویند کہ از ہمہ غیر انبیاء قدر بلند دارد چراکہ نبو بلندی را گویند حق تعالیٰ
فرمود کہ یاد کن در کتاب ادریس را کہ او بیشک صدیق نبی ست و او را بمکان عالی بلند کردہ ایم

یعنے با علیٰ علیین و رحال حیوۃ او بر دو اشتیم و نیز در حق عیسے علیہ السلام فرماید کہ من ترا بسوے خود
بلند مے کنم واز ذنوب ظاہر کردہ بعالم خود بالا مے آرم و ہم فرمود کہ ما معیشت ایشاں را در
حیوۃ دنیا درمیان ایشاں تقسیم کردیم و درجات بعض را بر بعض فوق گردانیدیم یعنے انبیاء را
بر اولیاء و اولیاء را بر عامۂ مومنین و مومنین را بر کافرین و آیں نص ظاہر ست بر علو مکانی انبیاء
بر ہمہ غیر انبیاء علیہم السلام و حق تعالے در شان حضرت فخر عالم صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ وحی کرد
اللہ تعالے بسوے بندۂ خود ہرچہ وحی کرد یعنی آنچہ اسرار بلا واسطہ احدی بر ایشاں صلوٰۃ علیہ القار
فرمود ہیچ یکے بجز حق تعالے و ذات حبیب او صلے اللہ علیہ وسلم ازاں واقف نیست و ہم
فرماید کہ آنچہ محمد صلے اللہ علیہ وسلم برائے العین بچشم پاک خویش عیاناً و مشاہدہ بصرت خود را
معائنہ کرد دروے دل پاک او صلوٰۃ اللہ علیہ تکذیب و ریب نمے کند آیا شما در روئیت او
ذات و صفات حق تعالے را شک میدارید پس باید کہ ہرگز شبہ نکنید و ایں رویت حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم را بچشم راس بود بر مذہب اکثر و صحیح و یکبار دیگر ہم دیدہ چنانچہ حق تعالے
فرماید البتہ دید حبیب او سلامہ علیہ معبود خود را بار دیگر ہم بمعراج نزد سدرۃ المنتہی یعنی چوں محمد
مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم را ایں رویت شد نزد سدرۃ المنتہی تشریف داشتند و معنی قول او تعالے
ثُمَّ دَنٰی فَتَدَلّٰی حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالے عنہما فرمود کہ محمد مصطفے علیہ
السلام نزدیک شد و بکمال نزدیک گشت بعض کبار گفتہ اند بسیار نزدیک شد یعنی حجاب
مرتفع شد و خوب مکشوف شد تا آنکہ از ہمہ حجابہا نزدیک شدہ بمرتبۂ وصال رسید چنانکہ فرمود
کہ بمقدار دو کمان بلکہ ازیں ہم کمتر فرق درمیان ماند و ہوشیار باش کہ قرب قدر دو
کمان جائے اشکال ست بر عارف حقیقت او ظاہر ست و جاہل دریں ہلاک مے گردد
کہ مدعی کشف حجاب ست چوں پردہ دور شد قرب حاصل گشت و ایں قرب را جہال حلول
مے فہمند و ایں امر دال رفع حجاب است از حضرت صلوٰۃ اللہ تعالے علیہ واللہ تعالی اعلم

فصل ۱۲- بدانکہ سیر ذات نفس آنگاہ حاصل مے آید کہ نفس سالک مطمئنہ و مثل شمع
نورانی گردد و آنگوں شعارع او بعالم روحانیات می بود و ثمرۂ سیر نفس آں ست کہ نفس کبیر و عظیم
گردد و بزرگی و عظمت او بقدر سیر مے باشد و بشنوی کہ سیر نفس موقوف ست بر مراقبہ و حضور

وتواضع وتذلل بجناب حق تعالیٰ وعبودیۃ وتسلیم وانقیاد واحادیث اندریں باب بسیار وارد اند
ازانجملہ آنکہ حضرت شافع روز محشر صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہرکہ براے خدا تعالیٰ تواضع کند
او تعالیٰ مرتبہ وے بلند می نماید ووارد است کہ حق تعالیٰ موسیٰ علیہ السلام را فرمود کہ اے
موسیٰ مے دانی بکدام شئے ترا از ہمہ خلق اعلیٰ کردیم وکلیم گردانیدیم عرضداشت کہ اے رب
ندانم حکم شد کہ ترا دیدہ بودم کہ پیش جناب عالی ما تواضع حضرت ما در خاک غلطیدہ بودی ازیں
سبب از جملۂ آدمیاں ترا بالا نمودیم وحضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت فرمود
کہ آں فخر الانبیاء علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام فرمود کہ ہیچ مسلمانے را حقیر ندارید کہ مسلمان صغیر نزد
حق تعالیٰ کبیر است وابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما از آں فخر العالمین صلی اللہ علیہ وسلم روایت
فرمودہ کہ ہیچ یکے از بنی آدم نیست کہ در سر او دو زنجیر نباشند یک زنجیر در آسمان ہفتم دراز است
ویکے در زمین کشیدہ اگر ابن آدم عجز وتواضع کند حق تعالیٰ او را از زنجیر آسمانی ہفتم فلک بالا میبرد
واگر تکبر وغرور کند بزنجیر ارضی بزمین ہفتم پست فرماید وابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ از آں سید
الکونین صلے اللہ علیہ وسلم روایت کرد کہ حق تعالیٰ می فرماید کہ ہرکہ بما تواضع کرد وبا خلق اللہ نرمی
واحسان گذرانید ودر زمین من تکبر نکرد مرتبۂ او بلند نمائیم تا آنکہ باعلی علیین مے برم وامثال
ایں بسیار احادیث اند کہ ہمہ دلالت دارند برانیکہ انسان را در ارتکاب عبودیت وتزکیۂ
نفوس اختیار است چنانچہ حق تعالیٰ صریح فرمود کہ البتہ فلاح یافت ہرکہ تزکیۂ نفس خود کرد
یعنی بہ شمشیر مجاہدہ ومخالفت اہواے نفس آلایش وکدورات واوصاف بد تراشید وہم دریافت
کہ نفس انسان بسبب سیر نورانی مے گردد وازینجا است کہ حق تعالیٰ در شان حبیب خود صلی
اللہ علیہ وسلم فرمود کہ البتہ آمدہ نزد شما از طرف حق تعالیٰ نور وکتاب مبین ومراد از نور ذات
پاک حبیب خدا صلے اللہ علیہ وسلم ہست ونیز او تعالیٰ فرماید کہ اے نبی صلی اللہ علیہ وسلم ترا شاہد
ومبشر ونذیر وداعی الی اللہ تعالیٰ وسراج منیر فرستادہ ایم ومنیر روشن کنندہ ونور دہندہ را
گویند پس اگر کسے را روشن کردن از انسانان محال بودے آں ذات پاک صلی اللہ علیہ وسلم را ہم
ایں امر میسر نیامدے کہ آں ذات پاک صلے اللہ علیہ وسلم را ہم ایں امر میسر نیامدے کہ آنذات پاک
صلے اللہ علیہ وسلم ہم از جملۂ اولاد آدم علیہ السلام اند مگر آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ذات خود را چناں

مطہر فرمود کہ نورِ خالص گشتند و حق تعالےٰ آنجناب سلامہ علیہ را نور فرمود و بتواتر ثابت شد
کہ آنحضرت عالی صلی اللہ علیہ سایہ نداشتند و ظاہر است کہ بجز نور ہمہ اجسام ظل مے دارند و ہمچنیں
اتباع خویش را چناں تزکیہ و تصفیہ بخشید کہ ہمانا نور گردیدند چنانچہ از حکایاتِ کرامات و غیرہ
ایشاں کتب پر ہستند و چناں شہرت دارند کہ حاجتِ نقل نیست و حق تعالیٰ ہم فرمود کہ ہر کہ
با حبیبِ ما صلے اللہ علیہ وسلم ایمان آوردند نورِ ایشاں بیں و پیشِ ایشاں خواہد شتافت و
جاے دیگر ہم فرماید کہ یاد کن روزے را کہ نورِ مومنین راست و پیشِ ایشاں خواہد شتافت و منافقین
گویند کہ باشید تا ما ہم از نورِ شما چیزے بگیریم و ازیں ہر دو آیہ صاف پیداست کہ بمتابعتِ
شریعت ایمان و نور ہر دو حاصل می گردد و حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ فرمود کہ حق تعالےٰ مرا از نورِ خود
پیدا فرمود و مومنین را از نورِ من پیدا فرمود و نیز فرمود کہ الٰہی در سمع و بصر و قلب من نور گرداں
بلکہ فرمود کہ خود مرا نور کن پس اگر نفسِ انسان را معنے بودن محال بودے آں فخرِ عالم صلے اللہ
علیہ وسلم ہرگز ایں دعا نہ فرمودندے چہ دعا مستحیلات باتفاق ممنوع ست و گفتہ اند کہ ابوالحسن
نوری رحمہ اللہ تعالےٰ را نوری ازاں می گفتند کہ از ایشاں بارہا نور دیدہ شد و بسیارِ خواص و عوام
از مقابرِ صلحا و شہدا نورِ مرتفع مے بینند و ایں نورِ نفسِ زاکیہ ایشانست کہ چوں کارِ نفسِ عالی می گردد
نور او در بدن سرایت مے کند و طبع و مزاجِ بدن میگردد و باز اگر نفس از بدن مفارق ہم میشود
تاہم آں جسد منبع انوار و منفذ آں مے باشد چنانچہ در حالتِ حیوٰۃ و بقاءِ نفس بود **الحاصل**
بندہ را لازم ست کہ عبودیتِ نفسِ خود نگاہداشتِ او و مراقبہ و حضورِ خوب بحفاظتِ تمام
رعایت دارد و یک لحظہ سہو و کاہلی نکند چہ ارتکابِ ایں محافظت و رعایت نگاہداشت
بکسب و اختیارِ بندہ ہست و توفیق بسر فضل و جودِ حق تعالےٰ است و ایں توفیق و ہدایت
بر اتقیا و دوار تکابِ عبودیت طوعًا و رغبۃً و سرورًا موقوف است **ازینجاست** کہ بسیار
مردم مجاہدہ و ریاضت و کسب کردند تا حق تعالیٰ ایشاں را باعلیٰ علیین رسانید و بملائکہ و انبیا
علیہم السلام ملحق گردانید و بسا مردم دریں امر کسل کردند و کاہل شدند تا کہ کسلِ ایشاں ایشاں را
بدرکِ اسفل و طبقۂ سفلےٰ جہنم در کشید **الغرض** بندہ بودن و منقادِ حکم شدن و بریں غلامی و اطاعت
فرحت و سرور داشتن شرطِ اعلیٰ تزکیہ و تنویرِ نفس است بلکہ باید کہ بر غلامیِ خود فخر کند و دریں بندگی

عزتِ خود داند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا حُبَّكَ وَحُبَّ حَبِيْبِكَ صلے اللہ علیہ وسلم چہ جملہ ایں امور فرعِ محبت اند و محبت بے توفیقِ تو محال است و اکنوں بداں آنکہ آنچہ بالا از حدیث گذشت کہ موسٰے علیہ السلام در خاک غلطیدہ بودند ازیں سبب بمرتبہ اعلےٰ رسیدند ایں غلطیدگیِ ایشاں نہ دریں خاک و زمین بود بلکہ مراد از غلطیدنِ نفس و روح است در عالم ارواح و در خاکِ روحانی و ایں غلطیدن کسبِ بندہ ہست و طریق ایں غلطیدگی ہماں کس داند کہ بعالمِ ارواح بودہ و ہر کہ آموختنِ ایں خواہد از ماہرینِ او تعلیم گیرد ہمیں وجہ دریں راہ شیخ گرفتن و خود را باو سپردن ضرورت افتاد و موسٰے علیہ السلام ہر روز یکبار ایں تمرغ (غلطیدگی ۱۲) مے فرمودند و چوں معارجِ کمال مرتفع شدند ہر روز ہزار بار تمرغ مے کردند پس ہر قدر کہ ذات و صفات انسان اعلےٰ و اصفا و انور مے بود عبادت و حمد و حسنِ ادب و اخلاص و عبودیت او بسیار مے گردد شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمہ اللہ تعالےٰ فرمود کہ علمِ نافع علمے ست کہ صاحبِ خود را بعد ازالۂ تکبر تواضع و بعد مخالطت عزلت و بعدِ دفعِ رغبت زہد میراث بخشد و ہر آں علم کہ حامل خود را بعدِ عجز تکبر و بعدِ خمول فخر و شہرت ثمرہ دہد آں ہماں علم ست کہ حضرتِ فخرِ عالم صلوٰۃ اللہ علیہ از وے پناہ خواست کہ الٰہی از علمِ غیر نافع پناہ می خواہم و ہم شیخ ابو سعید رحمہ اللہ تعالی فرمود کہ ابتدائے معرفت مثلِ ستارگان روشن است و اوسطِ او چوں ماہتاب ہائے باہر و آخرش ہمچو خورشید ہائے ظاہر باشد یعنے ہمہ تاریکی را بنور بدل کند و جملہ عیوب پاک کردہ تجلیاتِ یقین ساحتِ صدر و قلب را مجلے فرماید رَزَقَنَا اللّٰهُ تَعَالٰى جَمِيْعَ الطَّالِبِيْنَ وَنَبَّهَنَا عَنْ نَوْمِ الْغَافِلِيْنَ وَرَقْدَةِ الْجَاهِلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ التَّامَّةُ الزَّاكِيَةُ النَّامِيَةُ عَلٰى حَبِيْبِهٖ سَيِّدِ الْاَنْبِيَآءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ وَعَلٰى مَنْ تَبِعَهُمْ وَاَحَبَّهُمْ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ وَرَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنَّا وَعَنْهُمْ

اَجْمَعِيْنَ اٰمِيْنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ

تمام شد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

شجرہ مثلثہ منظومہ زیب وسادۂ طریقت مسند آرائے بزم حقیقت آیۃ من آیات اللہ حضرت سیدنا و مرشدنا حاجی امداد اللہ صاحب دامت برکاتہم معہ تضمین عالم باعمل فاضل بے بدل مقبول بارگاہ غفار الذنوب حضرت مولانا مولوی محمد یعقوب صاحب نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

حمد ہے اور شکر ہے سب اس خدا کے واسطے ۔۔۔ عاجزوں کو جسنے فرمایا دعا کے واسطے
حمد ہے سب تیری ذات کبریا کے واسطے ۔۔۔ اور درود و نعت ختم الانبیا کے واسطے
اور سب اصحاب و آل مجتبیٰ کے واسطے

خلق نے ٹھیرائے ہیں کیا کیا دعا کیواسطے ۔۔۔ ہے تراہی واسطہ مجھ مبتلا کے واسطے
در بدر پھرتی ہے خلقت التجا کے واسطے ۔۔۔ آسرا تیرا ہے پر مجھ بے نوا کے واسطے
رحم کر مجھ پر الٰہی اولیا کے واسطے

گرچہ نالائق ہوں میں بدکار ہوں ظالم جہول ۔۔۔ پر مرا ہو مدعا دل کا کسی صورت حصول
ان بزرگوں کو شفیع لایا ہوں میں ہو کر ملول ۔۔۔ کیجیو یہ عرض میری انکی برکت سے قبول
ہاتھ اٹھاوں جب تری آگے دعا کے واسطے

شیخ کو مسجد ہوئی اور مغ کو بتخانہ نصیب ۔۔۔ کر طلب کا اپنی مجکو جوش مستانہ نصیب
خلق کو ہوتا ہے حج زیارت خانہ نصیب ۔۔۔ کر مجھے اپنی مدد سے حج مردانہ نصیب
حاجئ امداد اللہ ذو العطا کے واسطے

بس چھڑا دے نفس شیطاں سے الٰہی دل میرا ۔۔۔ کر مشرف عشق رحماں سے الٰہی دل میرا
پاک کر ظلمات عصیاں سے الٰہی دل میرا ۔۔۔ کر منور نور عرفاں سے الٰہی دل میرا
حضرت نور محمد پُر ضیا کے واسطے

اے رحیم ایسا نہیں ہے تیری رحمت سے بعید ۔۔۔ ہو وے جو مجھ سا شقی الطاف سے تیرے سعید

یہ بند مولوی سید محمد عبد الرشید صاحب مرادآبادی نے حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب کے متوصلین کے واسطے زیادہ کردیا ۱۲

ایسے مرنے پر کروں قرباں یا رب لاکھ عید ۔۔۔ اپنی تیغِ عشق سے کر دے اگر مجھ کو شہید

حاجئ عبد الرحیم اہلِ عزا کے واسطے

جز تہیدستی کے کیا ہے نقد میرے بار میں ۔۔۔ کچھ وسیلہ ہو قبولیت کا اُس سرکار میں
کر وہ پیدا اور وہ غم میرے دلِ افگار میں ۔۔۔ بار پاؤں جس سے اے باری ترے دربار میں

شیخ عبد الباری شہ بے ریا کے واسطے

ایک عالم پر ہوئے ہیں عام الطافِ عمیم ۔۔۔ کیا عجب ہے لطف ہووے مجھ پہ اے ربِ رحیم
شرکِ عصیان و ضلالت سے بچا کر اے کریم ۔۔۔ کر ہدایت مجھ کو اب راہِ صراط المستقیم

شاہ عبد الہادی پیر ہدیٰ کے واسطے

عقل کی اور ہوش کی کب ہے خریداری مجھے ۔۔۔ جاہ و حشمت سے ہوئی ہے اب تو بیزاری مجھے
دین و دنیا کی طلب عزت نہ سرداری مجھے ۔۔۔ اپنے کوچہ کی عطا کر ذلت و خواری مجھے

شاہ عضد الدین عزیز دوسرا کے واسطے

محو ہیں عشقِ محمد میں جو سارے انس و جن ۔۔۔ چین اک دم بھی نہ ہو دل کو مرے اُس نام بن
دے مجھے عشقِ محمد اور محمدیوں میں گن ۔۔۔ ہو محمد ہی محمد ورد میرا رات دن

شہ محمد اور محمدی اتقیا کے واسطے

غم ہو تو ہو حُب کا اور ہووے تو ہو حب کی طلب ۔۔۔ حُبِ حب حُبِ حبیب اور حُبِ غمِ حُبِ سبب
حُبِ حق حُبِ الٰہی حُبِ مولا حُبِ رب ۔۔۔ الغرض کر دے مجھے محوِ محبت سب کا سب

شہ محب اللہ شیخ باصفا کے واسطے

سب بُروں اچھوں پہ ہے ہر دم ترا لطفِ فرید ۔۔۔ گرچہ نالائق ہوں پر ہووے میسر تیری دید
گرچہ ہیں غرقِ شقاوت ہوں سعادت سے بعید ۔۔۔ پر توقع ہے کرے مجھ سے شقی کو تو سعید

بو سعید اسعد اہلِ ورا کے واسطے

نفس و شیطاں کا بنا ہوں روز و شب یا رب غلام ۔۔۔ بن نہیں سکتا ہے مجھ سے ایک بھی نیکی کا کام
قال ابتر حال ابتر سب مرے ابتر ہیں کام ۔۔۔ لطف سے اپنے میرے کر ملک و دین کا انتظام

شہ نظام الدین بلخی مقتدا کے واسطے

دین و دنیا کا نہیں درکار مجھ کو کچھ کمال — عشق میں ہووے سدا ابجال میرے دل کا حال
ہے یہی بس دین میرا اور یہی سب ملک و مال — یعنی اپنے عشق میں کر مجھکو با جاہ و جلال

شہ جلال الدین جلیل اصفیا کے واسطے

تیری ہی الطاف و عنایات سے نہیں اب بھی عجب — دور کتنا جا پڑا ہوں گو ہے تری حضرت قریب
حب دنیاوی سے کر کے پاک مجھکو اے حبیب — اپنے باغ قدس کی کر سیر تو میرے نصیب

عبد قدوس شہ قدس صفا کے واسطے

ہووے عزت خواری کو بوئے محمد سے مری — اور مشرف خو ہے خوئے محمد سے مرے
کر معطر روح کو بوئے محمد سے مری — اور منور چشم کر روئے محمد سے مری

اے خدا شیخ محمد رہنما کے واسطے

کر عنایت ایک ہمت سوئے احمد سے مجھے — اور لگا راہ طریقت بوئے احمد سے مجھے
کر عطا راہ شریعت روئے احمد سے مجھے — اور دکھا نور حقیقت خوئے احمد سے مجھے

شیخ احمد عارف صاحب عطا کے واسطے

لطف فرما فیض ہمت قلب پر باقی مرے — چمکے جو نور شریعت قلب پر باقی مرے
کھولدے راہ طریقت قلب پر باقی مرے — کر تجلی حقیقت قلب پر باقی مرے

احمد عبد الحق شہ ملک بقا کے واسطے

چاہئے جاہ و حشم درکار ہے کب ملک و مال — خواہش علم و ادب ہے نہ طلب فضل و کمال
دین و دنیا کا نہیں درکار کچھ جاہ و جلال — ایک ذرہ درد کا یا حق میرے دل میں تو ڈال

شہ جلال الدین کبیر الاولیا کے واسطے

چھپ رہا ہے دیدۂ حیراں سے میرا شمس دین — کردے روشن شعلۂ ایماں سے میرا شمس دین
ہے مکدر ظلمت عصیاں سے میرا شمس دین — کر منور نور کے عرفاں سے میرا شمس دین

شیخ شمس الدین ترک شمس الضحٰے کے واسطے

ظاہر و باطن میں کھل جا عشق کی ایسی بہار — دل ہی پُر درد اور آنکھیں سدا ہوں اشکبار
اے مرے اللہ کر ہر وقت ہر لیل و نہار — عشق میں اپنے مجھے بے صبر و بیتاب و قرار

شیخ علاؤالدین صابر بارضا کے واسطے

وہ ملاحت دے کہ میں قربان ہوں سو جان سے — دے ملاحت مجکو حق نمکینیٔ ایمان سے
اور حلاوت بخش گنج شکرِ عرفان سے — وہ حلاوت ہو کہ دوں سو جان بھی آسان سے

شہ فرید الدین شکر گنج بقا کے واسطے

تیغِ الفت سے تمہاری عام ہیں گھر گھر شہید — ہے کوئی اصغر شہید اور ہے کوئی اکبر شہید
عشق کی رہ میں ہوئے جو اولیا اکثر شہید — خنجر تسلیم سے اپنے مجھے بھی کر شہید

خواجہ قطب الدین مقبول ولا کے واسطے

لطف کر عاجز ہوں اور بے دست و پا اندوہگیں — دشمن دنیا و دیں ہیں یہ مرے کیسے لعیں
بے ترے ہیں نفس و شیطاں درپے ایمان و دیں — جلد ہو آ کر مرا یارب مددگار و معیں

شہ معین الدین حبیب کبریا کے واسطے

خاص بندوں پر ہے تیرا آہ کیا کیا لطفِ عام — کر عطا اُن کی بدولت جرعۂ من کاس الکرام
یا الٰہی بخش ایسا بیخودی کا مجھ کو جام — جس سے اُٹھے پردۂ شرم و حیا و ننگ و نام

خواجہ عثمان با شرم و حیا کے واسطے

خنجرِ غم سے مرا یوں کر دے بس سینہ فگار — زندگی تو موت ہو اور موت ہو مجکو بہار
دُور کر مجھ سے غم موت و حیاتِ مستعار — زندہ کر ذکر شریفِ حق سے دل اے کردگار

شہ شریف زندنی با اتقا کے واسطے

آتش دل ہوئی ہر ہر ذرہ سے میرے نمود — ہو سراسر درد و غم سوز و الم میرا وجود
آتش شوق اسقدر دل میں مری بھڑ کے ودود — ہر بنِ مو سے مرے نکلے تری الفت کا دُود

خواجہ مودود چشتی پارسا کے واسطے

میں رہوں کبتک غم دوری سے تیرے یوں نڈھال — لطف کر اور لطف سے اپنی ذرا مجکو سنبھال
رحم کر مجھ پر تو اب چاہِ ضلالت سے نکال — بخش عشق و معرفت کا مجکو یارب ملک و مال

شاہ بو یوسف شہنشاہ و گدا کے واسطے

کر منور یا خدا روئے محمد سے مجھے — شگفتہ کر سلسلۂ موئے محمد سے مجھے

مست اور بیخود بنا دے محمدؐ سے مجھے — محترم کر خوار ہے کوئے محمدؐ سے مجھے

بو محمد محترم شاہ علا کے واسطے

مکر میں ہے نفس و شیطاں اپنی اپنی گھات سے — مجھ کو بچنے کی توقع کیا ہے اس آفات سے
صدقہ احمد کی یہ ہے امید تیری ذات سے — کہ بدل کر دے مرے عصیان کو حسنات سے

احمد ابدال چشتی باسخا کے واسطے

کب تلک حرماں ہوں کبتک رہوں زار و نزار — کبتلک دل چاک ہوں کبتک گریباں تار تار
حد سے گذرا ہجر و فرقت اب تو اے پروردگار — کر مرے شام خزاں کو وصل سے روز بہار

شیخ ابو اسحاق شامی خوش ادا کے واسطے

ایک نظر سے اس دل ویراں کو تو آباد کر — اس خرابہ کو تغافل سے نہ یوں برباد کر
شادی و غم سے دو عالم کے مجھے آزاد کر — اپنے درد و غم سے یا رب دل کو میرے شاد کر

خواجہ ممشاد علوی بو العلا کے واسطے

ہو گئی فرقت میں میری عمر ہی ساری بسر — ڈھونڈھتا کتنا پھرا میں کو بکو اور در بدر
ہے مرے تو پاس ہر دم لیک میں اندھا ہوں پر — بخش وہ نور بصیرت جس سے تو آوے نظر

بو ہبیرہ شاہ بصری پیشوا کے واسطے

درد و غم نے عشق کے گھیرا ہے آ بیڈھب مجھے — اپنے بیگانہ کی پروا اب رہی ہے کب مجھے
عیش و عشرت سے دو عالم کی نہیں مطلب مجھے — چشم گریاں سینہ بریاں کر عطا یارب مجھے

شیخ حذیفہ مرعشی شاہ صفا کے واسطے

کچھ نہیں پرواہ بھلائی یا برائی کی مجھے — زہد کی خواہش طلب نے پارسائی کی مجھے
نے طلب شاہی کی نے خواہش گدائی کی مجھے — بخش ہے ذرہ تلک طاقت رسائی کی مجھے

شیخ ابراہیم ادھم بادشاہ کے واسطے

ان بلاؤں سے ہو یارب کس طرح مجھکو اماں — گھیرتے ہیں ہر طرف سے آکے لے تیر و سناں
راہزن ایسے ہیں وہ قزاق یا گرز گراں — تو پہنچ فریاد کو میری کہیں اے مستعاں

شہ فضیل ابن عیاض اہل دعا کے واسطے

اپنی خواہش کو کروں کیا عرض میں تیری حضور | میں نہیں لایق کسی صورت سراپا ہوں قصور
کر مرے دل سے تو اے واحد دوئی کا حرف دور | دل میں اور آنکھوں میں بھر دے میرے وحدت کا نور

خواجہ عبدالواحد بن زید شاہ کے واسطے

والدے میرے گلے میں اپنی الفت کی رسن | کھو پریشانی مری اے واقف سر و علن
کر عنایت مجکو توفیق حسن اے ذوالمنن | تاکہ ہوں سب کام میرے تیری رحمت سے حسن

شیخ حسن بصری امام اولیا کے واسطے

کر عطا ظاہر میں آثار شریعت میرے اب | کر عطا باطن میں اسرار طریقت میرے اب
دور کر دل سے حجاب جہل و غفلت میرے اب | کھول دے دل میں در علم حقیقت میرے اب

ہادی عالم علی مشکلکشا کے واسطے

شوق ہے اس بینوا کو آپکے دیدار سے | ہو عنایت کیا عجب ہے آپکی سرکار سے
کچھ نہیں مطلب دو عالم کی گل و گلزار سے | کر مشرف مجکو تو دیدار پر انوار سے

سرور عالم محمد مصطفےٰ کے واسطے

در بدر کتنا پھرا دیکھا نہ کچھ مطلب حصول | ہر طرف سے ہو کے مایوس اب بامید وصول
آپڑا در پر ترے میں ہر طرف سے ہو ملول | کر تو ان نامونکی برکت سے دعا میری قبول

یا الٰہی اپنی ذات کبریا کے واسطے

عشق اپنا بھر دے اس میرے دل افگار میں | کیا کمی ہو جائیگی اس سے تیری سرکار میں
ان بزرگونکے تئیں یارب غرض ہر کار میں | کر شفاعت کا وسیلہ اپنے تو دربار میں

مجھ ذلیل و خوار مسکین و گدا کے واسطے

کر نگاہ لطف کا منظور وحدت سے مجھے | سو خرابی میں ہوں کر معمور وحدت سے مجھے
اس دوئی نے کر دیا ہے دور وحدت سے مجھے | کر دوئی کو دور کر پر نور وحدت سے مجھے

تا ہوں سب میرے عمل خالص رضا کے واسطے

شمع روئے یار کا کر دے تو پروانہ مجھے | آشنا اپنے سے بیگانہ سے بیگانہ مجھے
کر دیا اس عقل نے بے عقل و دیوانہ مجھے | کر ذرا اس ہوش سے بیہوش مستانہ مجھے

یا الٰہی اپنے مستاں ولا کے واسطے

آپ کو دیکھوں تو مایوسی ہے بالکل آہ آہ — بن تیری الطاف کے کب ہو سکے میرا نباہ
کشمکش سے ناامیدی کی ہوا ہوں میں تباہ — دیکھ مت میرے عمل کر لطف پر اپنے نگاہ

یا رب اپنے رحم واحسان و عطا کے واسطے

کیا کروں میں عرض جو گذری ہے مجھ پر رنج و غم — دل ہے بریاں سینہ سوزاں چاک داماں چشم نم
چرخِ عصیاں سر پہ ہے زیرِ قدم بحرِ الم — چار سو ہے فوجِ غم کر جلد اب بہرِ کرم

کچھ رہائی کا سبب اس مبتلا کے واسطے

ہر طرف سے یاس ہے یہ سوچتا ہوں ہر زماں — تجھ سوا ہے کون میرا اے میرے ربِ مستعاں
گرچہ میں بدکار نالایق ہوں اے شاہ جہاں — پر تری در کو بتا اب چھوڑ کر جاوں کہاں

کون ہے تیرے سوا مجھ بےنوا کے واسطے

ہے غرور حسن کیا کیا شاہدوں کے واسطے — اور بھروسا عجز کا ہے ساجدوں کے واسطے
ہے عبادت کا سہارا عابدوں کے واسطے — اور تکیہ زہد کا ہے زاہدوں کے واسطے

ہے عصائے آہ مجھ بےدست و پا کے واسطے

نے تو میں آرام چاہتا ہوں اور نہ میں رنج و تعب — اور نہ کچھ دولت کی صورت اور نہ عزت کا سبب
نے فقیری چاہتا ہوں نے امیری کی طلب — نے عبادت نے زہد نے خواہش علم و ادب

دردِ دل پر چاہیئے مجھ کو خدا کے واسطے

زندگی کی لطف اور کیا زمانہ کی بہار — علم و فضل و عزت و جاہ و حشم بھی بےکنار
عقل و ہوش و فکر اور نعمائے دنیا بیشمار — کی عطا تو نے مجھے پر اب تو اے پروردگار

بخش وہ نعمت جو کام آوے سدا کے واسطے

بات کیا اپنی کہوں اس خاطرِ افگار کی — کچھ نہ کام آئی میرے کوشش دلِ بیمار کی
گرچہ عالم میں الٰہی ہیں سعی بسیار کی — پر نہ کچھ تحفہ ملا لایق ترے دربار کی

جان و تن لایا ہوں لے تجھ پہ فدا کے واسطے

حال میری جان و تن کا تجھ پہ کب مستور ہے — ہے دل صد چاک جو سرتا بپا بےنور ہے

گرچہ یہ ہدیہ نہ میرا قابل منظور ہے ۔ پر جو ہو مقبول کیا رحمت سے تیری دور ہے

کشتگانِ تیغ تسلیم و رضا کے واسطے

گرچہ برپا شور ہے یعقوب کی بیداد کا ۔ سننے والا کون ہے تجھ بن مگر فریاد کا

حد سے ابتر ہوگیا ہے حال مجھ ناشاد کا ۔ کر مری امداد اللہ وقت ہے امداد کا

اپنے لطف اور رحمتِ بے انتہا کے واسطے

شجرہ چشتیہ منظومہ زبدۃ السالکین قدوۃ الواصلین قطب العالم حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی غرقِ دریائے گناہم ۔ تو میدانی و خود ہستی گواہم
گناہِ بے عدد را بار بستم ۔ ہزاراں بار توبہ ہا شکستم
حجابِ مقصدم عصیانِ من شد ۔ گناہم موجبِ حرمانِ من شد
بآں رحمت کہ وقفِ عام کردی ۔ جہاں را دعوتِ اسلام کردی
نمیدانم چرا محروم ماندم ۔ رہینِ ایں چنیں مقسوم ماندم
گدا خود را ترا سلطاں چو دیدم ۔ بدرگاہِ تو اے رحماں دویدم
بحق مقتدائے عشقبازاں ۔ رئیس پیشوائے مقتدایاں
امامِ راستبازاں شیخ عالم ۔ ولیِّ خاص صدیق معظم
شہِ والا گہر امداد اللہ ۔ کہ بہرِ عالم است امدادِ اللہ
بحق بادشاہِ عالمِ نور ۔ رئیس استانِ ثانیِ طیفور
شہ نورِ محمد نورِ مطلق ۔ امامِ اولیا صدیقِ برحق

بآن شاهِ شهیدان حاجِ حرمین ۔ بست عبدالرحیم غوث دارین

بعبدِ باری شیخ طریقت ۔ چراغ دین احمد شیخ ملت

بعبدِ هادیِ هادیِ پیران ۔ امیرِ دستگیرِ دستگیران

نهنگِ بحرِ عشق و بحرِ معنی ۔ بحق شاهِ عضدالدین اعنی

بآن غواصِ دریاے حقیقت ۔ محمد مکی قطبِ طریقت

بشمس چرخ دین شاهِ محمدی ۔ که هم هادی بُد و هم بود مهدی

بحق بحرِ مواجِ معانی ۔ محب الله محی الدین ثانی

بحق بوسعید فخرِ اقران ۔ جنید وقت خود و شبلی دوران

بسلطان المشائخ صدرِ اعلے ۔ نظام الدین شاهِ دین و دنیا

بحقِ صدرِ ایوانِ جلالت ۔ جلال الدین شمس چرخ رفعت

بحق عبد قدوس مقدس ۔ که کمتر دید چون او چرخ اطلس

بحق سروِ بستانِ سعادت ۔ محمد جوهرِ کانِ سیادت

بحق سرورِ اهلِ معارف ۔ ملاذ اهل عرفان شیخ عارف

بحقِ احمد عبدالحق که افلاک ۔ به پیش رفعتش پست است از خاک

بحق مرکزِ اهلِ کمالات ۔ جلال الدین شه عالی مقامات

به شمس الدین خورشیدِ جهانتاب ۔ امام و قدوهٔ ابدال و اقطاب

بحقِ بحرِ زخارِ محبت ۔ بحقِ مشعلِ نارِ محبت

بحق نورِ چشمانِ اکابر ۔ علی احمد علاء الدین صابر

بحق شاهِ عالی آستانه ۔ فرید الدین یکتاے زمانه

بشمس الاولیا بدر المشائخ ۔ امام الاولیا فخر المشائخ

بحق خواجه قطب الدین چشتی ۔ که شسته از جهان نقش زشتی

بحق آنکه شاهِ اولیا شد ۔ در او بوسه گاه اولیا شد

معین الدین حسن سنجر که بر خاک ۔ ندیده چرخ چون او مرد چالاک

بآن سگِ ملائک فخرِ انساں — سپہ سالارِ نیکاں خواجہ عثماں
بحقِ مستِ حق شاہِ یگانہ — شریفِ زندنی فخرِ زمانہ
بحقِ خواجہ مودود چشتی — کہ سگ را فیضِ او سازد بہشتی
بحقِ دُرِّ یکتا جوہرِ پاک — ابو یوسف چراغِ ہفت افلاک
بحقِ بو محمد محترم شاہ — کہ بُد در روز خورشید و بشب ماہ
بحقِ حاکمِ شہرِ ولایت — ابو احمد دُرِ بحرِ ولایت
بسالارِ طبیباں روانہا — ابو اسحاق صیقل سازِ جانہا
بحقِ شاہِ والا جاہ ممشاد — علو در عشق مولا کامل استاد
بحقِ بو ہبیرہ زیبِ عالم — گلِ باغِ سعادت فخرِ آدم
بحقِ آنکہ دل در عشقِ حق بست — خدیفہ مرعشی شیرِ زبردست
بحقِ پورِ ادہم محوِ یزداں — امیرِ عالم ابراہیم سلطاں
بحقِ زبدۂ نیکو نصیباں — فضیل ابن عیاض استادِ عرفاں
بعبد الواحد بن زید شہباز — کہ بالا شد ز کروبے بہ پرواز
بحقِ مقتدائے مقتدایاں — حسن بصری امامِ پیشوایاں
بحقِ شیرِ یزداں شاہِ مرداں — درِ علمِ لدنی فیضِ رحماں
خلیجِ بحرِ رحمت منبعِ فیض — تجلی گاہِ یزداں مطلعِ فیض
علی ابن ابی طالب کہ خورشید — بنورِ خاکِ پائے او درخشید
بحقِ آنکہ او جانِ جہان است — فدائے روضہ اش ہفت آسمان است
بحقِ آنکہ محبوبش گرفتی — برائے خویش مطلوبش گرفتی
پسندیدی ز جملہ عالم آنرا — بما بگذاشتی باقی جہاں را
گزیدی از ہمہ گلہا تو او را — نمودی صرفِ او ہر رنگ بو را
ہمہ نعمت بنامِ او نمودی — دو عالم را بکامِ او نمودی
بآن کو رحمۃ للعالمین است — بدرگاہت شفیع المذنبین است

بحق سرورِ عالم محمد — بحقِ برتر عالم محمد

بذاتِ پاکِ خود کاں اصل ہستی است — ازو قایم بلندیہا و پستی است

ثنا ے او نہ مقدورِ جہان است — کہ کنہش برتر از کون و مکان است

دلم از نقشِ باطل پاک فرما — براہِ خود مرا چالاک فرما

بکش از اندرونم الفتِ غیر — بشو از من ہواے کعبہ و دیر

درونم را بعشقِ خویشتن سوز — بہ تیرِ دردِ خود جان و دلم دوز

دلم را محوِ یادِ خویش گرداں — مرا حبِ مرا و خویش گرداں

اگرنا لایقم قدرت تو داری — کہ خارِ عیب از جانم براری

بخوبی زشت را مبدل نمائی — سیاہی را بہ بخشی روشنائی

گناہم را اگر دیدی نگر ہم — بعفو و فضلِ خود اے شاہ عالم

بسے بگذشتہ شاہا نامرادم — بدرگاہت رسیدم ساز شادم

بچشمِ لطف اے حکم تو بر سر — بحالِ قاسمِ بیچارہ بنگر

وَصَلَّی اللّٰہُ تَعَالیٰ عَلیٰ سَیِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَّعَلیٰ اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَبَارَکَ وَسَلَّمَ

تقریظ نظم و قطعۂ تاریخ طبع اول کتاب امداد السلوک در ریختہ کلک گہرسلک فرید دہر وحید عصر مولوی حکیم محمد صدیق صاحب صادق مرادآبادی سلمہ اللہ تعالیٰ

بعد حمد حضرت جاں آفریں — تن بجاں آراے گیہاں آفریں

وز پس نعت رسول مجتبےٰ — کامداز حق در رہِ حق رہنما

سالکانِ راہِ حق را مژدہ باد — مژدۂ جاں بخش تحصیل مراد

زیں کتاب بے نظیر و بے ندید ‏ آنکه چشم روشناں مثلش ندید

آنکه امداد السلوکش نام ہست ‏ در حقیقت خضر خاص و عام ہست

من چه گویم وصف ایں دلکش کتاب ‏ آفتاب آمد دلیل آفتاب

چوں سوادش نور چشم عالمست ‏ مدحتش گر بیشتر گویم کمست

ہوش را جانساز و جاں را ہوش کن ‏ شمهٔ از شرح حالش گوش کن

حافظ ضامن شه عالیجناب ‏ عزت حضار را کرد ایں خطاب

کہ رساله مکیه را از شما ‏ ترجمه ہر کس کہ سازد بہر ما

در زباں پارس از تازی زباں ‏ گوہر افشاند بداماں بیاں

آں چناں کہ دلپسند من بود ‏ در صفا بہ از مه روشن بود

آں دعائے کش بدل دارم نہاں ‏ خواہم از حق از برائے آں جواں

فاضلے دیریں زجھنجانه زمیں ‏ قدوهٔ ارباب تلقین و یقین

بر امید آں دعاے مستتر ‏ بست از دل بر میاں جاں کمر

پائے چم کرد دلپسند شه نشد ‏ پائے چم را آں دعا ہمراه نشد

پس وسے کو امام اوحدست ‏ نام پاک او رشید احمدست

ترجمه کرد آں کتاب لاجواب ‏ آنچناں کہ خواست طبع آنجناب

لاجرم آں شه زدرگاه مجید ‏ آں دعا درخواست بہر آں رشید

مولوی فتح محمد از نخست ‏ کرده نقلش با ہمه صحت درست

بعد نقل کاملش آں نیک مرد ‏ عرض پیش شاه گنگوہیش کرد

روبروئے آں شه والاش خواند ‏ حرف حرفش را بگوش او رساند

اندریں ایام فرحت التیام ‏ طالب طبعش چو شد ہر خاص و عام

عبد رحمان حکیم جان و تن ‏ شد مجاز طبع زاں شیخ زمن

در مراد آباد بہر ایں مراد ‏ آمد و بنیاد طبع او نہاد

نیست مقصودش ازیں کار گزیر ‏ جز دعاء ہمت مردان دیں

بحق رہنمائے اہل تحقیق ♦ ملاذ خاص و عام از فضل یکتاں ♦ بآں کو شد محمد قاسمش نام } یہ تین شعر حضرت مولانا مولوی محمد یعقوب صاحب نے برائے متوصلین
امام اہل حق اولاد صدیق ♦ پناه ہر امیر نفس و شیطاں ♦ فیوض غیب را بر جمله قسام } حضرت مولانا مولوی محمد قاسم صاحب زیاده کر دیے تھے ۱۲

ای خدا پیوسته در هر دو سرای | بر حلیم ما در رحمت کشای
در رضای خود دلش پیوسته دار | هر امیدے کش بود در دل برآر
کز طفیلش این کتاب مستطاب | زندگی بخش دل هر شیخ و شاب
طبع آرا اندرین ایام شد | منفعت بخشای خاص و عام شد
بعد طبع این کتاب بے مثال | کرد چون صدیق بیدل فکر سال
سال صوری معنوی هر دو نگاشت | گوش بر گفتار او باید گماشت
سال صوری طبع را اے رشک مه | سه صد افزا بر هزار و شانزده
معنوی سالش اگر خواهی ز من | گو بمیش در قطعه اے فخر زمن

قطعهٔ تاریخ

طبع چون گردید این دلکش کتاب | بالیقین اینست امداد السلوک
چون ز مولانا رشید احمد ست | گفتنش زیباست ارشاد السلوک
بے (دل) صدیق گفتم سال طبع | گشت دلکش طبع امداد السلوک

۳۶

۱۳   ۵۲
۳۶
۱۳ ھ ۱۶

ایضاً منه

چون ز امر مرشد کامل رشید احمد بطبع | بهر عالم رشد افزا گشت امداد السلوک
مصرع مطبوع سال طبع او صدیق گفت | چه مزین طبع آرا گشت امداد السلوک

۱۳ ھ ۱۶

ختم شد

حضرت مولانا مولوی رشید احمد صاحب عمّ فیوضہم کی تصنیفات

ہدایۃ الشیعہ	ہادی علی لکھنوی شیعی کے دس سوالوں اور ایک اشتہار کا جواب نہایت مدلل یہ ہے جو دیکھنے سے تعلق رکھتا ہے یہ رسالہ کئی بار چھپا مگر اب پھر کمیاب ہوگیا تھا اسلئے مع اصل اشتہار و سوالات پھر طبع کرایا گیا	۳ر
زبدۃ المناسک	ضروریات حج سب اسمیں درج ہیں بحمد اللہ مسائل حج میں ایسی جامع اور مفید کتاب تالیف ہوئی ہوگی	۳ر
سبیل الرشاد	یہ رسالہ مسائل مختلفہ اہل حدیث و حنفیہ جہر آمین فاتحہ خلف الامام و تقلید وغیرہ کی تحقیق میں حضرت مولانا نے تحریر فرمایا جس کو نہایت منصفانہ انداز ہونیکی وجہ سے موافقین و مخالفین [illegible] نے تسلیم کر لیا ہے اردو	لـر
لطائف رشیدیہ	بعض استفسارات متعلقہ آیات قرآنی کے جوابات میں فتوے ثبوت پردہ مروجہ شرفاء ہند بآیات و روایات و شرح حدیث مسلم شریف متعلقہ آخر رجل دخل الجنۃ	۱ر
رسالہ کراہت جماعت ثانیہ	مسجد محلہ میں تکرار جماعت کی کراہت روایات فقہ و احادیث صحیحہ سے ثابت فرمائی ہے اور وہ عبارات کتب معتبرہ سے حل فرمائی ہیں کہ جن سے منکرین کراہت کو شبہ پیدا ہوتا تھا فارسی	۱ر
رسالہ تراویح	غیر مقلدین کا رد اور مذہب مقلدین کا احادیث صحیحہ سے اثبات بابت بست رکعت تراویح	لـر
فتوے میلاد	یہ ایک استفسار کا جواب ہے جس میں حضرت مولانا ممدوح اور بہت سے علماء کے مفصل جواب درباره مجالس مروجہ میلاد مذکور ہیں	۱ر
رسالہ جمعہ	اہل حدیث کے ایک فتوے کا جواب ہے جس میں انہوں نے احادیث و آیات سے اپنے نزدیک ثبوت جمعہ در قریٰ خوب موجہ مدلل کر دکھایا تھا اس کا جواب احادیث صحیحہ سے دیا گیا ہے	۱ر
رسالہ وقف	اہل حدیث نے یہ ثابت کیا تھا کہ اوقاف قرآنی جنپر جملہ قراء و حفاظ کا عمل رآمد ہے بدعت ہیں حضرت مولانا نے اس کا جواب احادیث صحیحہ سے دیا ہے اور ان کا ثبوت بالسنۃ الصحیحہ روشن فرما دیا ہے	۰ر
فتوے ظہر	ظہر احتیاطی بعد الجمعہ کا جواب جہاں جمعہ ہوجاتا ہے وہاں احتیاط الظہر کی حاجت نہیں اور جس جگہ جمعہ درست نہیں ہے وہاں صرف ظہر با جماعت مثل و رایام کے ادا کرنی چاہئے	ـ ر
ہدایۃ المعتدی	یہ رسالہ قرأت فاتحہ خلف الامام میں آپ ہی اپنا نظیر ہے دیکھنے والا منصف موافق ہو یا مخالف اس کے مطالعہ کے بعد بخوبی اس دعوے پر قادر ہو جاتا ہے کہ قرأت فاتحہ خلف الامام پر کوئی دلیل نہیں ہے ✦ کاغذ ولایتی ۲ر رسمی	۳ر

اربعین لدفع الفتنہ	در ردِ بدعات	۸ر	ہدایت الرشید	در ردِ شیعہ	۳ر
غرائب البیان	مناقب حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان ابن ثابت کوفی رحمۃ اللہ علیہ بحوالہ کتب معتبرہ	۳ر	ترغیب الصلوٰۃ	در ترغیب عبادات	۲ر
			ایضاح الادلہ	در جواب اعتراضات غیر مقلدین . . .	عہ
اتمام النعم ترجمہ تبویب الحکم	از مولانا خلیل احمد صاحب مد فیوضہم	۱ر	احسن القریٰ فی تحقیق اوثق العریٰ	از مولانا محمود حسن صاحب	عہ

تالیفات حضرت حاجی امداد اللہ صاحب مہاجر مکی نور اللہ مرقدہ

ضیاء القلوب	۳ر	تحفۃ العشاق	۱ر	ارشاد مرشد	۱ر
غذائے روح	۳ر	کلیات امدادیہ	۱۰ر	دردنامہ غمناک	ر
گلزار معرفت	۲ر	جہاد اکبر	۱ر	تصفیۃ القلوب	۱ر

تالیفات حضرت مولانا محمد قاسم صاحب نانوتوی

جس نے مولانا کی تقریر سنی ہوگی تو جانتا ہی ہوگا اور جس نے نہیں سنی وہ آپ کی تالیفات سے دریافت کرسکتا ہے کہ آپ کو حق تعالیٰ نے کس درجہ کا علم و فہم فرمایا تھا۔

آبحیات کے یہ مضامین کہیں دیکھے نہ سنے یہ کتاب آپ نے صفر حج میں حضرت مرشد برحق کو سنا کر صلہ دعا و تحسین کا خلعت لیا تھا اس میں حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کی حیات کا ثبوت ہے عہ

ہدیۃ الشیعہ	عہ	یہ تینوں رسائل جواب اعتراضات شیعہ میں تالیف فرمائے ہیں۔
اجوبہ اربعین	عہ	
انتباہ المؤمنین	۱ر	
تقریر دلپذیر	عہ	ان دونوں میں دلائل حقانیت دین اسلام ہیں۔
حجۃ الاسلام مع تتمہ	ر	
مباحثہ شاہجہانپور	ر	ان چاروں رسائل میں وہ مباحثے درج ہیں جو مولانا نے غیر مذہب والوں سے کئے جواب عقلی کو دلائل سے رد کیا تحریر فرماتے ہیں
میلا خدا شناسی	۲ر	
انتصار الاسلام	۲ر	
قبلہ نما	۵ر	
تصفیۃ العقائد	۲ر	سید احمد خاں کی ایک تحریر کا جواب
توثیق الکلام	۱ر	بحث قرأت فاتحہ خلف الامام
دلیل محکم	۱ر	انسان بحسب فطرت گوشت خور بنایا گیا ہے۔
تحفہ لحمیہ	ر	

قصائد قاسمی	۲ر	جمال قاسمی	۱ر	[illegible]
لطائف قاسمی	۱ر	تحذیر الناس	ر	
حق صریح در اثبات تراویح	۱ر	اسرار قرآنی	۲ر	
ترغیب الخیرات	۱ر	گلستان مناقب	۱ر	حفظ الایمان ر

تالیفات مولانا اشرف علی صاحب دام مجدہم

تکمیل الیقین	انگریزی خواں نوجوانوں اور متشککین فی الاسلام کے حق میں مفید ہے کاغذ چکنا	سپید ر
فتاوٰی اشرفیہ	بہت سے فتوحات کا مجموعہ	۳ر
تعلیم الدین قدیم	ضروریات اشغال مراقبات وغیرہ	ر
صفائی معاملات	معاملات بیع و شراء اجارہ وغیرہ	ر
فروع الایمان	مومن میں جو خصائل ہونی چاہئیں یعنی مسائل ایمان وغیرہ ..	۳ر
مکتوبات امدادیہ	حضرت صاحب کے خطوط بنام مولینا صاحب موصوف	۲ر
اصلاح ترجمہ دہلویہ	ڈپٹی نذیر احمد خاں صاحب دہلوی کے ترجمہ قرآن کی اغلاط	۱ر
تحقیق تعلیم انگریزی	انگریزی پڑھنے کی نفع و نقصان	ر
حق السماع	راگ کے بارہ میں منصفانہ محققانہ بحث	ر
خطبہ ماثورہ	حضرت صلے اللہ علیہ وسلم کے جو خطبے منقول ہیں وہ جمع کئے ہیں	۱ر
اصلاح الخیال	نیچریوں کے خیالات کی معقول تردید اور اصلاح	۲ر
تجوید القرآن	تلاوت کے ضروری قواعد اور ادائے حروف کے طریقے	ر
شجرہ مع تعلیم الطالب	مشائخ سلسلہ کے مقام دفن و تاریخہائے وفات اضافہ کئے ہیں	۱ر
علاج القحط	وبا و قحط عالمگیر کا روحانی علاج	ر
حقوق الاسلام	باہمی حقوق کی تفصیل	ر
اصلاح الرسوم مع ترمیم	یہ کتاب نہایت مفید واقع ہوئی ہے جس میں رسوم مروجہ کو دلائل سے رد کیا ہے	۴ر
الخطاب الملیح فی تحقیق المہدی والمسیح	مرزا غلام احمد قادیانی کے متعلق ایک طولانی خط کا جواب	۱ر

طریقہ مولد — اس میں بتلایا گیا ہے کہ مولود شریف کس طرح کرنا چاہئے ر	سبق الغایات فی نسق الآیات — آیات قرآنی کا باہمی ارتباط ر	مسامرہ فی شرح [illegible] ر

جملہ درخواستیں بنام مولوی محمد یحییٰ تاجر کتب گنگوہ ضلع سہارنپور آنی چاہئیں